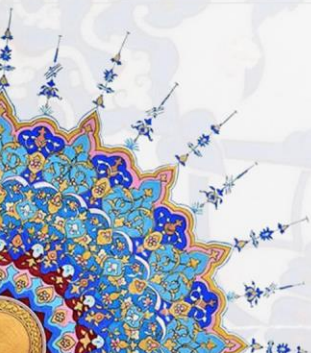


حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان

الگوهای مختلف

دکتر عمر صدر



انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان
الگوهای مختلف

مطالعات صلح ۵

۱۳۹۷ © انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان پژوهش‌کده‌ی مستقل است که در عقرب ۱۳۹۱ به هدف فراهم‌سازی زمینه‌ی علمی و آکادمیک برای ارزیابی موضوعات راهبردی افغانستان در سطح منطقه‌ی و بین‌المللی تأسیس شد. انستیتوت تلاش دارد از طریق انجام پژوهش‌های مستقل، ترجمه و انتشار کتاب‌ها و مقالات علمی، برگزاری همایش‌ها و کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی، به رشد و بهبود دموکراسی، امنیت، صلح، حکومت‌داری خوب و سایر مسائل در جامعه کمک کند.

رفع مسوولیت

تحلیل ارائه‌شده در این پژوهش صرفاً نظر نویسنده است و دیدگاه انستیتوت را بازتاب نمی‌دهد.



حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان: الگوهای مختلف

داکتر عمر صدر

مترجم: فردوس کاوش

شماره نشر: AISS-P-023-2019

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ کابل

نشانی: قلعه ۹ برج، کارته پروان، کابل افغانستان

شماره تماس: ۰۰۹۳۲۰۲۲۳۲۸۰۶ – ۰۰۹۳۷۹۹۸۴۰۱۶۱

ISBN 978-9936-8070-9-9



9 789936 807099

فهرست

پیشگفتار.....	ت
مقدمه.....	۱
چارچوب تحلیلی و منطق پژوهش.....	۳
روش تحقیق.....	۱۱
ویژگی‌های منازعه.....	۱۵
علت‌های منازعه.....	۱۶
خطوط گسل.....	۳۰
ترتیبات نهادی حل سیاسی منازعه.....	۳۷
انتخابات سراسری/املی.....	۳۸
ایتلاف مشارکتی قدرت.....	۴۳
تمرکززدایی.....	۵۲
حکومت موقت.....	۵۵
انواع حکومت موقت و سناریوهای احتمالی.....	۶۰
وظایف حکومت موقت و طرز تشکیل آن.....	۷۴
مسیر پیش‌رو.....	۷۷
پیمان صلح به حیث قرارداد دموکراسی‌سازی و کشورداری.....	۷۹
دموکراسی‌سازی پس از جنگ.....	۸۰
درس‌های از موافقت‌نامه‌ی صلح بن.....	۸۲
نتیجه‌گیری.....	۸۹
ضمیمه: فهرست مصاحبه شوندگان.....	۹۵
منابع.....	۹۷

پیشگفتار

این رساله در مجموعه مطالعات صلح انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان منتشر شده است. کارهای پیشین انستیتوت در ذیل مطالعات صلح عبارت اند از فرآیند صلح افغانستان: دیدگاه‌های مردم (۱۳۹۷)، *الگوهای حل منازعه در افغانستان: سناریوی پایان‌بخشیدن به منازعه از طریق مذاکره* (۱۳۹۷)، بررسی گفتگوهای صلح در افغانستان چهار دهه گذشته (۱۳۹۵)، نگرش و برداشت مردم از گفت‌وگوهای صلح دولت با طالبان (۱۳۹۴) است.

افراد زیادی در به انجام رساندن این رساله کمک کردند که از آن‌ها عمیقاً سپاس گزارم. مدیون بارنت روبین، استاد دانشگاه نیویارک، مگنوس مارسدن از بنیاد آسیایی سوسکس، یعقوب ابراهیمی از دانشگاه کارلتون، نافع چاودری از دانشگاه گنگز لندن و عباس فراسو از دانشگاه دیکن هستم. از نظرات و پیشنهادهای آنان در جریان پژوهش استفاده کردم. از دوستانم چاینیکا سکسینا و ناصر صدیقی بابت حمایتی که از من در جریان پژوهش کردند، عمیقاً سپاس‌گزاری می‌کنم. نسخه اصلی این پژوهش به زبان انگلیسی نوشته شده است و بعد فردوس کاوش آن را به فارسی برگردان کرده است. از کاوش بابت برگردان این رساله سپاس‌گزارم.

دکتر عمر صدر

مقدمه

این رساله به تحلیل و ارزیابی طرح‌ها و الگوهای گوناگون «حل سیاسی»^۱ منازعه‌ی افغانستان پرداخته است. رساله به گونه‌ی مشخص چشم انداز چهار حل سیاسی مختلف هر یک اشتراک گروه شورشی در انتخابات، نامتمرکزسازی قدرت،^۲ تشریک قدرت^۳ و ایجاد حکومت موقت را به بررسی می‌گیرد. به طور کل، وقتی طرف‌های درگیر به گفتگو برای رسیدن به یک حل سیاسی تن دهند، روشن است که باید راهکارهای سیاسی برای بازسازمان‌دهی سیاست و قدرت در جامعه روی دست گرفته شود. پایان جنگ و توافق سیاسی به معنای آن است که نظم سیاسی و روابط قدرت باید سر از نو تنظیم شود. به این اساس، رساله به پرسش‌های زیر می‌پردازد:

۱. دورنمای یک حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان چگونه خواهد بود؟
۲. نقاط قوت و ضعف و یا مزایا و نواقص چهار حل سیاسی که در بالا توضیح داده شد کدام‌ها اند؟
۳. چگونه می‌توان شورشیان ایدیولوژیک را که به «امارت اسلامی» باور دارند با نظم سیاسی‌ای که در محور اصل جمهوری شکل گرفته است آشتی داد؟
۴. آیا می‌توان یک گروه شورشی به شدت ایدیولوژیک را به نظامی مدغم ساخت که از حکومت‌داری ضعیف، بحران مشروعیت و فساد گسترده رنج می‌برد؟

¹ Political Settlement

² Decentralization

³ Power sharing

این رساله پیشنهاد می‌کند که چشم‌انداز رسیدن به یک حل سیاسی در بهترین حالت بغرنج و مبهم است. بن‌بست نظامی شرط لازم برای رسیدن به یک حل سیاسی است، اما به هیچ وجه کافی نیست. صرف با شکل‌گیری بن‌بست نظامی در میدان جنگ نمی‌توان به شکل‌گیری یک حل سیاسی موفق و پایدار برای پایان نبرد دست یافت. اگر نیروی شورشی ایدیولوژیک باشد و در میدان نبرد بن‌بست نظامی را به سود خودش بداند، به هیچ وجه به تشریک قدرت یا شرکت در انتخابات راضی نمی‌شود. با کمتر از پنج ماه تا انتخابات ریاست جمهوری، حکومت بر سر اقتدار هم به هیچ راه‌حلی غیر از شرکت شورشیان در انتخابات ریاست جمهوری راضی نمی‌شود. از یک طرف، در یک بستر شکننده‌ای هم‌چون افغانستان، انتخابات الزاما به یک حل سیاسی همه‌شمول و باثبات نمی‌انجامد و از طرف دیگر، شرایطی که برای شکل‌گیری یک فرآیند انتقالی و تشکیل حکومت موقت لازم است، تا هنوز فراهم نشده است. با در نظر داشت ترس رو به افزایش که توافق احتمالی با طالبان کل دستاوردهای دموکراتیک ۱۷ سال اخیر و نظم سیاسی را به خطر بیندازد، لازم است که در تلاش‌های صلح از هر نوع شتاب عجولانه خودداری شود. هر شکلی از حل سیاسی که در پایان کار به دست می‌آید باید برای دموکراسی‌سازی و دولت‌سازی مفید واقع شود، نه برعکس. بالاخره، نقش تضمین‌کننده‌ها در موفقیت و عدم موفقیت یک حل سیاسی خیلی مهم است.

این رساله پنج بخش دارد. در بخش اول چارچوب تحلیلی و روش پژوهش توضیح داده شده است. بخش دوم ویژگی‌های منازعه پس از ۱۳۸۰ و خطوط گسل طرف‌های درگیر را توضیح داده است. بخش سوم رساله به بررسی ترتیبات نهادی^۴ برای حل سیاسی که شرکت شورشیان در انتخابات، نامتمرکزسازی قدرت، تشریک قدرت و یا حکومت موقت را دربر می‌گیرد، اختصاص یافته است. بخش چهارم به درس‌های که باید از موافقت‌نامه‌ی بن گرفته شود، می‌پردازد و بالاخره، با در نظرداشت یافته‌های این پژوهش، بخش پنجم فشرده‌ای از مباحث اصلی و نتیجه‌گیری را پیش می‌کشد.

^۴Institutional arrangement

چارچوب تحلیلی و منطق پژوهش

مطلوبیت حل سیاسی از طریق مذاکره در افغانستان از سال ۲۰۱۰ به این طرف تکرار شده است (Masadykov, Giustozzi and Page 2010; ICG 2012; Clarke and Paul 2014; Larson and Rumsbotham 2018; Ibrahimi 2018; Saikal 2018). در مقطع کنونی شاهد دو تغییر پارادایمی در گفتمان صلح هستیم. این تغییر پارادایمی در کاربرد مفاهیم خودش را نشان داد. نخست، در حالیکه از سال ۱۳۸۱ به بعد اصطلاح «مصالحه» همیشه به کار می‌رفت، اما در وضعیت کنونی اصطلاح «حل سیاسی» به کار می‌رود. به طور مثال، ریچارد هالبروک، نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای افغانستان و پاکستان در سال ۱۳۸۸ همکاری‌اش را از کاربرد اصطلاح «حل سیاسی» منع کرده بود. بارنت روبین افغانستان شناس امریکایی که با ریچارد هالبروک کار می‌کرد می‌گوید، «ریچارد هالبروک به ما گفته بود که در مطالبی که می‌نویسیم از کاربرد اصطلاح «حل سیاسی» پرهیز کنیم. ما هم تعبیر مورد قبول همه سازمان‌های دولتی امریکا را که عبارت از «کاهش تهدید» بود، به کار می‌بردیم» (Rubin 2015). اما پس از این که زلمی خلیل‌زاد نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای صلح افغانستان تعیین شد، خط مشی واشنگتن تغییر کرد و حال از اصطلاح «حل سیاسی» جنگ افغانستان استفاده می‌شود. علاوه بر این، یافته‌های یک پژوهش اخیر نشان می‌دهد که بیشتر مردم افغانستان طرف‌دار پایان مسالمت آمیز جنگ از راه گفتگو هستند، ولی در صورتی که طالبان پیشنهاد صلح را رد کنند، مردم افغانستان استفاده از نیروی نظامی علیه این گروه را تجویز می‌کنند (صدر، ۱۳۹۷، ۴۷).

تغییر دوم پارادایمی این است که عبارتی «گفتگوهای بین‌الافغانی» جای عبارتی «روند صلح به رهبری و مالکیت افغانستان» را گرفته است. مدلول روند صلح به رهبری و مالکیت افغانستان، گفتگوهای صلح دولت محور بود، اما گفتگوهای بین‌الافغانی لزوماً به معنای گفتگوهای دولت محور نیست و در آن دولت در حد یک گروه تنزل می‌کند.

روشن است که تغییر مفاهیم به معنای تغییر در مصادیق نیز است. امروز برای ایالات متحده و حکومت افغانستان مصداق صلح با طالبان غیر از آن چیزی است که قبلاً مطرح بود. در این‌جا پیشنهادهای گوناگونی را که برای صلح مطرح شده بود، می‌آوریم:

۱. در جدی ۱۳۸۸ تلاتبیک ماسدباکوف، انتونیو گوزتوزی و جیمز مایکل پیچ، مشاوران نماینده‌گی سیاسی سازمان ملل متحد در افغانستان «یوناما» پیشنهاد کردند که یک هیأت

مرکب از بلندپایه‌گان دولتی و بزرگان مناطقی که در آن جنگ جریان دارد، تشکیل شود و روی مصالحه با شورشیان کار کند (۲۰۱۰، ۱۸-۱۹). بر مبنای این پیشنهاد باید تلاش می‌شد تا شورشیانی که از جنگ دست کشیدند، فرصت شرکت در انتخابات را به دست آورند. تاخیر انتخابات پارلمانی و ریاست جمهوری هم بخشی از بسته‌ی تشویقی برای شورشیان بود.

۲. در حمل ۱۳۹۱ گروه بین‌المللی بحران پیشنهاد کرد که باید سازمان ملل متحد هیأتی از میان‌جی‌گران بین‌المللی را بگمارد تا برای رسیدن به مصالحه در افغانستان کار کنند. بر مبنای پیشنهاد گروه بین‌المللی بحران باید یک گروه پنج تا هفت نفره از متخصصان خارجی حل منازعه که در راس آن یک چهره‌ی بی‌طرف حضور می‌داشت از سوی سازمان ملل متحد تعیین می‌شد تا آنان زمان، مکان، آجندا، و ترتیب تقدم و تاخر مسایل مربوط به مذاکره بین طرفین درگیر را تنظیم و هماهنگ می‌کردند. بر مبنای این طرح باید تقسیم وظایف میان اعضا این هیأت صورت می‌گرفت تا هر یک از اعضا به یک بخش مشخص از مساله می‌پرداختند (۲۰۱۲، ۲۷).

۳. در قوس ۱۳۹۴ مایک سمپل و تیو فارنل (۲۰۱۵، ۱۰۱-۱-۲)، طرح تشریک قدرت میان طالبان و حکومت افغانستان را پیشنهاد کردند. بر مبنای پیشنهاد آنان، از آنجایی که یک توافق ملی صلح با طالبان ممکن نیست، راه عملی این است که طالبان منشعب شوند و در سطح محلات با دسته‌های از آنان به صورت جداگانه آتش بس صورت بگیرد.

۴. هارون میر در اسد سال ۱۳۹۷ طرح برگزاری یک نشست بین‌المللی شبیه به کنفرانس بن را پیشکش کرد. بر مبنای این طرح به دلیل نبود اجماع سیاسی در داخل و در دسترس نبودن نماینده‌گان واقعی مردم افغانستان، سازمان ملل متحد باید یک نشست بین‌المللی را که در آن همه‌ی گروه‌های سیاسی افغانستان به شمول طالبان شرکت کنند برگزار کند. حامد کرزی، رییس‌جمهور پیشین نیز پیشنهاد کرده بود که برای توافق روی یک راه‌کار امنیتی جدید برای افغانستان لازم است یک نشست بین‌المللی برگزار شود (Mir 2018).

۵. در قوس سال ۱۳۹۷ پیش‌نویس یک طرح منسوب به پژوهشکده‌ی امریکایی رند^۵ زیر عنوان «توافق‌نامه‌ی حل جامع منازعه‌ی افغانستان» به دسترس عموم قرار گرفت. این

⁵ Rand Corporation

پیش‌نویس که در واقع خاکه‌ی یک توافق نامه‌ی پیشنهادی صلح است، تشکیل یک حکومت موقت را به عنوان حل سیاسی پیشنهاد می‌کند (Anonymous 2018). دولت افغانستان به دلیل نداشتن برنامه‌ی جامع برای پایان جنگ همواره مورد انتقاد بوده است. اما منتقدان حکومت هم برنامه‌ی جامع برای رسیدن به صلح ندارند. فعالان جامعه‌ی مدنی و احزاب سیاسی افغانستان از اصل مذاکره با شورشیان طالب برای پایان جنگ حمایت می‌کنند، اما هیچ منتقدی تا کنون برنامه‌ی جامع برای صلح پیشنهاد نکرده است. مثلن محمد ناطقی از رهبران حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان گفت، «وقتی با طالبان روی میز گفتگو نشستیم، روی اهداف و شرایط مذاکره هم گپ می‌زنیم.» (مصاحبه، ۲۶ قوس ۱۳۹۷). از میان نخبگان سیاسی افغانستان صرف محمداشرف‌غنی و عمر داوودزی نقشه‌ی راه مکتوب برای رسیدن به صلح پیشنهاد کرده اند. پیشنهاد صلح محمداشرف‌غنی، رییس جمهوری در ۱۳۹۶ و سخنانیش در نشست ژنیو در قوس سال ۱۳۹۷ زیر عنوان «نقشه‌ی راه رسیدن به صلح» برگرفته از یک کار اکادمیک مشترک او با کلیر لاکهارت در سال ۱۳۸۶ زیر عنوان «نوشتن تاریخ آینده: رسیدن به ثبات از راه توافق صلح»^۶ است (Ghani and Lockhart 2007, 289). غنی و لاکهارت نوشته اند که «هر توافق صلح پایدار باید هفت موضوع مهم زیر را در خودش داشته باشد: فرآیند سیاسی، چارچوب حقوقی، سازمان‌دهی مجدد دولت، تامین امنیت، توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی متوازن و همه‌شمول، همکاری و مشارکت دوام‌دار با جامعه‌ی جهانی و جنبه‌ی تطبیقی» نقشه‌ی راه صلح حکومت وحدت ملی نیز همین هفت عنصر را در خودش جا داده است.

محمد عمر داوودزی در یک طرح پیشنهادی زیر نام «راه بیرون رفت از تله‌ی بحران» که در جوزای ۱۳۹۷ در صفحه انترنیش منتشر شده است. او آورده است که در قدم اول نیاز به فرآیندی است که منجر به اجماع سیاسی شود. به نوشته‌ی آقای داوودزی، اجماع سیاسی باید چنان فراگیر باشد که در آن حتا رهبران طالبان یا سیاستمداران متمایل به این گروه نیز حضور داشته باشند (Daudzai 2018a). آقای داوودزی در یک نوشته‌ی دیگرش زیر عنوان «حل سیاسی بحران افغانستان»، یک طرح سه مرحله‌ای برای پایان جنگ پیشنهاد کرده است. بر مبنای این طرح باید در مرحله‌ی اول گفتگوهای غیر رسمی بین‌الافغانی آغاز شود. برای ایجاد اجماع ملی یک «جرگه‌ی کبیر مشورتی» باید مبنا و خطوط اساسی مذاکرات را مشخص کند. جرگه یک گروه

⁶ Writing the History of the Future: Securing Stability through Peace Agreements

میانجی‌گر کوچک را برای مذاکره با آن عده از رهبران و مذاکره‌کنندگان طالبان که در دسترس اند تعیین کند. مرحله‌ی دوم طرح صلح آقای داوودزی، گفتگوی رسمی و جدی دولت‌های افغانستان و پاکستان است که در نتیجه آن یک توافق جامع صلح به ضمانت قدرت‌های بزرگ با پاکستان امضا گردد. مرحله‌ی سوم طرح صلح آقای داوودزی مذاکره‌ی مستقیم امریکا با گروه طالبان است (Daudzai 2018b).

محمد عمر داوودزی (۱۳۹۷) با انتشار مقاله‌ای در روزنامه هشت صبح، طرحش را بیشتر توضیح داده است. در مقاله‌ی آقای داوودزی آمده است که صلح بدون مذاکره‌ی مستقیم طالبان با حکومت به دست نمی‌آید، اما مشکل این است که طالبان با حکومت افغانستان هیچ گاهی قرارداد دو جانبه امضا نخواهد کرد. برعلاوه، جنگ افغانستان برای حکومت وحدت ملی به میراث رسیده است و عمر این جنگ بسیار طولانی‌تر از عمر این حکومت است. به این اساس، «میثاق ملی صلح» که یک سند جامع در برگرفته تمام مسایل و نقطه نظرات تمام حوزه‌های مختلف به شمول دولت می‌شود، باید ایجاد گردد. به نوشته‌ی داوودزی سند میثاق ملی صلح باید چنان جامع و مانع باشد که بتواند به عنوان یک توافق‌نامه‌ی معیاری پایان جنگ شناخته شود. آقای داوودزی نوشته است که در سند میثاق ملی صلح باید منافع و نظرات تمام حوزه‌های سیاسی، احزاب و جامعه‌ی مدنی لحاظ شود و همه خود را در آن ببینند. در مرحله‌ی اول باید گروهی از متخصصان متن سند میثاق ملی صلح را ترتیب و بعد احزاب سیاسی، حکومت، طالبان، جامعه‌ی مدنی و شورای عالی صلح آن را مرور و تصویب کنند.

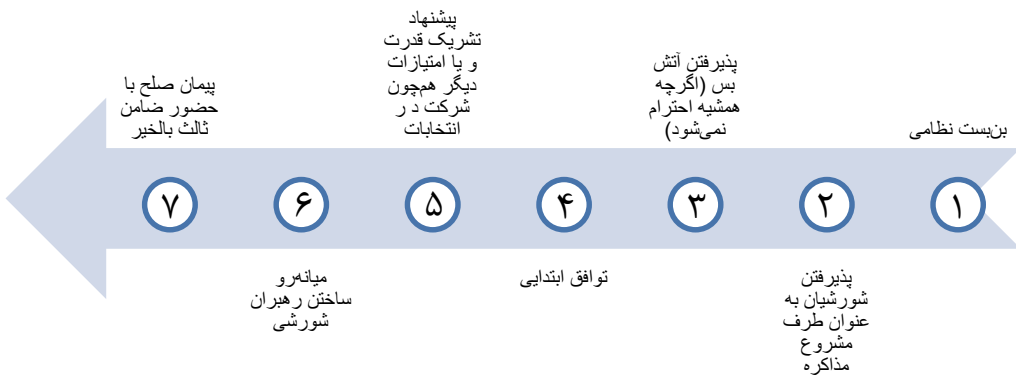
یکی از خطرات طرح داوودزی این است که دولت در حد یک گروه تقلیل یافته است. در حالی که طرح‌های پیشنهادی زیادی می‌تواند برای حل سیاسی منازعه وجود داشته باشد، اما هیچ کدام نباید به دور از چشم مردم ترتیب و تطبیق شود. هر طرح پیشنهادی صلح باید بر مبنای شناخت دقیق از ماهیت و عوامل جنگ افغانستان و یک دورنمای برای صلح پایدار و عادلانه ترسیم شود.

فرضیه اساسی تمام این پیشنهادات برای حل سیاسی منازعه افغانستان این است که منازعه به یک بن‌بست نظامی رسیده است و از طریق فشار نظامی حل نخواهد شد. به همین دلیل حل سیاسی از طریق مذاکره نیاز پنداشته می‌شود (Ibrahimi 2018, 42). بر مبنای همین فرضیه، در چند سال پسین ایالات متحده و حکومت افغانستان تلاش‌های جدی به خرج دادند تا یک راه حل سیاسی برای جنگ پیدا شود. اما این تلاش‌ها موفق نبوده است. هویدا است که بن‌بست

نظامی یکی از شروط لازم برای رسیدن به یک راه‌حل سیاسی است، اما به هیچ وجه شرط کافی نیست.

برای یافتن پاسخ مناسب به پرسش‌های مطرح شده ایجاب می‌کند بدانیم که یک «حل سیاسی» چگونه شکل می‌گیرد و چه گام‌های باید برداشته شود تا حل سیاسی به نتیجه مثبت برسد. در این بحث، «حل سیاسی» هم به فرآیند گفتگوی طرف‌های درگیر و هم به نتیجه‌ی آن اطلاق می‌شود.

با بررسی ۱۳ مورد شورش‌گری که از طریق گفتگو و یافتن حل سیاسی به پایان رسیده، کولن کلارک و کرسٹوفر پاول (Clarke and Paul 2014, 5)، یک چارچوب تحلیلی را برای توضیح چگونگی به میان آمدن حل سیاسی ارائه داده‌اند. بر مبنای مدل آنان، پایان جنگ از طریق حل سیاسی، روند هفت مرحله‌ای است که از بن‌بست نظامی آغاز می‌شود و با امضای موافقت‌نامه‌ی تضمین شده توسط طرف سوم غیر جانب‌دار میان دو طرف درگیر، به پایان می‌رسد. روشن است که ختم هر جنگی از عین ترتیب مراحل‌ی که کرسٹوفر پاول و کولن کلارک پیشنهاد کرده‌اند نمی‌گذرد، اما مدل آنان چارچوبی برای ارزیابی و فهم روندی که منجر به پایان جنگ می‌شود، ارائه می‌دهد.



شکل ۱ الگو رسیدن به حل سیاسی از طریق مذاکره

بسیاری از پژوهش‌گران، پالیسی‌سازان و سیاستمداران موافق‌اند که جنگ افغانستان بر مبنای مدل پاول و کلارک، پس از سقوط کندز در سال ۲۰۱۵، به مرحله‌ی بن‌بست نظامی رسیده است (Farrel and Semple 2015, 86-87). به طور مثال انورالحق احدی در ۶۲مین نشست

پگواش در سال ۱۳۹۶ گفت «جنگ افغانستان در سال ۲۰۱۰-۲۰۱۱ به بن‌بست رسیده بود. اما در دو سال اخیر بن‌بست شکل دیگر اختیار کرده است. دولت افغانستان از شهرها و مراکز پرجمعیت دفاع توانسته، اما روستاها را از دست داده است» (Ahady 2017).

در مرحله دوم مدل پاول و کلارک، پس از شکل‌گیری بن‌بست نظامی، باید شورشیان به عنوان طرف مشروع گفتگوهای صلح پذیرفته شوند. دولت افغانستان، طالبان را به عنوان طرف مشروع گفتگوهای صلح پذیرفته است و چندین بار به این امر اذعان کرده است. حامد کرزی، رئیس پیشین جمهوری افغانستان بارها به رهبران طالبان پیشنهاد کرد که بخشی از نظم سیاسی شوند و حزب سیاسی شان را تشکیل دهند. ایجاد دفتر ارتباطات برای طالبان در دوحه در سال ۲۰۱۳ قدم دیگری در راستای شناسایی این گروه به عنوان طرف مشروع مذاکره برای پایان جنگ بود.

با این وجود، تا همین چند سال پیش، هم حکومت کرزی و هم حکومت وحدت ملی، طالبان را به عنوان یک نیروی مستقل قبول نداشتند. حکومت افغانستان به این باور بود که رهبران طالبان نمی‌توانند مستقلاً در مورد جنگ یا مذاکره تصمیم بگیرند. آن‌ها طالبان را نیروی مجزا از پاکستان نمی‌شناختند. دولت افغانستان به این عقیده بود که رهبران طالبان در اداره‌ی پاکستان است و آنان نمی‌توانند بدون اجازه‌ی نظامیان پاکستان در مورد جنگ یا مذاکره تصمیم بگیرند. اما تغییر دیدگاه زمانی به وقوع پیوست که در حوت ۱۳۹۶ اشرف غنی پیشنهاد مکتوب به طالبان ارائه کرد و آنان را به عنوان طرف مذاکره مخاطب قرار داد. طرح جامع پیشنهادی غنی برای طالبان در بردارنده یک چارچوب سیاسی شامل آتش بس و تبدیل شورشیان به حزب سیاسی، و چارچوب حقوقی شامل حذف فهرست سیاه و تعدیل قانون اساسی افغانستان است (Ghani 2018a).

دولت ایالات متحده هم با معرفی زلمی خلیل‌زاد در سنبله‌ی سال ۱۳۹۷ به عنوان نماینده‌ی ویژه‌ی ایالات متحده برای صلح افغانستان، رسماً گروه طالبان را تا سطح طرف مشروع مذاکره ارتقا داد. بنا آن چنان که حضرت عمر زاخیل‌وال سفیر پیشین افغانستان در اسلام‌آباد (۱۳۹۷) می‌گوید، «دولت خودش [طالبان را به عنوان طرف] می‌پذیرد... حکومت یک نوع شناخت به آن‌ها می‌دهد... دنیا هم یک چنین شناخت به آن‌ها می‌دهد. اگر شما مشروعیت می‌گویید و یا شناخت می‌گوید، آن را طالبان دارند در سطح ملی هم دارند و در سطح بین‌المللی هم دارند. یک اجماع ملی هم وجود دارد که با طلبان مذاکره شود» اما، برعکس، طالبان دولت افغانستان را به عنوان طرف مشروع مذاکره به رسمیت نشناخته است.

بربنیاد چارچوب پاول و کلارک، مرحله‌ی سوم فرآیند حل سیاسی، پیشنهاد و قبول آتش‌بس است. حکومت افغانستان در عید رمضان سال گذشته آتش‌بس یک جانبه‌ی ۱۰ روزه را با گروه طالبان اعلام کرد. بعداً در عید قربان سال گذشته هم اعلام آتش‌بس را تکرار نمود. طالبان در سه روز عید رمضان به درخواست آتش‌بس پاسخ مثبت دادند و آن را رعایت کردند. اما پیشنهاد آتش‌بس اشرف‌غنی در عید قربان، از سوی طالبان رد شد.

اگر مدل پاول و کلارک را چارچوب تحلیلی خود قرار دهیم، می‌توانیم بگوییم که آقای خلیل‌زاد در حال حاضر وارد مرحله‌ی سوم و چهارم شده است. بر مبنای این مدل در مرحله‌ی چهارم باید طرف‌های جنگ برای رسیدن به یک توافق ابتدایی مذاکره کنند. خلیل‌زاد برای رسیدن به یک توافق ابتدایی، پنج بار با طالبان مذاکره کرده است تا در مرحله‌ی توافق ابتدایی روی چهار موضوع همانا آتش‌بس، مبارزه با تروریسم، خروج نیروهای ناتو و مذاکرات بین‌الافغانی به یک نتیجه برسند (Harrison 2019). مشکل جدی این مرحله این است که گروه طالبان حاضر نیست با حکومت افغانستان مذاکره کند. بر مبنای مدل پاول و کلارک مرحله‌ی پنجم فرآیند حل سیاسی، توافق روی امتیازهای پیشنهادی دو طرف به یک دیگر و ترتیبات نهادی^۷ است. در این مورد تا حال توافق نظر به وجود نیامده است. موقف طرف‌های منازعه هم در این مورد تا هنوز به صورت رسمی روشن نشده است.

به طور مثال، در حالی که طالبان به طور رسمی اعلام کرد که مذاکره‌کننده‌گان این گروه با داکتر خلیل‌زاد در مورد تشکیل حکومت موقت گپ نزده اند، اما برخی از منابع طالبان به شرط افشا نشدن نام شان به رسانه‌ها از جمله رویترز گفته اند که این گروه طرف‌دار روندی است که تشکیل یک حکومت موقت بخشی از آن باشد (Reuters 2018). حکومت وحدت ملی به طرح تشکیل حکومت موقت واکنش جدی نشان داد و آن را رد کرد. حمدالله محب مشاور امنیت ملی رییس جمهوری غنی در یک رشته از توییت‌هایش به طرح تشکیل حکومت سرپرست واکنش نشان داد و نوشت: «تصمیم‌گیری در مورد آینده‌ی سیاسی افغانستان، حق انحصاری شهروندان افغانستان و رهبران منتخب آنان است. هیچ بدیلی برای حکومت منتخب نیست. به هیچ وجه قربانی‌های مردم افغانستان نادیده گرفته نمی‌شود. شایعاتی که در روزهای اخیر منتشر شد، نیاز به وضاحت دارد. باید

⁷Institutional arrangements

در این مورد توضیح داده شود» (Mohib 2018). هم‌چنین، محمد اشرف‌غنی در نشست ژنیو به تاریخ ۷ جدی ۱۳۹۶ گفت،

تجدید اجماع مبنی بر این که قانون اساسی «کتاب قانون» شمرده می‌شود، ما را به عنوان شهروندان آزاد یک جامعه مردم‌سالار با هم پیوند می‌دهد. از این رو، باید گفت که ثبات از اراده مردم سرچشمه می‌گیرد. افغان‌ها نشان دادند که به اهمیت انتخابات فراگیر، شفاف و به‌موقع برای تجدید روابط بین مردم و دولت منتخب‌شان باورمند هستند. مردم ما هر گونه فرضیه تغییر، فراتر از قانون اساسی را به شدت مردود می‌دانند (Ghani 2018b).

واقعیت مهم دیگر این است که حوزه‌های گوناگون فکری، سیاسی و قومی افغانستان دیدگاه‌های مختلف و متضاد در مورد چگونگی حل سیاسی دارند. حتا برخی از طرح‌های که توسط شماری از سیاست‌مداران افغانستان ارایه شده است، متناقض می‌باشد. به طور مثال، محمد عمر داوودزی در طرحی سال ۱۳۹۷ خود زیر عنوان بیرون رفت از تله بحران دو موقف متضاد اتخاذ می‌کند. در بخشی زیر عنوان «نخست انتخابات برنامه آینده باشد» آورده است که انتخابات ریاست جمهوری باید برگزار شود و غیر از این راهی نیست:

آن‌ها [طالبان] به این باور اند که می‌توانند انتخابات را برهم بزنند و دموکراسی را شکست دهند. اما ما به عنوان یک دولت اگر جنگ را ببریم و دموکراسی را از دست بدهیم، معنایش این است که باخت‌ایم. اگر دموکراسی را ببازیم، نمی‌توانیم جنگ را از طالبان ببریم. طالبان تمام تلاش خود را می‌کنند تا ثابت شود که دموکراسی به عنوان یک ارزش و روش غربی در افغانستان محافظه‌کار و سنتی جواب نمی‌دهد. آنان می‌خواهند روایت خود شان در نهایت غالب شود. ما انتخاب دیگری نداریم غیر از این که دموکراسی را به پیروزی برسانیم. دولت افغانستان و جامعه‌ی جهانی باید بر مبنای میعادگی که قانون اساسی پیش‌بینی کرده است، انتخابات را برگزار کنند (Daudzai 2018a).

اما در بخش دیگر همین طرحش از تشکیل حکومت موقت به عنوان یک راه‌حل دفاع کرده است. او می‌نویسد،

به باور من هیچ اشکالی ندارد که امریکا با طالبان مذاکره کند. امریکا با طالبان مذاکره کند و زمینه‌ی گفتگوی نخبه‌گان سیاسی افغانستان و طالبان را فراهم سازد. امتیازهایی هم باید به طالبان داده شود. طالبان نشان داده اند که می‌خواهند شریک روند اجماع ملی باشند و حتا شماری از چهره‌های تکنوکرات را برای حکومت موقت معرفی کنند. از نظر طالبان وظیفه‌ی حکومت موقت تسوید قانون اساسی جدید، خلع سلاح گروه‌ها/افراد مسلحی که در چارچوب نیروهای امنیتی افغانستان نیستند، و برگزاری انتخابات بر مبنای قانون اساسی جدید، می‌باشد.

با توجه به این وضعیت می‌توانیم بگوییم که هنوز گزینه‌ها، راه‌حل‌ها و در نهایت ترتیبات نهادی برای حل سیاسی میان دولت و طالبان هم در سطح نظری و هم در سطح سیاست‌گذاری و خط‌مشی مورد بررسی جدی و عمیق قرار نگرفته است. برای پر کردن این خلا، این رساله، یک چارچوب تحلیلی را در زمینه حل سیاسی پیشنهاد می‌کند. در این چارچوب حل سیاسی شامل چهار ترتیبات نهادی ممکن - شراکت شورشیان در انتخابات و اصلاحات انتخاباتی، نامتمرکزسازی قدرت، تشریک قدرت و یا حکومت موقت - می‌گردد. این چارچوب تحلیلی، آمیزه‌ای از تیوری مدیریت منازعه‌ی دونالد روت‌چلد (۲۰۰۹) و نظریه‌ی حکومت موقت یوسی شاین و لین برات (۱۹۹۵) است. بر مبنای داده‌های دست اول از طریق مصاحبه‌ها میزان عملی بودن و غیر عملی بودن، محتمل بودن و غیر محتمل بودن و بلاخره طرفداران و مخالفان هر چهار شکل حل سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است. از آن جای که میزان عملی بودن و نبودن هر یک از چهار شکل حل سیاسی، بستگی به عوامل اصلی جنگ، خواست‌های طرف‌های درگیر و خطوط گسل آن‌ها دارد، بخش اول این رساله عوامل جنگ و خطوط گسل را مورد بررسی قرار می‌دهد.

روش تحقیق

علاوه بر ادبیات دانشگاهی، در این تحقیق از مصاحبه با افراد نیز به عنوان روش دریافت نظرات حوزه‌های مختلف فکری، تباری و سیاسی استفاده شده است. در مصاحبه‌ها تلاش کردم تا از طریق گفتگوهای تفصیلی به عمق افکار مصاحبه‌شونده‌گان و حرف دل شان پی ببرم (Leech 2002, 665). کوشش کردم که بیشتر با مصاحبه‌شونده‌گان گفت و شنود مفصل داشته باشم، نه صرف پرسش و پاسخ.

برای فهم دیدگاه‌های مختلف در مورد حل سیاسی منازعه‌ی افغانستان تلاش کردم بدانم که حوزه‌های گوناگون فکری، سیاسی و قومی افغانستان به این مساله چگونه نگاه می‌کنند و چه انتظاری از آن دارند. لیبرال‌ها، ناسیونالیست‌های قومی، محافظه‌کاران مذهبی، زنان و حوزه‌ی به اصطلاح مقاومت ضد طالبان، هر کدام نظرات، انتظارات و دریافت‌های ویژه‌ی خودشان را در مورد حل سیاسی با طالبان دارند. در مجموع، در این پژوهش ۲۰ مصاحبه نیمه-ساختارمند انجام شده است (به ضمیمه نگاه کنید). نگارنده در مجالس مختلفی که در مورد طالبان و روند صلح برگزار شده است، نیز شرکت کرده‌ام. در کل دو معیار برای گزینش مصاحبه‌شونده‌ها وجود داشت. معیار اول این

بود که مصاحبه‌شونده خودش را متعلق به یکی از حوزه‌های فکری و سیاسی یاد شده بداند. دوم این که مصاحبه‌شونده باید از طالبان شناخت کامل داشته باشد و به صورت مستقیم یا غیر مستقیم با این گروه شورشی در تماس باشد.

اما در فرآیند گزینش مصاحبه‌شونده‌گان و در جریان مصاحبه سه چالش عمده وجود داشت. چالش اول این بود که برخی از مصاحبه‌شونده‌گان از انتساب شان به یک حوزه‌ی فکری و سیاسی مشخص امتناع می‌کردند. مثلا قاضی گل‌الرحمان حقوق‌دان و استاد دانشگاه که به حامد کرزی رییس پیشین جمهوری نزدیک است گفت، «من به یک حوزه‌ی فکری و سیاسی مشخص تعلق ندارم. حوزه من حوزه افغانستان است... اگر می‌خواهم که این افغانستان، افغانستان شود، باید همه ما افغانستان شمول شویم. قطعاً برای ما حوزه وجود نداشته باشد» (مصاحبه، ۵ جدی ۱۳۹۷). هم‌چنین، وحید مزده دیپلمات اسبق حکومت طالبان گفت «من خودم را یک عمل‌گرا می‌دانم» (مصاحبه، ۲۲ قوس ۱۳۹۷).

چالش دوم این بود که شماری از مصاحبه‌شونده‌ها خودشان را به بیش از یک حوزه‌ی سیاسی و فکری منسوب می‌کردند. به طور مثال برخی از افرادی که خودشان را جزو حوزه‌ی مقاومت معرفی می‌کردند، درعین زمان خودشان را متعلق به حوزه‌ی دمکرات نیز می‌دانستند. آنان گفتند که به دلیل اعتقاد به ارزش‌های لیبرال مثل برابری زن و مرد و دموکراسی به حوزه‌ی لیبرال-دمکرات تعلق دارند. به طور مثال، حفیظ منصور گفت که او علاوه بر این که به حوزه‌ی مقاومت تعلق دارد، خودش را از حوزه‌ی دمکرات‌ها هم جدا نمی‌داند. او گفت برای درج ارزش‌های دمکراتیک، حقوق و آزادی‌های فردی در مجلس موسسان تصویب قانون اساسی سال ۱۳۸۲ تلاش کرده است.

واقعیت دیگر این است که تعریف برخی حوزه‌ها در بافت جامعه‌ی افغانستان زیاد روشن نیست. به طور مثال، «حوزه‌ی مقاومت» تعریف ثابت ندارد. این حوزه از سال ۱۳۷۵ تا زمستان سال ۱۳۸۰ علیه سلطه‌ی ایتلافی از گروه‌های تروریستی جهانی هم‌چون القاعده و تروریست‌های منطقه‌ای همچون چیچنی، اویغور، ازبکستانی، عرب و پنجابی و بالاخره طالبان که پراکسی پاکستان بود برای آزادی افغانستان جنگید.

چالش سوم این بود که مساله مشارکت سیاسی و نمایندگی در بسا موارد توسط عوامل جامعه شناختی مثل قوم، قبیله، سمت، سن و سال، و مذهب متاثر می‌شود. مصاحبه‌شونده‌گان در

کل در دو حوزه‌ی فکری و جامعه‌شناختی قرار می‌گیرند. بسیاری از مصاحبه‌شونده‌ها نخواستند که با یک دسته قومی-ملی شناخته شوند. نگارنده هیچ مصاحبه‌شونده‌ی را بدون اجازه‌ی خودش به یک حوزه‌ی خاص سیاسی و فکری منسوب نکرده‌ام.

ویژگی‌های منازعه

این بخش ویژگی‌های منازعه افغانستان را بررسی می‌کند. بدون شک، طرح هر نوع برنامه‌ی صلح و حل سیاسی نیازمند شناخت ویژگی‌ها و ماهیت منازعه افغانستان است. یک برنامه‌ی جامع صلح نه تنها که به علت‌های منازعه می‌پردازد، بلکه شناخت دقیق از خواست‌ها و منافع گروه‌های درگیر را نیز دربردارد. طراحی یک برنامه‌ی جامع صلح و شکل‌دهی یک نقشه‌ی راه برای حل سیاسی، نیازمند فهم دقیق خطوط گسل و ارایه راه‌های آشتی دادن این خطوط و میزان و مقیاس انعطاف‌پذیری می‌باشد.

این بخش شامل دو قسمت می‌شود. قسمت اول به علت‌های اصلی جنگ و شورش طالبان می‌پردازد. با پرهیز از فروکاستن شورش طالبان به یک‌علت و گریز از خطای تک‌علتی، این بخش یک چارچوب چهار وجهی را که عوامل پیش‌زمینه‌ای^۸، عوامل/راهبرد بسیج‌کننده^۹، محرک/کلیدزن^{۱۰}، و عوامل تسریع‌کننده^{۱۱} در بر می‌گیرد، ارایه می‌دارد. قسمت دوم این بخش فاصله‌ی فکری و سیاسی/خطوط گسل طالبان با بقیه‌ی مردم افغانستان را مورد بحث قرار می‌دهد. فهم خطوط گسل ما را در تشخیص مسایل قابل مذاکره و غیر قابل مذاکره کمک می‌کند.

^۸ Background factors

^۹ Mobilization strategy

^{۱۰} Triggers

^{۱۱} Catalysts

علت‌های منازعه

مثل هر جنگ نفس‌گیر و طولانی، منازعه افغانستان هم عوامل، محرک‌ها و علت‌های گوناگون دارد. منازعه افغانستان چند بعدی است. دیدگاه واحد در مورد گروه طالبان و علت منازعه و شورشی‌گری آنان وجود ندارد. حوزه‌های گوناگون فکری و سیاسی دریافت‌های گوناگون در مورد منازعه پس از سال ۱۳۸۰ افغانستان دارند. طالبان منازعه افغانستان را معلول «اشغال» این کشور توسط یک قدرت بزرگ «کفری» که «نظام اسلامی» را سرگون ساخت، می‌دانند. به گفته‌ی طالبان عامل اصلی دوام منازعه حضور نیروهای امریکایی در افغانستان است. محمد اشرف‌غنی به این باور است که منازعه معلول مداخله‌ی پاکستان است. او می‌گوید که پاکستان یک جنگ اعلام نشده علیه افغانستان به راه انداخته است. حامد کرزی تصور می‌کند که منازعه افغانستان در واقع معلول نارضایتی بخشی از شهروندان این کشور است که او آن‌ها را «برادران ناراضی» می‌خواند. کرزی هم‌چنان معتقد است که ایالات متحده هم اراده‌ای برای پایان منازعه افغانستان ندارد. حوزه‌ی ضد طالبان که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد علیه سلطه طالبان جنگیدند، به این باور اند که طالبان نیروی نیابتی پاکستان است. شمار دیگری معتقد اند که جنگ جاری در واقع بخشی از کازار نظامی خونینی است که جهادیسیم جهانی علیه تمدن و ارزش‌های مدرن به راه انداخته است.

هم‌چنین، طرف‌های درگیر هم‌دیگر را طرف اصلی منازعه نمی‌دانند. منازعه افغانستان سه طرف دارد: طالبان، حکومت افغانستان و نیروهای ناتو به رهبری ایالات متحده‌ی امریکا. هر سه طرف منازعه در مورد این که کی طرف اصلی و فرعی منازعه است، اختلاف دارند. از دید طالبان طرف اصلی منازعه، ایالات متحده و طرف فرعی آن حکومت افغانستان است. از نظر طالبان، حکومت افغانستان در نقش بازوی امریکا در منازعه عمل می‌کند و خود طرف اصلی نیست. موقف رسمی ایالات متحده این است که طالبان و حکومت افغانستان، طرف‌های اصلی منازعه هستند. از نظر حکومت افغانستان اما طرف اصلی منازعه پاکستان/ارتش پاکستان است و طالبان در نقش بازوی این ارتش عمل می‌کنند. از نظر افغانستان، طالبان معلول است و پاکستان علت.

مهم است بدانیم که پیچیدگی منازعه‌ی افغانستان نه تنها دارای عوامل مختلف است، بلکه هر عامل آن هم انواع گوناگون دارد. در ادبیات پژوهشی تفکیک روشنی بین چهار نوع مختلف عوامل هر یک عوامل پیش‌زمینه‌ای، عوامل محرک/کلیدزن، عوامل تشدید کننده و عوامل بسیج‌کننده/استراتژی بسیج صورت نمی‌گیرد (Ibrahimi 2018; Qazi 2011). هم‌چنین، بسیاری

از مصاحبه شونده‌های این تحقیق هم بین این انواع عوامل منازعه تفکیک قایل نشده اند. طالبان موقف بسیار روشن در مورد عوامل منازعه دارند. مصاحبه‌شونده‌گانی که به طالبان نزدیک اند به این باور اند که بسیاری از مردم افغانستان، درک و فهم دقیق و مطابق با واقع از عوامل شورش طالبان ندارند و این گروه را به درستی نمی‌شناسد. وحید مزده و نظر محمد مطمین که هر دو به طالبان نزدیک اند بسیار به صراحت ادعا می‌کنند که بسیاری‌ها فهم مطابق با واقع در مورد علت شورش طالبان ندارند (مصاحبه، ۲۲ قوس و ۱۲ قوس ۱۳۹۷).

روشن است که تک علتی معرفی کردن شورش طالبان، تقلیل‌گرایی نا موجه و ساده‌سازی یک بحث بسیار پیچیده است. برای درک بهتر ویژگی‌های منازعه افغانستان و شناخت ماهیت آن، از نظریه‌ی تیپ‌شناسی عوامل منازعه دن‌اسمیت استفاده می‌کنیم (Smith 2004, 5). بر بنیاد چارچوب تحلیلی دیوید دیسلر، دن‌اسمیت چهار نوع عامل منازعه را تشخیص می‌کند: عوامل پیش‌زمینه‌ای، عوامل بسیج‌کننده/استراتژی بسیج، عوامل محرک/کلیدزن و عوامل تشدید کننده. این چارچوب تحلیلی کمک مان می‌کند تا علت و سبب منازعه را به طور دقیق بشناسیم و راهبردهای دقیق برای حل منازعه و نقشه راه کامل برای حل سیاسی ترسیم کنیم.

۱. عوامل پیش‌زمینه‌ای

عوامل پیش‌زمینه‌ای منازعه به شکاف‌های اجتماعی، ملی، سیاسی و اقتصادی‌ای گفته می‌شود که تعامل و مرادده‌ی عادی گروه‌های اجتماعی را صدمه می‌زند و سبب منازعه می‌شود. اعمال تبعیض نظام‌مند بر علیه یک گروه اجتماعی از طرف دولت، محروم سازی عمدی یک گروه اجتماعی از دسترسی به منابع عمومی و قدرت‌سیاسی، و به حاشیه راندن قصدی یک حوزه‌ی جغرافیایی از دید سیاسی و اقتصادی، عوامل پیش‌زمینه‌ای منازعه شمرده می‌شوند (Smith 2004, 8). منازعه طولانی در افغانستان بسیاری از شکاف اجتماعی، ملی و قومی را فعال، تشدید و تقویت کرده است. در گذشته سیاستمداران این موضوع را انکار می‌کردند. اما امروز برخی از سیاستمداران قبول دارند که واقعیت‌های مثل قوم، مذهب و گرایش سیاسی در افغانستان امروزی یکی از عوامل افتراق است (see Daudzai 2018a).

چهره‌های نزدیک به طالبان، به این باور اند که یکی از عوامل مهم گسترش شورش طالبان، «بی‌عدالتی» و «ستمی» است که پس از سال ۱۳۸۰ بر پشتون‌ها اعمال شد (مصاحبه با

نظر محمد مطمین، ۱۲ قوس ۱۳۹۷). به باور آنان حوزه‌ی قومی پشتون در نظم سیاسی پسا-۱۳۸۰ سهم درخوری نداشت. گروه‌های قومی غیر پشتون پس از سقوط طالبان، بر دستگاه دولت افغانستان و مجموع سازمان‌های حکومتی بیشتر از شعاع وجودی شان مسلط شدند و پشتون‌ها به حاشیه رفتند (Qazi 2011, 7; Tarzi 2008). گفته می‌شود که استخدام افراد در نهادهای دولتی و تخصیص بودیجه و منابع، به گونه‌ی ناعادلانه سازمان داده شد و پشتون‌ها از همه چیز محروم شدند. عده‌ای به این عقیده اند که شورش طالبان در واقع زاییده عقده‌های تولید شده در چند سال پسین است. آنان می‌گویند که طالبان از روندی سیاسی‌ای که با پایان نشست بن ۱۳۸۰ کلید خورد، به دور ماندند و تلاش جدی صورت نگرفت تا آنان به این روند بپیوندند. به باور آنان، پشتون‌ها بمباردمان شدند، مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و حرمت خانه و کاشانه‌ی شان از سوی نیروهای امریکایی و حکومت افغانستان شکسته شد.

قوم عنصر مهم در سیاست افغانستان است. سیاست‌مداران افغانستان مشروعیت شان را از منازعات قومی می‌گیرند و در چانه‌زنی‌های بزرگ سیاسی هم قوم را ابزار قرار می‌دهند. سیاست‌مداران می‌خواهند به نیابت از اقوام، سهمی از قدرت سیاسی و منابع به دست بیاورند. این موضوع در شناخت عوامل منازعه افغانستان بی‌تاثیر نیست.

یکی از شرکت کننده‌گان نشست دلو ۱۳۹۷ مسکو که نگارنده با او مصاحبه کرده، می‌گوید که نماینده‌گان طالبان در این نشست سازمان شان را نماینده‌ی منحصر به فرد پشتون‌ها می‌دانند و مشروعیت قومی سیاست‌مداران پشتون کابل‌نشین را زیر سوال می‌برند. به گفته‌ی این مصاحبه شونده، نماینده‌گان طالبان می‌گویند که سیاست‌مداران پشتون کابل‌نشین به هیچ وجه نماینده‌ی واقعی پشتون‌ها نیستند.

دونالد روت‌چلید به این باور است که نخبگان عضویت خویش را در گروه مذهبی/قومی از طریق استفاده ابزاری از هویت‌های گروهی حفظ می‌کنند. احساس تعلق به قوم و یک هویت قومی وقتی تقویت می‌شود که دولت دیگر نمی‌تواند به وظیفه‌اش مبنی بر حفاظت از زنده‌گی و ملکیت خصوصی افراد آن طوری که لازم است، عمل کند. وقتی دولت نتواند از مردم حفاظت کند، آنان به قوم و گروه اجتماعی‌ای که به آن تعلق دارند پناه می‌برند تا هم مصوون بمانند و هم توازن قوا به نفع قوم خودشان حفظ شود. در چنین وضعیتی است که سیاست‌مداران از نشانی قوم وارد چانه‌زنی و داد و ستد می‌شوند (Rothchild 2009, 246). از صحبت‌های مصاحبه‌شونده‌گان نزدیک به طالبان به

خوبی استنباط می‌شود که آنان نهاد دولت را در حفاظت از زنده‌گی پشتون‌ها ناکام می‌دانند و تصورشان این است که شورش طالبان، اجازه نداده است که توازن قدرت کاملاً به ضد پشتون‌ها رقم بخورد. به باور هواداران طالبان، حکومتی که پس از ۱۳۸۰ در افغانستان تشکیل شد، پشتون‌ها را به صورت نظامند هدف قرار داد. سیاست‌مداران قوم‌گرا در افغانستان هیچ‌گاه داعیه‌ی قومی‌شان را در محضر عموم توضیح نداده‌اند. رهبران طالبان هم همین‌طوری هستند. آنان داعیه‌ی قومی‌شان را در رسانه‌ها و به صورت علنی مطرح نمی‌کنند، بلکه در مجالس غیر رسمی در مورد آن سخن می‌گویند.

با وجود این، فروکاستن منازعه افغانستان در شکاف پشتون و غیرپشتون، بسیار ساده لوحانه است. برخی از سیاست‌مداران با عمده کردن شکاف پشتون و غیر پشتون و تحریک پشتون‌ها علیه اقوام غیر پشتون، سعی می‌کنند، قدرت خودشان را حفظ کنند. فضل احمد معنوی، رییس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات می‌گوید که «اگر در حقیقت امر دیده شود، اگر قرار باشد گروهی که حق طالب را غصب کرده باشد، گروه پشتونی داخل حکومت است. دیگران بیشتر حق خود را گرفته‌اند» (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷). غیر پشتون‌ها مدعای برخی از رهبران طالبان و هواداران آنان در مورد سهم نا عادلانه‌ی اقوام در دستگاه حکومت را نمی‌پذیرند. آنان به این باور اند که غیرپشتون‌ها سهم واقعی‌شان را از حکومت و قدرت به دست آورده‌اند و سهم پشتون‌ها را نگرفته‌اند (مصاحبه با امین احمدی، ۱۲ قوس ۱۳۹۷).

اقوام افغانستان مثل گروه‌های قومی افریقا، متشکل از قبایل، عشایر و تیره‌های مختلف است. اختلاف‌های قبیله‌ای، خانواده‌گی و منطقه‌ای به شکاف‌های درون قومی دامن زده است (Rothchild 2009). هر قوم افغانستان از جمله پشتون‌ها، در درون خودش شکاف‌های دارد که یکی از علت‌های منازعه‌ی جاری را می‌سازد. شورش طالبان هم تا حدودی معلول شکاف‌های قبایلی و دشمنی‌های عشیره‌ای است. انتونیو گوزتوزی، گوپال و لینس چوتن از جمله پژوهش‌گرانی‌اند که میان شکاف‌های قبایلی و دشمنی‌های عشیره‌ای درونی پشتون‌ها و شورش طالبان در جنوب پیوند قایل‌اند. انتونیو گوزتوزی بیان می‌دارد که یک از دلایل اصلی ظهور مجدد طالبان به حاشیه کشیده شدن و منزوی شدن برخی از قبایل در ولایات جنوبی کندهار، هلمند و ارزگان توسط شماری از جنگ‌سالاران و برخی از رهبران قبیله‌ای متحد حامد کرزی، پس از سال ۱۳۸۱ است. قبیله‌های که

از نظر سیاسی به حاشیه کشیده شدند، به طالبان پیوستند و شورش آنان را تقویت کردند (Giustozzi 2007).

مناسبات قدرت در جنوب افغانستان پس از سال ۲۰۰۱ دچار دگرگونی جدی شد. با روی کار آمدن حامد کرزی به عنوان رییس اداره موقت، رییس حکومت انتقالی و بعد رییس انتخابی جمهوری، قبایل بارکزی و پوپلزی بر سیاست، اقتصاد و منابع در ولایات کندهار، هلمند و ارزگان سلطه یافتند و قبایل نورزی، اسحاقزی و علیزی به حاشیه رفتند. بارکزی و پوپلزی در سلطنت مصاحبان هم خیلی قدرت مند بودند و به نام قبایل اشرافی یاد می‌شدند. قبایل دارنی «پنچپی» در قندهار احساس می‌کنند که توسط قبایل «زیرک» به حاشیه کشیده شده‌اند. آنند گوپال نوشته است که قبایل دارنی «پنچپی» که عبارت از نورزی، اسحاقزی و علیزی هستند، ۲۷ درصد جمعیت قندهار را تشکیل می‌دهند، اما سهم شان در حکومت محلی کمتر از ۱۰ درصد است (Gopal 2010, 12). یکی از مشاوران اسبق شورای امنیت ملی افغانستان (مصاحبه ۳ ثور ۱۳۹۷) می‌گوید:

بدون شک یک طیف وسیع از طالبان برخاسته از مردم محل‌اند که از آوان ایجاد تا امروز بنابر دلایل مختلف راه جنگ و خشونت را در مقابل دولت افغانستان اختیار نموده‌اند. تنش‌ها، شکایات و مشکلات میان قومی و قبیله‌ای در حوزه جنوب غرب و اختلافات تنظیمی و نارضایتی‌های گسترده از جمله عوامل تداوم جنگ آن‌ها در شمال، غرب و سایر نقاط کشور بوده. بدون شک، در ابتدا کتله بزرگ از طالبان در حوزه جنوب غرب را عمدتاً اقوام که از گذشته‌ها خود را محروم و به حاشیه رانده شده می‌دانند، هم‌چون قوم نورزی، علیزی و اسحاقزی، و یا هوتک تشکیل می‌دهد. از این رو، بیشترین افراد مربوط به گروه طالبان که در قاچاق مواد مخدر نیز دست داشته‌اند مربوط به همین اقوام‌اند... یک علت عمده که چرا امکان برگشت طالبان در حوزه جنوب غرب بعد از ۲۰۰۱ از بین رفت چگونگی شکل‌گیری وضعیت بعد از فروپاشی آن‌ها بود. به مجرد فرار ملا عمر از کندهار و محوه شدن طالبان از آن‌جا قدرت به دست کسانی افتید که نه تنها از لحاظ قومی با اکثریت رهبری طالبان تنش و خصومت‌های عمیق داشتند بلکه کسانی بودند که طالبان آن‌ها را دشمنان درجه یک شان می‌شمردند. از این جهت طالبان از ترس انتقام فراری شدند. در نتیجه این امر باعث عقده‌های بیشتر میان طالبان شد.

به همین ترتیب، جنگ‌سالاران و قدرت‌مندان محلی جنوب، از جامعه‌ی جهانی در پی‌گیری دشمنی قبایلی شان استفاده ابزاری کردند. نیروهای بین‌المللی هم بدون این که خود بخواهند، در دام دشمنی‌های قبایلی در جنوب افتادند و مورد استفاده‌ی ابزاری قرار گرفتند.

مداخله‌ی نظامی امریکا نحوه‌ی مشارکت قدرت در جنوب افغانستان را دگرگون ساخت. عملیات‌های نظامی امریکایی‌ها و دولت افغانستان از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ به گونه‌ای سازمان داده می‌شد که جوامع قبایلی خاص از آن متأثر می‌شدند. وضعیت به گونه‌ای شد که قبایلی که به نیروهای امریکایی دسترسی داشتند و حامی آنان بودند، قدرت‌مند شدند و قبیله‌های که به نیروهای بین‌المللی دسترسی نداشتند، از قدرت محروم ماندند و هدف حمله‌ی نظامی قرار گرفتند. به این ترتیب برخی از قبایل از وضعیت پس از ۲۰۰۱ سود بردند و شماری دیگر زیان کردند و به حاشیه رفتند و حتا هدف حمله قرار گرفتند. به طور مثال کارزار نظامی مشترک امریکایی‌ها و گل‌آقا شیرزوی، علیه سران قبیله‌ی اسحاق‌زی در غرب قندهار سبب شد که بخش اعظم این قبیله از نظم سیاسی پس از سال ۲۰۰۱ بیرون بمانند و بخشی از آن نشوند. همچنان میرولی و امیردادو در هلمند با هماهنگی امریکایی‌ها علیه برخی از افرادی که متعلق به زیرمجموعه‌های قبیله‌ی علی‌زایی بودند در مناطق باغران و کجکی آن ولایت جنگیدند و این امر علی‌زایی‌ها را در وضعیتی قرار داد که از نظم پس از بن حمایت نکنند. اسحاق‌زایی‌های ولسوالی سنگین هلمند نیز همین موقف را اختیار کردند (Gopal and Linschoten 2017, 33).

ناسیونالیسم قومی افغان همه‌ی ناهنجاری‌ها را به عوامل بیرونی حواله می‌دهد، ولی واقعیت این است که شکاف‌های اجتماعی، قومی، سیاسی و قبیله‌ای در افغانستان وجود دارد و منازعه جاری هم ریشه در همین شکاف‌ها دارد. شکاف‌های اجتماعی، قبیله‌ای و قومی عوامل پیش‌زمینه‌ای منازعه است، اما نمی‌تواند یک منازعه را کلید بزند. به عواملی که منازعه طالبان را پس از سال ۱۳۸۰ کلید زدند بعداً می‌پردازیم و حال استراتژی بسیج طالبان را به بررسی می‌گیریم.

۲. استراتژی بسیج

استراتژی بسیج به اهداف و آرمان‌های ربط دارد که طرف‌های درگیر برای رسیدن به آن، متوسل به جنگ می‌شوند. این اهداف ریشه در رفتار سیاسی، افکار و باورهای طرف‌های درگیر دارد (Smith 2004, 8). مثلاً طالبان می‌گویند که علت عمده‌ی منازعه «تجاوز و مداخله خارجی» است. طالبان برای توجیه منازعه و توضیح عوامل آن از مفاهیم مذهبی، تصویرسازی و نمادها استفاده می‌کنند. توماس جانسن در کتابش زیر عنوان روایت‌های طالبان نحوه کاربرد متون دینی در پیام‌های طالبان را تحلیل کرده است (Johnson 2017). مفاهیمی که طالبان به کار می‌برند برگرفته از مصطلحات دینی است. ملت مجاهد مسلمان، نظام اسلامی و شهادت مفاهیمی اند که طالبان به وفور به کار می‌برند. اما طالبان در توضیح علت منازعه آمیزه‌ی از دلایل سیاسی و مذهبی می‌آورند. به طور مثال، شیرمحمد عباس ستانکزی مذاکره‌کننده‌ی ارشد طالبان در نشست مسکو بیان داشت، «امریکایی‌ها

به بهانه‌ی واهی افغانستان را اشغال کردند، یک نظام اسلامی را سرنگون ساختند، زنده‌گی مسالمت آمیز ملت افغان را از بین بردند، آنان را به شهادت رساندند، دهکده‌های شان را نابودند کردند و خانه‌های شان را آتش زدند. اشغال امریکایی که هدف اصلی آن اسقاط یک «نظام اسلامی» بود، بسیاری از مردم افغانستان را از خانه و کاشانه‌ی شان آواره ساخت» (Alemarrah 2018). طالبان در این دو جمله علت‌های اجتماعی، سیاسی و مذهبی برای جنگ تراشیده اند. آن چه را که طالبان آواره سازی مردم و نابودی دهکده‌های آنان خوانده اند، از نظر این گروه عامل اجتماعی منازعه است. «اشغال افغانستان» از نظر طالبان علت سیاسی جنگ و سقوط یک نظام اسلامی علت دینی جنگ می‌باشد. صفحه‌ی مقالات وبسایت الاماره، پایگاه رسمی اطلاع‌رسانی طالبان، با مقاله‌های بروز می‌شود که نویسندگان آن جنگ را بر مبنای ایدیولوژی اسلام‌گرایی توجیه می‌کنند. به طور مثال، به تاریخ ۱۶ حوت ۱۳۹۶ مقاله‌ای در این وبسایت منتشر شد که نویسنده‌ی آن جنگ افغانستان را جهاد می‌خواند. این مقاله زیر عنوان «چرا باید طالبان صلح کنند؟» به قلم مفتی عبدالله راشد، جهاد را توجیه می‌کند (رشاد ۱۳۹۷).

طالبان هیچ گاهی در ملاعام برای جنگ شان دلایل قومی نمی‌تراشند. آنان به هیچ وجه نمی‌گویند که برای به دست آوردن قدرت سیاسی می‌جنگند. طالبان آگاهانه از رجزخوانی قومی و به کار بردن مفاهیم تباری برای بسیج هواداران شان پرهیز می‌کنند. آنان بسیار به صراحت می‌گویند که برای خاتمه‌ی «اشغال افغانستان» توسط نیروهای امریکایی، سقوط «حکومت دست‌نشانده‌ی کابل» و برپایی یک حکومت اسلامی می‌جنگند.^{۱۲} شعارهای مبارزه با «اشغال» و تلاش برای برپایی یک «حکومت اسلامی»، در محور استراتژی بسیج طالبان قرار دارد. آنان با همین شعارها هواداران شان را بسیج می‌کنند و برای سربازان و جنگ‌جویان قدمه‌ی متوسط شان توجیهی برای دوام نبرد فراهم می‌سازند.

^{۱۲} برای معلومات بیشتر در مورد راهبرد بسیج طالبان به وبسایت‌های طالبان هم‌چون «امارت»، «شهادت» و «صدای جهاد» مراجعه کنید.

۳. عوامل محرک/عوامل کلیدزن

عوامل کلیدزن یا محرک به رویدادها یا مجموعه اتفاق‌های گفته می‌شود که شورش را کلید می‌زند. عوامل پیش‌زمینه‌ای شورش از قبل در جامعه وجود دارد ولی برای راه افتادن منازعه به عامل یا عواملی نیاز است که جرقه‌ی آتش را بزند (Smith 2004, 8). به رویدادها یا مجموعه اتفاق‌های که یک شورش را در یک زمان مشخص کلید می‌زند، عوامل کلیدزن یا محرک می‌گویند. بسیار دشوار است که تمام عواملی را که شورش طالبان را پس از سال ۱۳۸۰ کلید زد، معرفی کنیم. هم‌چنان خیلی دشوار است که یک تاریخ مشخص را به عنوان روز آغاز شورش مجدد طالبان ذکر کنیم.

طالبان در شروع سال ۱۳۸۱ به سازمان‌دهی مجدد خودشان شروع کردند. در آن زمان ملا محمد عمر به ملا دادالله یک فرمانده طالبان دستور داد که از میان روستایی‌های پشتون در ایالت‌های خیبرپختون‌خواه و بلوچستان پاکستان جنگ‌جو استخدام کند (Giustozzi 2007). بر مبنای یک گزارش معتبر اولین حمله‌ی انتحاری طالبان پس از سقوط حکومت این گروه، در جدی ۱۳۸۱ رخ داد. در این رویداد یک جنگ‌جوی انتحاری طالبان پایگاه نیروهای بین‌المللی را در کابل هدف حمله قرار داد (Tarzi 2008, 283). بر مبنای یک گزارش معتبر دیگر، شورش مجدد طالبان در حمل ۱۳۸۲ کلید خورد. در آن زمان جنگ‌جویان طالب به رهبری ملا دادالله در ولایت قندهار شماری از کارمندان بین‌المللی سازمان صلیب سرخ جهانی را به قتل رساندند (Masadykov, Giustozzi and Page 2010, 2). هر دو گزارش نشان می‌دهد که بین سقوط امارت ملا محمد عمر و شورش مجدد گروه طالبان تقریباً یک سال فاصله است.

کلیدخوردن شورش مجدد طالبان در سال ۱۳۸۲ معلول دو عامل بود. عامل اول این که جناح رادیکال در درون سازمان طالبان، با نظم پس از بن و روندی که در افغانستان آغاز یافته بود، مشکل ایدئولوژیک داشت. این جناح خواستار جنگ بر ضد نظم پس از بن و برپایی یک حکومت جبار مذهبی بود. دلیل دیگر رد درخواست مصالحه‌ی رهبران طالبان از سوی حکومت بوش بود. به گفته‌ی بارنت روبین افغانستان شناس امریکایی، پالیسی ضد تروریستی حکومت بوش، هیچ فرصتی باقی نگذاشت تا با طالبان صلح شود. بلندپایه‌گان حکومت جورج دبلیو بوش حداقل سه درخواست مصالحه‌ی رهبران طالبان را رد کردند. در سال ۲۰۰۱ بسیاری از رهبران طالبان از جمله ملا

عبدالغنی برادر، ملا سید محمد حقانی، ملا اختر محمد منصور و ملا عبیدالله آخندزاده، اعلام کردند که نظم پس از بن را می‌پذیرند به شرطی که حکومت حامد کرزی آنان را عفو کند و برای شان مصونیت قضایی قایل شود (Qazi 2011, 7). به گفته امین طرزی حامد کرزی هم در آغاز تمام طالبان را عفو کرد و از آنان خواست که به خانه‌های شان برگردند. او وعده کرد که هیچ مقام دولتی برای طالبان مشکل ایجاد نخواهد کرد. کرزی برخی از رهبران طالبان از جمله ملا عبیدالله و ملانورالدین ترابی را که در قندهار بازداشت شده بودند، رها کرد (Tarzi 2008). لخضر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در افغانستان از تلاش‌های کرزی برای توافق با طالبان حمایت می‌کرد، اما حکومت بوش نخواست از این موقف کرزی پشتیبانی کند. به گفته بارت روبین،

حامد کرزی در نوامبر سال ۲۰۰۸ در دفترش کارش برایم گفت که پس از مراسم حلف وفاداری او به عنوان رییس حکومت موقت در ۲۲ دسامبر سال ۲۰۰۱، عده‌ای از رهبران طالبان که به روستاهای خود برگشته بودند، برایش نامه فرستادند و از او حمایت کردند. بسیاری از رهبران طالبان که به کرزی نامه فرستاده بودند، توسط نیروهای امریکایی بازداشت شدند یا به قتل رسیدند. شماری از آنان مثل ملا عبدالغنی برادر فرار کردند و رهبری شورشی مجدد طالبان را به دست گرفتند. در ماه می سال ۲۰۰۲ در یکی از دفترهای سازمان ملل متحد در جلال‌آباد حاجی روح‌الله نواسه‌ی جمیل‌الرحمان را دیدم. جمیل‌الرحمان بنیان‌گذار گروه سلفی جماعت‌الدعوه بود. این گروه متحد طالبان بود. حاجی روح‌الله به دفتر سازمان ملل متحد در جلال‌آباد آمده بود تا برای عضویت در جرگه‌ی اضطراری سال ۲۰۰۲، خودش را نامزد کند. او فهرستی از اعضای گروهش را با زنده‌گی‌نامه‌ها و عکس‌های شان با خود آورده بود. در آن زمان من به درخواست لخضر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد به جلال رفته بودم تا دور دوم انتخابات غیر مستقیم اعضای جرگه‌ی اضطراری را به چشم سربینم و گزارش کنم. سه ماه بعد از ملاقاتم با حاجی روح‌الله در جلال‌آباد سربازان امریکایی به تاریخ ۲۱ اگست ۲۰۰۲ به روستای محل اقامت او در کتر رفتند و او را بازداشت کردند. امریکایی‌ها ابتدا حاجی روح‌الله را به بگرام و بعد به زندان گوانتانامو فرستادند. او در سال ۲۰۰۸ رها شد و از همان وقت تا حال به صورت مسالمت آمیز در افغانستان زنده‌گی می‌کند و در جنگ دخیل نیست. روشن است که او و پیروانش دیگر مایل نیستند مشروعیت حکومت افغانستان را بپذیرند. آنان در نتیجه‌ی خط‌مشی مبارزه با تروریسم حکومت بوش، از روند دولت سازی حذف شدند (Rubin 2015).

در سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱ طالبان حداقل سه بار از کابل و امریکایی‌ها درخواست مصالحه و عفو کردند. در آخر سال ۱۳۸۰ رهبران طالبان در شاه‌ولی کوت قندهار به کرزی تسلیمی خط دادند

و خواستار عفو شدند (Coll 2018, 101). در سال ۱۳۸۱ سید طیب آقا یکی از نزدیکان ملامحمدعمر بار دیگر با درخواست مصالحه و عفو به کرزی و امریکایی‌ها مراجعه کرد. استیوکول می‌نویسد:

با وجودی که درخواست عفو و مصالحه‌ی رهبران طالبان در سال ۲۰۰۱ رد شد، بلندپایه‌گان بسیار با اعتبار این گروه، بازم به کرزی و امریکایی‌ها مراجعه کردند و خواستار مصالحه شدند. سید طیب آقا مشاور سیاسی و رسانه‌ای ملامحمدعمر و عبدالغنی برادر معاون نظامی او به حاجی ابراهیم آخندزاده یکی از رهبران محلی در ارزگان که هم‌قبیله‌ی حامد کرزی بود، مراجعه کردند و نامه‌ای از ملامحمدعمر رهبر طالبان را به او سپردند. یک مقام امریکایی که این نامه را دیده بود، می‌گوید در نامه آمده بود که «نشست بن تمام شد و طالبان می‌خواهند بخشی از آینده‌ی سیاسی افغانستان باشند. من به شورای رهبرای [طالبان] اجازه می‌دهم که در مورد چگونگی این امر تصمیم بگیرد» (Coll 2018, 140-141).

درخواست سوم عفو و مصالحه از سوی طالبان از طریق دفترهای ساحه‌ای سی‌ای‌ای در افغانستان و پاکستان تنظیم شد. برخی از بلندپایه‌گان سی‌ای‌ای از جمله ریچ بیلی از دفتر ساحه‌ای این سازمان در کابل و فرانک آرچ‌بیلد از دفتر ساحه‌ای سیا در قندهار به این باور بودند که طالبان مصالحه پذیراند و توافق با آنان منافع امریکا را تامین خواهد کرد. این دو افسر بلندپایه‌ی سی‌ای‌ای به مولوی وکیل احمد متوکل آخرین وزیر خارجه‌ی حکومت طالبان پیام دادند که یک حزب سیاسی بسازد، جنگ جویان و فرماندهان طالبان را در آن جذب کند و در روند سیاسی پس از بن، مدغم شود. اما دفتر مرکزی سیا و دیک‌چینی معاون وقت ریاست جمهوری امریکا، پیشنهاد مصالحه با طالبان را که از سوی دفترهای ساحه‌ای سی‌ای‌ای در کابل و قندهار مطرح شده بود، رد کردند. استیوکول در کتابش نوشته است:

وکیل احمد متوکل در کویته‌ی پاکستان پنهان شده بود. حاجی بشیر نورزی قاچاقچی مواد مخدر و یکی از همکاران سی‌ای‌ای به او زنگ زد و گفت به قندهار برود و با امریکایی‌ها ملاقات کند. متوکل به میدان طیاره‌ی قندهار رفت و با ریچ بیلی و فرانک آرچ‌بیلد ملاقات کرد. آنان در باره‌ی تشکیل یک حزب سیاسی برای طالبان به رهبری متوکل صحبت کردند تا از نظم پس از بن و حامد کرزی پشتیبانی کند. این افسران سیا در آن زمان به این باور بودند که باید طالبان را به حمایت از کرزی به میدان بیاورند. به باور آنان این کار اگر هیچ فایده‌ای نداشته باشد، حداقل سود تبلیغاتی دارد. ریچ بیلی بعداً به همکارانش قصه کرد که او و فرانک آرچ‌بیلد با متوکل در یک خیمه در فرودگاه قندهار زنده‌گی می‌کردند و درباره‌ی ایجاد حزب مشروع سیاسی طالبان برای ادغام در نظم پس از بن، گپ می‌زدند. متوکل به امریکایی‌ها

گفته بود که او قادر است دیگر رهبران و فرماندهان پرنفوذ طالبان را هم به آن حزب جذب کند. آرچبیلد بعداً به همکاری‌اش در مورد طالبان تسلیمی و سیاست افغانستان سخنرانی کرد. او به واشنگتن آمد و در دفتر مرکزی سیا در حضور دیک‌چینی پیشنهادهایش را مبنی بر ساختن یک حزب سیاسی مشروع برای طالبان و جلب همکاری وکیل احمد متوکل توضیح داد. اما دیک‌چینی معاون وقت رییس جمهوری امریکا گفت «ما این کار را نمی‌کنیم» (Coll 2018, 141).

بر مبنای خط‌مشی حکومت بوش، طالبان بخشی از «جنگ‌جویان مسلح بین‌المللی»^{۱۳} بودند که واشنگتن آنان را دشمن می‌دانست. این پالیسی سبب شد که ایالات متحده به تعقیب و بازداشت آن دسته از رهبران و فرماندهان طالب ادامه بدهد که متهم به داشتن روابط با القاعده بود. این پالیسی حکومت بوش در برابر طالبان، شورش مجدد این گروه را در ۱۳۸۱ کلید زد. وحید مزده (مصاحبه، ۲۲ قوس ۱۳۹۷) هم به این باور است که خط‌مشی آشتی‌ناپذیر حکومت بوش با طالبان سبب شد که شورش مجدد این گروه کلید بخورد. به گفته‌ی مزده اقدامات و پالیسی امریکا در آن زمان جلو بدل شدن طالبان از یک جنبش ایدیولوژیک به یک سازمان سیاسی را گرفت.

۴. عوامل تشدیدکننده

به عواملی که به شدت و حدت منازعه می‌افزاید عوامل تشدیدکننده^{۱۴} گفته می‌شود. عواملی که منجر به طولانی شدن منازعه می‌شود نیز در زیرمجموعه‌ی عوامل تشدید کننده، دسته‌بندی می‌گردد (Smith 2004, 8). پژوهش‌ها نشان می‌دهد که نبود حکومت‌داری خوب، فساد مالی در نهادهای دولتی، ناتوانی حکومت در خدمت‌رسانی و ضعف دستگاه قضایی در اجرای عدالت، عواملی است که سبب تشدید منازعه و تقویت‌بخشی شورشیان می‌شود. باید توجه داشته باشیم که این‌ها بیش از این که عامل شروع منازعه باشند، عوامل تشدیدکننده‌ی منازعه اند. نبود حکومت‌داری یا ناتوانی دستگاه قضایی در اجرای عدالت، سبب تشدید منازعه و طولانی شدن آن می‌شود. اقتصاد جرمی هم یکی از عوامل تشدید کننده‌ی منازعه و طولانی شدن آن است. تجارت سیاه مواد مخدر، استخراج غیرقانونی معادن و مالیه‌گیری طالبان از مردمی که در مناطق زیر سلطه‌ی شان زنده‌گی

¹³ International armed conflict combatant

¹⁴ Catalyst

می‌کنند، همه در نقش کتلست/تشدیدکننده‌ی منازعه عمل می‌کنند. محاسبه‌های امنیتی، سیاسی و استراتژیک کشورهای همسایه هم در طولانی شدن منازعه نقش دارد (Daudzai 2018a). حمایت برخی از کشورهای همسایه از طالبان هم عامل تشدید کننده‌ی منازعه است. در آغاز صرف پاکستان از گروه طالبان حمایت می‌کرد (Qazi 2011, 15). اما امروز حامیان طالبان بیشتر شده است. منابع خارجی‌ای که طالبان را تمویل می‌کنند در حال حاضر متعدد است. برخی از کشورهای دیگر منطقه و شماری از افراد پول‌دار در امیرنشین‌های حاشیه‌ی خلیج فارس، منابع مالی برای شورش طالبان در افغانستان فراهم می‌کنند (Giustozzi 2017 and Azami 2018).

طالبان با بهره‌برداری حداکثری از نارضایتی، ناخشنودی و شکاف‌های درون قبیله‌ای پشتون‌ها، اهالی دهکده‌های جنوبی افغانستان را برای جنگ با حکومت و نیروهای بین‌المللی بسیج می‌کنند. ولی صرف نارضایتی‌های محلی و بسیج روستایی‌ها بر بنیاد آن به تداوم شورش‌گری کمک نمی‌کند. نارضایتی‌های محلی مردمان بخش‌های گوناگون یک جامعه را حول یک داعیه جمع کرده نمی‌تواند. شورشیان برای این که جنگ ادامه یابد، نارضایتی‌ها و سرخورده‌گی‌های محلی را به یک جهان‌بینی، ایدیولوژی و داعیه‌ی بزرگ پیوند می‌زنند. این جهان‌بینی آرمان‌های گروه شورشی را مشخص می‌سازد و به رفتارش مسیر می‌دهد. طالبان با بهره‌برداری از نارضایتی اهالی دهکده‌های ولایات جنوبی آنان را بسیج می‌کنند. طالبان برای این روستایی‌ها ایدیولوژی و روایت خودشان را عرضه می‌کنند و آنان را مجذوب داعیه‌ی سازمانی طالب می‌سازند. علت طولانی شدن منازعه هم در همین نکته نهفته است. طالبان قادر شدند که به نارضایتی‌های محلی که دولت نتوانست به آن رسیده‌گی کند، از طریق معرفی ایدیولوژی و روایت خودشان پاسخ بگویند و روستایی‌های ناراضی را در صفوف خود جذب کنند. این امر به طالبان در روستاهای جنوب خاستگاه توده‌ای داد و موجب طولانی شدن منازعه شد.

چارچوب تحلیلی دن سمیت، کمک می‌کند که از خطای تک‌علتی دانستن شورش‌گری حذر کنیم و عمق و پنهان‌ی موضوع را با دقت بیشتر به بررسی بگیریم، ولی این چارچوب تحلیلی نتوانسته است، عاملی را شناسایی کند که نه تنها چهار نوع عامل توضیح داده شده را عقلانی می‌سازد، بلکه آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. این عامل عبارت از ایدیولوژی، روایت و جهان‌بینی گروه طالبان می‌باشد که به کل پروژه‌ی شورش‌گری و جنگ آنان مبنای توجیهی فراهم می‌سازد. ایدیولوژی

طالبان بر دوطایه استوار است. ناسیونالیسم افغان و خوانش رادیکال از دین اسلام. این ایدیولوژی طالبان است که چهار نوع عامل پیش‌زمینه‌ای، کلیدزن، بسیج‌ساز و تشدیدکننده را به هم مرتبط می‌سازد. داوود مرادیان، رییس مرکز مطالعات استراتژیک افغانستان می‌گوید،

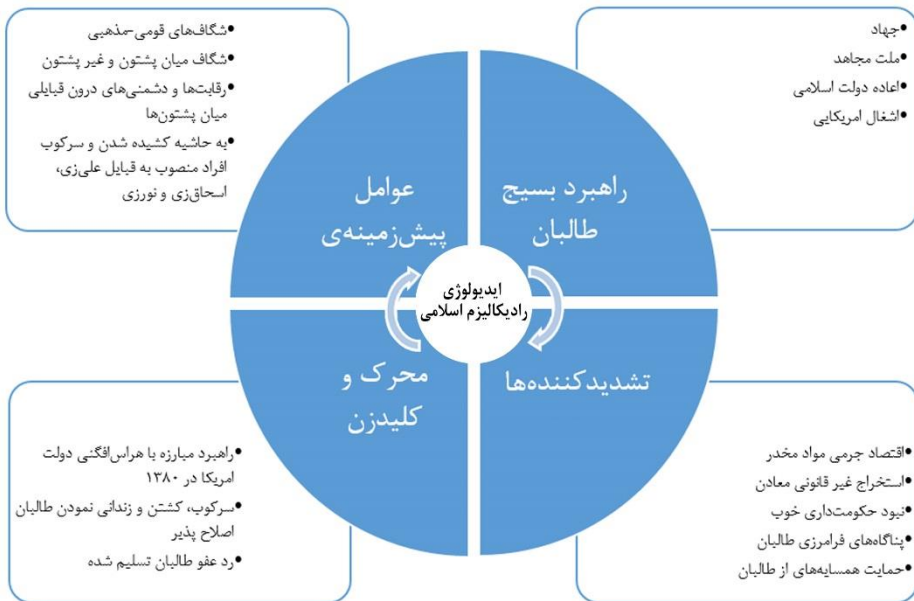
طالبان ذاتاً یک جنبش ایدیولوژیک هستند. این ایدیولوژی گروه طالبان را به جنبش جهادگرای جهانی پیوند می‌دهد و آنان را بخشی از این جنبش می‌سازد. جنبش طالبان به یک زیربنای تغذیه‌ی ایدیولوژیک در پاکستان دسترسی کامل دارد. مدرسه‌های دینی پاکستانی، مساجد و احزاب اسلام‌گرای پاکستان، زیربنایی را می‌سازد که برای طالبان خوراک ایدیولوژیک فراهم می‌کند. طالبان خودشان را مدافعان منحصر به فرد ناسیونالیسم افغان و ارزش‌های دینی می‌دانند. طالبان کسانی را که با این گروه پیوند فکری و سازمانی ندارند، افغان واقعی و مسلمان کامل نمی‌دانند. از نظر طالبان صرف یک طالب مسلمان کامل و افغان واقعی است (Moradian 2017).

طالبان روایت متفاوت از افغانستان دارند: کشوری که باید بر آن یک «امارت اسلامی» حاکم باشد. آرمان سیاسی طالبان تشکیل یک دولت تیولوژیک است که وظیفه‌ی آن تطبیق احکام شرعی می‌باشد. در یک جمهوری دمکراتیک، حکومت مشروعیت‌اش را از آرای شهروندان می‌گیرد. اما امارت یک حکومت غیر انتخابی است که مشروعیت‌اش از دین می‌آید. در یک نظم سیاسی مبتنی بر جمهوری، قانون اساسی میثاق ملی است که تجلی اداره‌ی شهروندان می‌باشد. قانون اساسی در نظم سیاسی مبتنی بر جمهوری، مبنای قانون‌گذاری و تعریف‌کننده‌ی روابط دولت با شهروندان است. اما در امارت طالبان، عالمان دینی وظیفه دارند احکام شرعی را در مورد موضوعات مختلف مشخص کنند تا حکومت آن را اجرا کند.

ناسیونالیسم افغان که طالبان به آن باور دارند نیز روابط ویژه‌ی قدرت را در سطح ملی تجویز می‌کند. امین طرزی می‌نگارد، «در حالی که پشتون‌ها شاید خط مشی و ایدیولوژی طالبان را نپذیرند، اما آن‌ها تفوق طالبان را به عنوان گروه اکثریت پشتون بر مجموع جمعیت افغانستان تحسین می‌کردند» (Tarzi 2008, 285, 290). در حال حاضر گفته می‌شود که طالبان به اهمیت مشارکت قدرت در جامعه‌ای که از نظر قومی ناهمگون است، پی برده اند، اما این بحث تا هنوز روشن نیست که طالبان به چه نوع مشارکت قدرت رضایت می‌دهند. چگونه موضوع مشارکت قدرت میان سه قوه‌ی مجریه، قضاییه و مقننه را حل می‌کنند و چه راه‌حلی برای ایجاد توازن قدرت میان مرکز و محلات دارند. در حقیقت، منازعه کنونی ریشه در «ایده افغانستان» و نظم قانون اساسی کنونی دارد.

هر حل سیاسی‌ای برای پایان منازعه باید به بحران قانون اساسی و بحران توزیع قدرت بپردازد. نظم مبتنی بر قانون اساسی و چگونگی آن موضوعی است که باید روی آن با طالبان مذاکره شود.

در فرجام می‌توانیم بگوییم که شورش طالبان علت‌های اعلام شده و اعلام نشده دارد. طالبان در استراتژی‌ای که برای بسیج بر ساخته اند، جنگ را معلول «اشغال» و «سقوط نظام اسلامی» عنوان می‌کنند. علت‌های اعلام نشده‌ی جنگ، حرص و آز طالبان برای رسیدن به قدرت، نارضایتی‌های محلی و رادیکالیسم می‌باشد. حرص و آز طالبان برای رسیدن به قدرت و نارضایتی‌های محلی، رفته رفته بیان مذهبی و هویتی یافته است. با توجه به بیان مذهبی و قومی منازعه، می‌توانیم رهبران طالبان را به تیکه‌داران قومی و مذهبی تشبیه کنیم.



شکل ۲ انواع عوامل منازعه در افغانستان

خطوط گسل

توافق سیاسی برای پایان منازعه یک شبه شکل نمی‌گیرد. قبل از ترسیم ترتیبات نهادی و یک نقشه‌ی راه برای حل سیاسی، باید به یک پرسش بنیادین فکر کنیم. آیا می‌توان با شورشیان ایدئولوژیکی که به تضاد بنیادین بین نظم مبتنی بر جمهوری و امارت اسلامی باور دارند، به توافق رسید؟ یافتن پاسخ به این سوال نقش قطعی در چگونه‌گی طرح یک نقشه‌ی راه و همچنین نحوه‌ی ترتیبات نهادی برای حل سیاسی و حتا آجندای مذاکره با طالبان دارد. امکانات و عدم امکانات هر نوع توافق برای ترتیبات نهادی و نقشه‌ی راه پایان جنگ بستگی به چگونگی مواضع بنیادین طرفین و همچنین وضعیت منازعه دارد. برای درک بهتر این موضوع نیاز است که خطوط گسل یا فاصله‌ی فکری و سیاسی طرف‌های درگیر را بررسی عمیق کنیم.

از آن جای‌که طالبان از یک گروه سنتی‌گرا به یک گروه ایدئولوژیک تحول کرده اند (Gopal and Linschoten 2017)، در حال حاضر بیشتر به اسلام‌گرایی تمایل دارند. عبدالحکیم مجاهد که به عنوان دیپلمات برای حکومت طالبان کار کرده است می‌گوید، «تفکر طالبان هنوز هم خیلی سخت‌گیرانه است. آنان با نظم سیاسی بیگانه اند. طالبان ریاست جمهوری و نظم مبتنی بر قانون اساسی را رد می‌کند. افکار آنان ریشه‌ی عمیق در ارزش‌های روستایی و باورهای دینی دارد. آنان صرف چیزهای را می‌پذیرند که با ارزش‌های دینی سازگار باشد» (Mujahid quoted Constable 2018).

خروج نیروهای خارجی و ایجاد یک حکومت شرعی، آرمان‌های اعلام شده‌ی طالبان است (Osman and Gopal 2016, 30). آنان گفته اند که در هر نوع مذاکره‌ای خروج نیروهای خارجی و تشکیل یک حکومت شرعی را خط سرخ خود می‌دانند. در موقف‌گیری‌های رسمی طالبان، این گروه را امارت اسلامی خوانده می‌شود که متضاد جمهوری است. طالبان، امارت را شرعی‌تر از نظام جمهوری می‌دانند. حکومت اسلامی مدنظر گروه طالبان سه مشخصه‌ی دارد: اجرای قانون جزای شرعی یا حدود، تفکیک جنسیتی/جدایی زن و مرد در فضای عمومی و محدودیت آزادی رسانه‌ها.^{۱۵} به طور مثال یک عضو هیأت طالبان، که در نشست دلو ۱۳۹۷ مسکو شرکت کرده بود گفت که زن رییس‌جمهوری شده نمی‌تواند و قضاوتش در قضایای مربوط به حدود و قصاص مشروعیت ندارد.

^{۱۵} برای اطلاعات بیشتر به صفحه انترنتی «صدای جهاد» یا «الاماره» طالبان مراجعه کنید. مثلا مقاله ای توسط مهاجر به تاریخ ۷ دلو ۱۳۹۷ به تفاوت‌های بنیادین دموکراسی و امارت اسلامی پرداخته است (مهاجر ۱۳۹۷)

امارت اسلامی مدنظر طالبان، حکومت تیوکراتیکی است که مشروعیت‌اش را نه از اراده‌ی شهروندان و انتخابات که از دین می‌گیرد. طالبان در حال حاضر بخشی از جنبش جهادیسلم جهانی هستند و ارزش‌های این جنبش را هم می‌پذیرند. جهادیسلم جهانی هم انتخابات و اراده‌ی آزاد شهروندان برای گزینش حکومت‌گران را رد می‌کند. نهادهای مهم امارت اسلامی مدنظر طالبان عبارت اند از:

(۱) امیرالمومنین: امیرالمومنین طالبان یک حاکم غیر انتخابی و غیر پاسخ‌گو است. طالبان هیچ نوع کارشیه‌ی دموکراتیک برای پاسخ‌گوسازی امیرالمومنین ندارند.

(۲) شورای علما: شورای عالمان دینی در حکومت اسلامی مدنظر طالبان وظیفه دارد که در مورد مسایل گوناگون فتوا صادر کند و قوه‌ی مجریه آن را اجرا کند. شورای عالمان دینی هم‌چنان تصمیم‌گیری‌های سیاسی را بررسی می‌کند و شرعی بودن یا نبودن آن را مشخص می‌سازد.

(۳) محتسب: پولیس مذهبی حکومت اسلامی مدنظر طالبان است که وظیفه‌ی اجرای احکام شرعی و اعمال محدودیت بر آزادی‌های فردی و آزادی‌های رسانه‌ها را دارد.^{۱۶} پولیس مذهبی طالبان وظیفه‌ی اعمال تفکیک جنسیتی در فضای عمومی را به دوش دارد. امر بالمعروف و نهی از منکر هم یکی از بخش‌های همین پولیس مذهبی است که وظیفه دارد، تفکیک جنسیتی در فضای عمومی را اعمال و آزادی‌های فردی را محدود کند. وقتی مذاکره‌کننده‌گان طالب و روابط عمومی طالبان در مورد حقوق زنان سخن می‌گویند، به برابری جنسیتی اشاره نمی‌کنند. مثلاً در بیانیه‌ی هیأت طالبان در نشست مسکو گفته شد:

امارت اسلامی افغانستان زنان را بنیان‌گذاران یک جامعه‌ی مسلمان می‌داند و به احقاق تمام حقوقی که دین مقدس اسلام به آنان داده است، تعهد دارد. دین اسلام حقوق بنیادی زنان را به رسمیت شناخته است. اسلام به زنان حق مالکیت، میراث، تجارت، تعلیم، مصونیت، بهره‌مندی از خدمات بهداشتی و برخورداری از زنده‌گی مرفه را اعطا کرده است.

بسیار روشن است که در گفتار نماینده‌ی طالبان هیچ اثری از اصل برابری جنسیتی نیست. نظر محمد مطمین (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷) شخص نزدیک به گروه طالبان می‌گوید، «قانون اساسی افغانستان از الگوی غربی ترجمه شده است و بومی نیست. آزادی‌های فردی که در غرب

^{۱۶} یک مثال محتسب تصویب قانون حسبه توسط مجلس ایالات خیبرپشتون خوا در سال ۱۳۸۲ است.

مروج است، قابل قبول نیست. زن و مرد حقوق مساوی ندارند و برابر نیستند. کی می‌گوید که زن و مرد برابر اند؟ اسلام به چنین چیزی اجازه نداده است.»

کرکترشناسی اولی‌ور روی،^{۱۷} از اسلام‌گرایان، ما را به درک بهتر مواضع طالبان کمک می‌کند. او می‌نویسد، «زن اسلام‌گرا می‌جنگد، درس می‌خواند و در سیاست شرکت می‌کند، اما حق ندارد برخی از سمت‌های حکومتی، از جمله مسند قضاوت و ریاست دولت را احراز کند. آرمان اسلام‌گرایان راندن زنان از فضای عمومی به خانه نیست. آرمان آنان تفکیک جنسیتی در فضای عمومی است» (Roy 1994, 59).

در مقابل، خط سرخ دولت و مردم افغانستان در مذاکرات احتمالی صلح، همان طوری که بارها گفته شده است، دستاوردهای ۱۷ سال اخیر است. دموکراسی نماینده‌گی، حقوق و آزادی‌های فردی، برابری شهروندان در برابر قانون، برابری حقوقی و سیاسی زن و مرد از جمله‌ی این دستاوردها است. این مسایل در قانون اساسی افغانستان درج شده است. به طور مثال پژوهش قبلی من نشان می‌دهد که ۵۹ درصد مردم افغانستان می‌خواهند که طالبان حقوق بشر و حقوق زنان را احترام کنند. همین پژوهش نشان می‌دهد که ۴۹ درصد مردم افغانستان از طالبان می‌خواهند که قانون اساسی افغانستان را بپذیرند (صدر ۱۳۹۷، ۴۹).

چنین به نظر می‌رسد که خطوط گسل میان دو طرف درگیر در افغانستان دو نظام سیاسی متفاوت و دو شیوه‌ی زنده‌گی متضاد است. جمهوری مدرن افغانستان و امارت اسلامی افغانستان، تحقق خارجی خطوط گسل دو طرف درگیر است. بارنت روبین افغانستان‌شناس امریکایی می‌نویسد، «اگر هدف واقعی طالبان از دوام جنگ، نابودی دموکراسی نماینده‌گی، احیای امارت اسلامی و برگشت افغانستان به سال‌های ۱۹۹۶ و ۲۰۰۱ باشد، می‌توانیم بگوییم که هیچ وجه مشترکی بین آنان، حکومت افغانستان و دیگر گروه‌ها باقی نمی‌ماند. در چنین وضعیتی حتماً نمی‌توانیم یک راه‌حل سیاسی را تصور کنیم» (Osman and Gopal 2016, 4). حوزه‌های گوناگون فکری، سیاسی و تباری در داخل افغانستان هم به همین باور هستند. غرزی لایق می‌نویسد،

¹⁷Oliver Roy

هرگاه چشم‌داشت طالبان از نظام سیاسی کشور برگشت به امارت اسلامی باشد، همان امارتی که به تقصیر عملکردهای انسان‌ستیز آن نیروهای خارجی به افغانستان هجوم آوردند، پس این گامی به عقب، به قهقرای تحجر قرون‌وسطایی خواهد بود. در بیانیه‌ی فرستاده‌های امارت اسلامی در کنفرانس ماسکو، اندیشه‌ی «امارت اسلامی» به کرات به گوش‌ها رسید که پایه‌ی فلسفه‌ی دولت‌داری طالبان را می‌ساخته است. پذیرش چنین طرز حکومت‌داری به معنی تیرباران مردم‌سالاری و امید به ایجاد دولت مدنی است (مصاحبه ایمیل ۷ جدی ۱۳۹۷).

هم‌چنان حفیظ منصور (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷) می‌گوید، «از ابتدا باور من این بوده است که روی دو موضوع نمی‌توانیم حرف بزنیم. یک، تمامیت ارضی افغانستان این که افغانستان کشور یک‌پارچه بماند و دو، فصل دوم قانون اساسی: حقوق اساسی شهروندان. دیگر همه چیز قابل مذاکره است.» یک شخص دیگر که نمی‌خواهد از نام ببرم، در مصاحبه‌ای (۲۵ قوس ۱۳۹۷) برایم گفت، «ارزش‌های است که تنها مربوط به این دوره افغانستان نمی‌باشد. منحیث یک زن منعیث یک عضو از جامعه مدنی افغانستان، این ارزش را نه برای ما امریکا ضرورتا داده است، نه طالب قدرت گرفتنش را از پیش من دارد.»

گل‌رحمن قاضی (مصاحبه، ۵ جدی ۱۳۹۷) می‌گوید حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و حق خود ارادیت مردم افغانستان خط سرخ است. به باور فوزیه کوفی، تفاوت‌های فرهنگی و مدنی بنیادی، بین طالبان، حکومت افغانستان و دیگر گروه‌های سیاسی وجود دارد. اگر طالبان ایدیولوژیک بی‌اندیشند و به فکر تعویض دموکراسی نماینده‌گی با امارت اسلامی باشند، هیچ چیزی برای مذاکره باقی نمی‌ماند. در آن صورت حتا وقوع مذاکره منتفی است (مصاحبه با فوزیه کوفی، ۸ جدی ۱۳۹۷). تفاوت‌های بسیار بنیادی در حوزه‌های اخلاق، فرهنگ، حقوق، سیاست و ایدیولوژی بین طالبان و بقیه‌ی مردم افغانستان وجود دارد. این تفاوت‌ها در قالب یک جمهوری مدرن و امارت اسلامی تحقق یافته است. یکی از مصاحبه‌کننده‌گان گفت، «همیشه خواست اول و درجه اول آن‌ها امارت طالبانی است. امارت طالبانی برای مردم افغانستان غیر قابل قبول است. من در اشتراک با طالبان هیچ خوب ترین سناریو را نمی‌بینم. به خاطر که طالبان کسانی نیستند که تا حال از ایدیولوژی خود یک ملی متر هم پایان شده باشند» (مصاحبه با شخص ناشناس، ۲۷ قوس ۱۳۹۷).

با این وجود عده ای به این باورند که خطوط گسل، لیبرال دموکراسی غربی و حکومت شرعی نیست. این امر کم و بیش یک نزاع درون دینی هم است. عبدالحفیظ منصور (مصاحبه، ۲۱

قوس ۱۳۹۷) می‌گوید، «خطوط گسل، تفکر طالبانی است. تفکر طالبی باید شکست بخورد. اگر طالبان امارت اسلامی می‌خواهند باید برای شان تفهیم شود همه این نام‌ها قابل تفسیر هستند. در تاریخ اسلامی هم امیران صلاحیت‌های مساوی نداشته‌اند از عباسیان تا عثمانی تا امیر حبیب‌الله خان. این مساله بنیادی است. تا فکر طالب را نشکنیم با این گپ نمی‌شود.» واقعیت این است که نظم سیاسی برحال در افغانستان هم اسلامی است. افغانستان یک جمهوری سکولار نیست. بر مبنای قانون اساسی افغانستان، در این کشور قانونی که در تضاد با احکام و معتقدات دین اسلام باشد، تصویب و نافذ نمی‌شود. داکتر محی‌الدین مهدی نیز می‌گوید که فکر طالبی خطوط گسل ماست. به گفته‌ی او تفسیر طالب از اسلام، قابل قبول نیست.

جالب است که هیچ‌یک از حوزه‌های سیاسی، فکری و قومی افغانستان، عدالت از جمله عدالت فراجنگی/انتقالی را شرط توافق با طالبان نمی‌دانند. عدالت فراجنگی/انتقالی، برای هیچ‌یک از حوزه‌های فکری، سیاسی افغانستان، خط سرخ نیست. حتا کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان که وظیفه دارد از نقض حقوق بشر گزارش بدهد و موارد آن را ثبت کند نیز موقف روشن در این باره ندارد. کمیسیون مستقل حقوق بشر هیچ نوع برنامه‌ی عمل مکتوب برای رسیدن به صلح نیز ترتیب نکرده است. با آن که برخی از سیاستمداران و احزاب سیاسی، خطوط سرخ خود را برای مذاکره با طالبان مشخص کرده‌اند و حتا برخی از آنان برای پایان جنگ نقشه‌ی راه دارند، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، هیچ سند مکتوب در مورد شرایط صلح و خطوط سرخ آن منتشر نکرده است. سیما سمر (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷) رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان می‌گوید، «طرحی مشخص را مطرح نکردیم... کار ما این نیست که ما در صلح حتما شریک باشیم.» وقتی از او در مورد ضرورت یک برنامه‌ی عمل مکتوب و ایجاد یک کارشویه‌ی روشن برای شرکت قربانیان جنگ در مذاکره با طالبان پرسیدم گفت، «ضرورت است که یک مکانیزم خلق شود. اما فکر می‌کنم که این زیاد به ما ارتباط نمی‌گیرد... کار ما داد خواهی است.» واقعیت این است که کمیسیون مستقل حقوق بشر، هیچ برنامه‌ی عمل مکتوب و کارشویه‌ی روشن برای حمایت از حقوق بشری قربانیان جنگ و جنایات جنگی ندارد.

برعکس، یک نظر دیگر این است که موضع طالبان در مورد هویت دولت، حقوق و آزادی‌های فردی، انگیزه‌ی سیاسی دارد نه مبنای ایدئولوژیک. بر مبنای این نظر رهبران طالبان به این باور

رسیده اند که وقتی یک دولت، اصول اسلامی را بپذیرد به تغییر دیگر نیاز نیست. بسیاری از جنگ‌جویان عادی و سردسته‌های طالبان، نظر روشن در این مورد ندارند و به نظرات عالمان دینی طرفدار شان ارجاع می‌دهند. برهان عثمان مدعی است که بسیاری از رهبران طالبان و اعضای آن، در پی احیای امارت اسلامی نیستند. قاضی گل‌رحمان که با اعضای دفتر طالبان در قطر گفتگو کرده است، می‌گوید که مسأله‌ی اصلی این نیست که باید یک امارت داشته باشیم یا یک جمهوری. به گفته‌ی او:

در قسمت این‌که جمهوری باشد یا امارت ما صحبت نکردیم ولی در قسمت اسلامی بودنش... صحبت صورت گرفت که شما چه قسم یک حکومت اسلامی می‌خواهید. آن‌ها بسیار جواب ساده گفتند که همین جمع شما که آمدید، حالی از شما ما بهتر نداریم برای ساختن حکومت اسلامی. شما حکومت اسلامی را به روی کاغذ بیارید. امضا بکنید ما چشم پت امضا می‌کنیم (مصاحبه با قاضی گل‌رحمن، ۵ جدی ۱۳۹۷).

به اساس این تفکر، طالبان بیشتر در پی تنظیم و تعدیل ساختاری در درون نظام هستند، تا زمینه برای حضور شان فراهم شود. عمر داوودزی به این باور است که طالبان در پی توافقی هستند که اعتبار سیاسی آنان را نزد هواداران شان نگهدارد.

ولی واقعیت این است که مذاکره‌کننده‌گان طالبان و روابط عمومی آنان، تا حال نگفته اند که دموکراسی انتخاباتی و نمایندگی را می‌پذیرند و صرف در پی تعدیل و تنظیم ساختاری در درون نظام می‌باشند. طالبان نمی‌خواهند به روشنی در این مورد گپ بزنند (Sheikh and Khan 2019). انورالحق احدی می‌گوید، «گروه طالبان می‌خواهند توجه بیشتر به اصول اسلامی صورت بگیرد، اما توضیح بیشتری در این مورد نمی‌دهند. آنان باید به روشنی بگویند که منظورشان چیست» (Ahady 2017) از انتظار به دور نیست که موضع طالبان مبنی بر توجه بیشتر به اصول اسلامی، به معنای اصول دگماتیک جنبش دیوبندی باشد.

هیچ واقع‌بینانه نیست بپذیریم که طالبان با برابری جنسیتی، دموکراسی نمایندگی و آزادهای فردی، مشکلی ندارند. افکار بنیادین طالبان تا هنوز تغییر نکرده است. از نظر طالبان آزادی‌های فردی و برابری جنسیتی، باید در قوانینی که عالمان دینی و فقیهان می‌سازند، تعریف و مرزبندی شود. برای انجام این کار، تعدیل قانون اساسی در دستور کار طالبان است. به گفته‌ی غزوی لایق قبل از برگزاری جرگه‌ی تقنینی برای تعدیل قانون اساسی، باید روشن شود که طالبان چه

مواردی را می‌خواهند تعدیل کنند. این هم باید روشن شود که مردم افغانستان حاضر اند تا کجا انعطاف نشان دهند و خواست‌های طالبان را که به هیچ وجه پیشروانه نیست بپذیرند.

در خاتمه باید تذکر داد که دو نوع خط سرخ از نظر بسیاری از صاحب‌ه‌شونده‌گان باید وجود داشته باشد. خط سرخ نوع اول باید غیر قابل مذاکره بودن تمامیت ارضی، استقلال و حاکمیت ملی افغانستان باشد. خط سرخ‌های نوع دوم ارزشی است. از نظر بسیاری از صاحب‌ه‌شونده‌ها، حقوق اساسی و آزادی‌های فردی خط سرخ و غیرقابل معامله است. روشن است که منازعه روی خطوط گسل فکری و ایدیولوژیک است. هم‌چنین در مورد طرز برخورد با این خطوط گسل دو موقف متفاوت وجود دارد. موقف اول این است که در مورد خط قرمزها می‌شود، مذاکره کرد، اما نباید کوتاه آمد و از خطوط سرخ گذشت. موقف دومی این است که خط قرمزها اصلاً قابل مذاکره نیستند. با این وجود از آن جایی که خطوط گسل فکری و ایدیولوژیک است، دورنمای حل سیاسی منازعه افغانستان بغرنج و پیچیده به نظر می‌رسد.

ترتیبات نهادی حل سیاسی منازعه

حل سیاسی، فرآیند و نتیجه‌ی مذاکراتی است که بین طرف‌های درگیر صورت می‌گیرد و نتیجه‌ی آن تغییر مناسبات قدرت می‌باشد (see Ingram 2014a, 2014b). در حال حاضر ایالات متحده با گروه طالبان روی وضعیت نیروهای امریکایی در افغانستان و رسیدن به یک آتش‌بس مذاکره می‌کند. مرحله‌ی دیگر مذاکره برای صلح، باید گفتگوی دولت افغانستان و طالبان برای رسیدن به حل سیاسی باشد. توافق نامه‌ی صلح با طالبان، یک بخش در مورد «ترتیبات نهادی»^{۱۸} و سیاسی» که چگونگی ساختار دولت و تعدیلات نهادی را بیان می‌دارد، در برخواهد داشت. آن چنان که گفته شد، ترتیبات نهادی باید به گونه‌ای باشد که تمام حوزه‌های فکری و سیاسی را اقتناع کند. در این بخش مدل‌های گوناگون ترتیبات نهادی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. بر مبنای داده‌های تاریخی و داده‌های برگرفته شده از مصاحبه‌ها، این بخش به تحلیل و بررسی راهکارهای مختلف در زمینه‌ی ترتیبات نهادی می‌پردازد.

برای بررسی این موضوع نگارنده یک چارچوب تحلیلی مرکب از تیوری مدیریت منازعه‌ی دونالد روت‌چیلد (۲۰۰۹، ۲۴۶)، نظریه‌ی دموکراتیک‌سازی لیونارد وات‌چیکون (۲۰۰۴) و نظریه‌ی حکومت موقت لینی برات و یوسی شاین (۱۹۹۵، ۶۳) بر ساخته‌ام. تمامی این پژوهش‌گران معتقد اند که برای رسیدن به یک حل سیاسی وجود بن‌بست نظامی ضروری است، اما هر کدام از منظرهای گوناگون این موضوع را به بررسی گرفته‌اند.

دونالد روت‌چیلد، چهار نوع ترتیبات نهادی را برای حل سیاسی شناسایی کرده است: (۱) شرکت شورشیان در انتخابات و اختصاص کرسی برای آنان در پارلمان و شوراها محلی، (۲) توزیع

¹⁸ Institutional Arrangments

قدرت در سطح محلات یا نامتمرکز سازی قدرت، (۳) توزیع مجدد منابع مالی و اقتصادی و (۴) مشارکت قدرت میان دولت و شورشیان. نگارنده مدل سوم مدنظر روت‌چیلد را با حکومت موقت عوض کرده‌ام زیرا که طالبان برای توزیع عادلانه یا مجدد منابع نمی‌جنگند، اما بر بنیاد مصاحبه‌های که انجام دادم دریافته‌ام که یکی از راه‌حل‌های پیشنهادی حکومت موقت است، به همین دلیل است که در این چارچوب تحلیلی، حکومت موقت را به جای توزیع مجدد منابع می‌گذارم.

انتخابات سراسری/ملی

با راه افتادن مذاکره با طالبان، دوگانگی میان صلح و انتخابات ایجاد شد. این دوگانگی انتخابات و صلح را در تضاد با هم قرار داد. به هر حال، یکی از ترتیبات نهادی برای حل سیاسی، زمینه‌سازی برای اشتراک طالبان به عنوان یک حوزه‌ی سیاسی در دموکراسی نماینده‌گی است. بر بنیاد این مدل، طالبان باید در انتخابات شرکت کنند و قوانین و نهادهای انتخاباتی نیز به گونه‌ای اصلاح شود که شرکت طالبان در انتخابات را تحقق بخشد.

هم حکومت کرزی و هم حکومت وحدت ملی همیشه سیستم را باز گذاشتند تا طالبان به عنوان یک نیروی سیاسی در دموکراسی نماینده‌گی افغانستان مدغم شوند. برای اعضای سابق طالبان نیز اجازه داده شد، تا در انتخابات شرکت کنند. حامد کرزی به عنوان رییس اداره‌ی انتقالی افغانستان در ثور ۱۳۸۳، از طالبان خواست که در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۳ و انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۴ شرکت کنند (Golnaz 2004). برخی از اعضای سابق طالبان به این درخواست پاسخ مثبت دادند و در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۴ شرکت کردند. در میزان ۱۳۸۴، مولوی وکیل احمد متوکل، مولوی خاکسار، مولوی قلم‌الدین و مولوی عبدالسلام راکتی، از حوزه‌های انتخابی قندهار و زابل برای عضویت در پارلمان افغانستان نامزد شدند. مولوی عبدالسلام راکتی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ هم خودش را نامزد کرد. ولی در یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای مولوی عبدالسلام راکتی دوباره به طالبان پیوست و به ملا اخترمحمد منصور بیعت کرد (الاماره ۱۳۹۵). اما طالبان در کل انتخابات را به عنوان یک روش و ارزش غربی مردود می‌دانند. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ و پس از آن، طالبان با ارباب مردم تلاش کردند، از مشارکت آنان جلوگیری کنند. طالبان مردم را تهدید کردند که اگر در انتخابات شرکت کنند، از سوی جنگ‌جویان این گروه مجازات می‌شوند (Masadykov, Giustozzi and Page 2010, 4).

اما حکومت افغانستان همیشه سعی کرده است که طالبان را به عنوان یک نیروی سیاسی در دموکراسی نماینده‌گی بپذیرد و آنان را به شرکت در انتخابات فراخواند. حکومت وحدت ملی در سال ۱۳۹۶ به طالبان پیشنهاد کرد که درهای سیستم به روی آنان باز است و این گروه می‌تواند به عنوان یک نیروی سیاسی، بخشی از دموکراسی نماینده‌گی افغانستان باشد. زلمی خلیل‌زاد نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای صلح افغانستان هم در آغاز ماموریتش گفت، که بهتر است قبل از برگزاری انتخابات یک توافق صلح با طالبان امضا شود، تا این گروه هم در انتخابات شرکت کند، یا با آنان روی یک نقشه‌ی راه دیگر توافق شود (Khalilzad 2018). گلبدین حکمتیار هم به طالبان پیشنهاد کرد که با یکی از دسته‌های انتخاباتی که به افکارشان نزدیک است یک‌جا شوند و در انتخابات ریاست جمهوری با دیگر نامزدان رقابت کنند. حکمتیار هم‌چنان گفته است که او و حزبش حاضر اند با گروه طالبان روی تشکیل یک تکت انتخاباتی و رقابت مشترک در انتخابات ریاست جمهوری، مذاکره کند (Hekmatyar 2018).

اما گروه طالبان حاضر نیست که از طریق شرکت در انتخابات خودش را بخشی از دموکراسی نماینده‌گی افغانستان بسازد و به این ترتیب به جنگ پایان دهد. نظر محمد مطمین که به طالبان نزدیک است می‌گوید انتخابات ریاست جمهوری و صلح در ماهیت با هم متضاد اند. به گفته‌ی او، «انتخابات و صلح در ذات مخالف یکی دیگر هستند. اگر انتخابات می‌خواهیم به این معنی است که صلح نمی‌کنیم. اگر صلح می‌خواهیم به معنی این است که انتخابات نکنیم» (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷).

طالبان به دلایل گوناگون حاضر نیستند از طریق شرکت در انتخابات به جنگ پایان دهند. نخست، شرکت در انتخابات به معنای آن است که طالبان سیستم موجود را می‌پذیرند و دموکراسی نماینده‌گی را قبول دارند. طالبان به این باور اند که نظم سیاسی موجود و قانون اساسی آن، برگرفته از مدل‌های غربی است و به دلیل همین باور، آن را نمی‌پذیرند آنان به دلایل ایدیولوژیک هم دموکراسی نماینده‌گی را نمی‌پذیرند و آن را مخالف شریعت می‌دانند. در عوض خودشان را متعهد به امارت اسلامی می‌دانند که یک حکومت تیوکراتیک است.

دوم، امتناع طالبان از شرکت در انتخابات و پذیرش دموکراسی نماینده‌گی ناشی از ترس شکست و نابودی سیاسی نیز است. اگر طالبان در انتخابات شرکت کنند و شکست بخورند،

موجودیت سیاسی شان از بین می‌رود. وانت‌چیکون استدلال می‌کند که یک گروه شورشی وقتی به شرکت در انتخابات و پذیرش اصل دموکراسی نماینده‌گی راضی می‌شود که احتمال بردش در انتخابات بسیار زیاد باشد (Wantchekon 2004, 28). طالبان می‌دانند که آنان در بین مردم افغانستان زیاد محبوب نیستند. یک نظرسنجی انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان نشان می‌دهد که ۹۱ درصد مردم افغانستان با داعیه‌ی طالبان مخالف اند (صدر ۱۳۹۷، ۳۸). نظرسنجی ۱۳۹۷ بنیاد آسیا هم نشان دهنده‌ی آن است که بیشتر مردم افغانستان، افکار، سیاست‌ها و داعیه‌ی طالبان را قبول ندارند. دلیل دیگری که طالبان به شرکت در انتخابات رغبتی نشان نمی‌دهند، این است که آنان به بی‌طرفی نهادها و مقام‌هایی که متولیان برگزاری انتخابات اند، باور ندارند. فاروق اعظم (مصاحبه، ۸ قوس ۱۳۹۷) می‌گوید برای جلب اعتماد طالبان به روند انتخابات، بسیار ضروری است که نیمی از کمیشنران کمیسیون مستقل انتخابات و نصف وزیران وزارت‌خانه‌های که در برگزاری انتخابات به نحوی دخیل اند، از سوی طالبان تعیین شوند.

سوم این که رهبران طالبان، شرکت در انتخابات را به معنی پذیرش دموکراسی نماینده‌گی و نظامی می‌دانند که از نظر آن‌ها زیر چتر «اشغال» و پالیسی ضد تروریستی امریکا به میان آمده است. از نظر رهبران و حتا طرف‌داران طالبان، پذیرش قانون اساسی افغانستان به معنای تسلیمی است. اگر طالبان قانون اساسی افغانستان را قبول کنند، منطق دو دهه جنگ آنان بر ضد نظم پس از بن زیر سوال می‌رود. آنان این جنگ را بر مبنای یک ایدیولوژی مذهبی توجیه کرده اند. حتا اگر رهبران طالبان به پذیرش قانون اساسی تن دهند، جنگ‌جویان و سردسته‌های نظامی رادیکال آنان، چنین توافقی را قبول نمی‌کنند. شاه محمود میاخیل (مصاحبه، ۷ جدی ۱۳۹۷) می‌گوید که اگر طالبان قانون اساسی کنونی افغانستان را بپذیرند، معنایش این است که دادگاهی شدن اسیران جنگی آنان که نزد حکومت زندانی اند، امری مشروع است. در بن‌بست نظامی کنونی، طالبان فکر می‌کنند که ظرفیت بقا دارند و حتا اگر به پذیرش سیستم موجود تن ندهند، شکست نمی‌خورند.

چهار، گروه‌های شورشی‌ای در پایان کار در انتخابات‌ها شرکت می‌کنند که به لحاظ مالی به شهروندان کشور خودشان متکی باشند نه به منابع خارجی (Wantchekon 2004). با توجه به درآمد بزرگی که طالبان از ناحیه‌ی قاچاق مواد مخدر، کنترل استخراج غیرقانونی معادن و منابع بیرونی به دست می‌آورند، بسیار غیر محتمل است که این گروه به شرکت در انتخابات راضی شود.

پنجم این که طالبان تصور می‌کنند که امضای یک توافق نامه‌ی صلح با محمد اشرف‌غنی قبل از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، به اعتبار سیاسی اشرف‌غنی می‌افزاید و شاید زمینه را برای پیروزی مجدد او فراهم کند. زلمی خلیل‌زاد نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای صلح افغانستان نیز به این موضوع اشاره کرده است.

اما بیشتر کسانی که برای انجام این تحقیق با آنان مصاحبه کرده ام می‌گویند که یگانه راه قابل قبول برای آنان این است که طالبان نظم دمکراتیک و دموکراسی نماینده‌گی را قبول کنند. یکی از مصاحبه‌شونده‌ها می‌گوید:

این دو پروسه باید خلط نشود... و جدا در نظر گرفته شود... با وصف کمبود های که حالا فرض کنیم حکومت ما فعلا دارد یا دولت در کل کمبودها و مشکلات را که دارد این است که وقتی شما می‌خواهید داخل یک مذاکره شوید از یک آدرس وارد شوید. آن آدرس چه است؟ یک نظام است. نظامی که حاکم است. حال این نظام را شما برهم می‌زنید، کی پس می‌رود نمایندگی می‌کند (شخص ناشناس، ۲۵ قوس ۱۳۹۷).

احمد ولی مسعود نیز به همین باور است. او می‌گوید،

یک توافق صلح پایدار و موفق با طالبان مستلزم آن است که یک حکومت ملی با قاعده‌ی وسیع سیاسی، آن را به نمایندگی از شهروندان، نیروهای مشروع سیاسی، حوزه‌ی دموکراسی و حاکمیت قانون، زنان، قربانیان جنگ و حوزه‌ی مقاومت امضا کند. این امر مستلزم آن است که یک انتخابات آزاد و عادلانه برگزار شود تا زمینه برای تشکیل یک حکومت ملی فراهم گردد. یک حکومت ملی منتخب، از موضع واحد و نیرومند با طالبان مذاکره خواهد کرد. اگر طالبان بخواهند که در انتخابات شرکت کنند، از این چه بهتر. اگر آنان در این مرحله آماده‌ی شرکت در انتخابات نباشند، بسیار ضروری است که انتخابات ریاست جمهوری افغانستان برگزار شود (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷).

از نظر بسیاری از مصاحبه‌شونده‌گان بهترین سناریو این است که طالبان دموکراسی نماینده‌گی را قبول کنند. به باور مصاحبه‌شونده‌گان این سناریو به دلایل مختلف به سود افغانستان است.

اول، از نظر بسیاری از مصاحبه‌شونده‌گان دموکراسی نماینده‌گی کنونی یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای مردم افغانستان در ۱۸ سال اخیر است. این دستاورد بزرگ و مجموع سیستم نباید به

طالبان تسلیم شود. آنان می‌گویند در شرایطی که ضمانتی وجود ندارد که طالبان دستاوردهای ۱۸ سال اخیر را احترام می‌کنند، هیچ منطقی نیست که مجموع سیستم به طالبان تسلیم شود.

دوم، هر گزینه‌ی دیگر غیر از شرکت طالبان در انتخابات، نوعی امتیازدهی به اصل شورش‌گری است. تغییر سیستم بر مبنای خواست طالبان، شورش و بغاوت را تا سرحد ابزار مشروع برای امتیازگیری ارتقا می‌دهد (سیما، سمر. مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷). باز هم، اگر طالبان نمی‌خواهند در انتخابات شرکت کنند، بهتر است یک همه‌پرسی در کشور برگزار شود تا مردم به دو گزینه‌ی جمهوری و امارت رای بدهند. حفیظ منصور می‌گوید،

بهترین سناریو این است که در انتخابات شرکت کنند و حتا از آن بالاتر، ما آماده هستیم که نظام طالبی و نظام جمهوری را به رفراendum بگذاریم. چون این مورد مناقشه است. در [مجلس موسسان] قانون اساسی پیشنهاد کردم و کسی نشنید. رییس کمیسیون تسوید قانون اساسی سلام عظیمی بود. [به او گفتم] «شما یک نسخه آورده اید. [در عوض] یک نسخه به مدل حزب دموکراتیک خلق، یک تا به نظام شاهی، یک تا به مدل طالبی، یک نظام جمهوری [بیاورید].» طالب می‌گوید که مردم طرفدارم است و امریکا مرا به زور زده است. تو چرا اجازه نمی‌دهی که اول همین را مشخص کنیم که مردم همین را می‌خواهند و یا نه. چرا [طالبان را] از نظر سیاسی شکست ندهیم (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷).

بنا بر این، اگر یک گروه شورشی در میدان نبرد شکست نخورد و ایدیولوژی مشروعیت‌بخش برای خشونت داشته باشد، به ساده‌گی انتخابات را به عنوان داور منازعه‌ی قدرت قبول نمی‌کند.

برای حکومت و حوزه‌ی دموکراسی، بهترین سناریو ادغام طالبان در دموکراسی نماینده‌گی و شرکت آنان در انتخابات است. اما باید به یاد داشته باشیم که در بسترهای شکننده و کشورهای جنگ‌زده‌ای مثل افغانستان، حتا برگزاری انتخابات هم به میزان شکننده‌گی می‌افزاید و به حل سیاسی جنگ کمک نمی‌کند. با آن که درهای سیستم و دموکراسی نماینده‌گی همیشه به روی طالبان باز بوده است، اما نهادهای انتخاباتی و شاید مجموع نظام دموکراسی نماینده‌گی به اصلاحاتی نیاز دارد که کارکردش را بهتر بسازد. قانون اساسی افغانستان شش نهاد انتخابی را تجویز کرده است: ریاست جمهوری، مجلس نمایندگان، مجلس سنا، شورای ولایتی، شوراهای محلی و شوراهای شهرداری‌ها. این امر کل سیستم را برای مشارکت سیاسی باز نگهداشته است. اما این سیستم دو چالش جدی دارد. یک، عدم سازگاری طبیعت نهاد های انتخابی با ساختار نهاد حکومت‌داری. عبدالله احمدزی مقام پیشین کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان می‌گوید که شوراهای محلی و

دیگر نهادهای انتخابی برای نظارت بر عمل کرد حکومت طراحی شده اند. وجود این نهادهای انتخابی ایجاب می‌کند که حکومت‌داری متمرکز نباشد. نظام متمرکز اهمیت شوراهای ولایتی را کاهش داده است. حال شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی‌ها نسبت به والی‌ها و ولسوال‌ها صلاحیت کمتری دارند و این امر مجال نظارت را از آنان گرفته است (Ahmadzai 2018).

مشکل دیگر، نظام انتخاباتی اکثریتی رای واحد غیر قابل انتقال بود. سیستم رای واحد غیرقابل انتقال سبب شده است که برخی از نیروهای سیاسی احساس کنند در حاشیه هستند. نظم سیاسی افغانستان پس از نشست بن سال ۱۳۸۰، در خطوط قومی شکل گرفت. همین سیستم در گانا در سال ۱۳۷۰ نیز وجود داشت. نظم سیاسی مبتنی بر خطوط قومی و نظام انتخاباتی رای واحد غیر قابل انتقال وضعیتی را می‌آفریند که بازنده‌ی انتخابات به احتمال زیاد کل سهمش را در حکومت از دست می‌دهد. وقتی یک نیروی سیاسی و حوزه‌ی قومی در انتخابات می‌بازد، احتمال آن وجود دارد که به لحاظ سیاسی نابود شود یا در حاشیه قرار گیرد. این امر را دونالد هوروتیس ترس از نابودی می‌خواند (Horowitz quoted in Rothchild 2009, 251). این نظام بلاخره در جدی ۱۳۹۷ به فرمان رییس جمهوری غنی به نظام انتخاباتی چند بعدی عوض شد.

ایتلاف مشارکتی قدرت

مشارکت قدرت^{۱۹} میان گروه شورشی و دولت مدل بسیار رایج در حل و فصل جنگ‌های داخلی است. وقتی شورشیان و دولت روی مشارکت قدرت توافق کنند، نهادها باید به گونه‌ای تعدیل و تنظیم شوند که همه‌ی گروه‌های سیاسی در نهادهای اجرایی و تصمیم‌گیر حضور داشته باشند و طرف ضعیف هم قانع شود که منافع و مصوونیت‌اش تضمین است.^{۲۰} باور برخی بر این است که اگر جنگ به بن‌بست نظامی برسد و جانب حکومت پیشنهاد مشارکت قدرت را بدهد، طرف ضعیف آن می‌پذیرد. اگر بن‌بست نظامی به سود دولت تحکیم یابد، احتمال آن زیاد است که شورشیان پیشنهاد

¹⁹ Power sharing

^{۲۰} در افغانستان، برای مصطلح power sharing به گونه نادرست «تقسیم قدرت» به کار می‌رود. اما باید در نظر داشت که در ادبیات علوم سیاسی، تقسیم قدرت به معنی دقیق کلمه به تقسیم نهادها میان حکومت مرکزی و حکومت محلی گفته می‌شود، برعکس مشارکت قدرت، شریک‌سازی قدرت در حکومت مرکزی به گونه‌ای ائتلافی است.

مشارکت قدرت یا ایجاد یک ائتلاف سیاسی برای مشارکت قدرت را بپذیرند (Rothchild 2009, 254). اما این فرضیه در هر جا صدق نمی‌کند. مثلاً با آن که جنگ افغانستان به بن‌بست دردناک نظامی رسیده است اما گروه طالبان پیشنهاد مشارکت قدرت را در طول ده‌سال گذشته رد کرده است. چرا طالبان تا حال به توافقی برای مشارکت قدرت تن نداده‌اند؟

یکی از عوامل منازعه‌ی دوام‌دار در افغانستان توزیع ناجور و نابرابر قدرت است. جامعه‌ی افغانستان به لحاظ فرهنگی و قومی ناهمگون است و این امر ایجاب می‌کند که قدرت بسیار هوشمندانه توزیع شود. هر گروه قومی در افغانستان تصور خاص خودش را در مورد قدرت و سهم‌اش در حکومت دارد. به نظر یکی از مصاحبه‌شونده‌ها، پشتون‌ها فکر می‌کنند که اقوام اوزبیک و هزاره، بیش از آن‌چه مستحق هستند، از کیک قدرت دریافت کرده‌اند. این امر موجب ناخشنودی طالبان هم شده است (فاروق اعظم، مصاحبه، ۸ قوس ۱۳۹۷). بارنت روبین هم نوشته است که «پشتون‌ها به تمرکز قدرت و دولت مرکزی نیرومند که هم‌تباران شان بر آن سلطه داشته باشند، تمایل دارند. تاجیک‌ها بیشتر در پی مشارکت قدرت هستند. اوزبیک‌ها و هزاره‌ها می‌خواهند هویت تباری و فرهنگی شان به رسمیت شناخته شود و کارشویه‌ای برای خودگردانی محلی به میان آید» (Rubin 2004, 11). مشارکت قدرت به معنای عام و گسترده‌ی آن شرکت در انتخابات، حضور در کابینه و پست‌های بلند دولتی، ادغام در نیروهای مسلح و خودمختاری محلی می‌باشد (Clarke and Paul 2014, 12). اما مشارکت قدرت در معنای خاصش به مشارکت در قوه اجرایی دولت اطلاق می‌شود. مشارکت قدرت به دو روش صورت می‌گیرد: روش سهامی^{۲۱} و روش ادغام.^{۲۲} (۱) رویکرد سهامی رویکردی است که در یک جامعه چند ملیتی، هر گروه قومی-میلیتی یک بخش از دولت را به عنوان سهم خویش تصاحب می‌کند. به طور مثال، موافقت‌نامه‌ای طایف که بین گروه‌های درگیر لبنانی امضا شد، مصداق مشارکت قدرت به روش سهامی بود. به اساس آن موافقت‌نامه قدرت بین شیعه‌ها، سنی‌ها و مسیحیان لبنانی تقسیم شد و هرکدام یکی از ارکان سه‌گانه دولت را به عنوان سهم خویش به دست آوردند. (۲) روش ادغامی به گونه‌ای است که قبل از برگزاری انتخابات ائتلافی از احزاب سیاسی شکل می‌گیرد و آنان پس از بردن انتخابات یک حکومتی را تشکیل می‌دهند که پشتوانه‌ی اکثریت را دارد و قدرت هم بین گروه‌ها شریک شده است (Clarke and Paul 2014)

²¹Consociational

²²Integrative

13). در برخی از پژوهش‌ها پیشنهاد شده است که برای رسیدن به ثبات پایدار در افغانستان، باید موافقت‌نامه‌ی مشارکت قدرت بین طالبان و حکومت به امضا برسد. به طور مثال، نیوفارل و مایکل سمپل نوشته‌اند که «بدون نوعی مشارکت قدرت میان طالبان و حکومت، بسیار دشوار است که صلح پایدار را در افغانستان حتماً تصور کنیم» (Farrell and Semple 2015, 97).

با وجودی که بسیاری از حوزه‌های فکری، سیاسی و قومی در داخل افغانستان دیدگاه روشنی در مورد مشارکت قدرت با طالبان ندارند، هر دو شیوه‌ی سهمی و ادغامی برای مشارکت قدرت میان حکومت و طالبان پیشنهاد شده است. یکی از مصاحبه‌شوندگان گفت، همه‌ی غیرپشتون‌ها تقریباً توافق نظر دارند که اگر موافقت‌نامه‌ی مشارکت قدرت بین طالبان و حکومت به امضا می‌رسد، طالبان باید از سهم پشتون‌ها در قدرت شریک شوند، نه از سهم اقوام دیگر (شخص ناشناس. مصاحبه، ۱۱ قوس ۱۳۹۷). اگر چنین شود، قدرت باید به شیوه‌ی سهمی تقسیم گردد.

حامد کرزی باری گفت که حاضر است قدرت را با طالبان به روش ادغامی شریک بسازد (NBC 2007). او اعلام کرد که حاضر است به شرکت طالبان در انتخابات رضایت دهد و پست‌های مهم اجرایی حکومت مرکزی را با آنان تقسیم کند. او گفت:

ما چه کارهایی را می‌توانیم انجام دهیم تا زمینه‌ی مشارکت طالبان را در انتخابات فراهم کنیم. ما نمی‌توانیم به طالبان خودمختاری در داخل افغانستان بدهیم، اما همان‌گونه که از احزاب دیگر والی مقرر کردیم، می‌توانیم از طالبان هم والی داشته باشیم. ما می‌توانیم افراد آن‌ها را در دولت و قضا مقرر کنیم. مقام قاضی‌القضات کشور ما خالی است، ما می‌توانیم یک نفر از ایشان را در این مقام معرفی کنیم (نقل قول کرزی در کتاب سپینتا ۱۳۹۶: ۷۱۷).

در چارچوب نظام ریاستی متمرکز کنونی، کرزی نه تنها سمت‌های قضایی و اجرایی را در حکومت مرکزی برای گروه طالبان پیشنهاد کرد، بلکه سمت‌های اجرایی در ولایات بخشی از بسته‌ی پیشنهادی کرزی برای طالبان بود.

تصور می‌شد که تعیین رهبران طالبان در برخی از سمت‌های اجرایی و مشارکت قدرت با آنان، این گروه شورشی را از یک سازمان مسلح به یک جریان سیاسی بدل می‌سازد. روشن است که مشارکت قدرت با شورشیان به آنان میزان قابل توجهی نفوذ و مشروعیت اعطا می‌کند. سوال مهم این است که طالبان به چه مقدار سهم از کیک قدرت راضی می‌شوند؟ برخی از مصاحبه‌شونده‌ها

گفته اند که طالبان یک گروه مذهبی هستند و در هر پیشنهاد مشارکت قدرت باید یک موقف به رهبر/امیرالمومنین آنان نیز باید در نظر گرفته شود. امیر طالبان در واقع یک رهبر مذهبی-سیاسی است. چندین پیشنهاد برای تنظیم مجدد نهادها و ساختارها صورت گرفت تا مشوق لازم برای جذب رهبران مذهبی طالبان در درون دولت فراهم شود. در تمام این پیشنهادهای آمده است که باید نهادی شبیه شورای نگهبان ایران یا دارالافتای مصر ساخته شود که در قانون اساسی جا داشته باشد و مرجع رسمی فتوای مذهبی باشد. عمر داوودزی در طرحی مکتوبی که برای رسیدن به صلح نوشته است پیشنهاد کرده است که هم‌زمان باید یک دارالافتا شبیه آنچه که در مصر وجود دارد ساخته شود و هم یک شورای نگهبان شبیه آنچه که در ایران است. پیشنهاد اول عمر داوودزی این است که شورای عالمان دینی افغانستان در قانون اساسی صاحب جایگاه روشن شود. او نوشته است:

ما یک سازمان نیمه رسمی داریم که به آن شورای عالمان دینی می‌گویند. این شورا از نظر قومی و جغرافیایی همه شمول است، اما همه آن را ابزاری در دست رییس‌جمهوری می‌دانند، نه چیزی بیشتر از آن. جایگاه این شورا در قانون اساسی روشن و تعریف شده نیست. اگر این شورا جایگاه تعریف شده‌ی خود را در قانون اساسی پیدا کند و کسی که در راس آن قرار می‌گیرد، مفتی اعظم لقب بگیرد، رهبران طالبان و پیروان شان راضی می‌شوند و جایگاه روشن و تعریف شده برای خود در شورای عالمان دینی می‌بینند. حدود و ثغور صلاحیت‌های شورای عالمان دینی باید در قانون اساسی به صورت روشن تعریف شود (Daudzai 2018a).

پیشنهاد دیگر داوودزی این است که «شورای عالی دولت» باید ایجاد شود که هم در نقش دادگاه قانون اساسی عمل کند و هم به عنوان نهاد ناظر بر رییس‌جمهوری. از نظر او شورای عالی دولت باید پنج وظیفه داشته باشد:

۱. حصول اطمینان از این که تمام فعالیت‌های دستگاه دولت موجب تقویت وحدت ملی و همبستگی اجتماعی شود.
۲. مشوره‌دهی به رییس دولت و مجموع حکومت برای تقویت بیشتر همبستگی ملی
۳. نظارت از اجرای قانون اساسی توسط حکومت
۴. میانجی‌گری برای حل و فصل جنجال‌های سیاسی‌ای که پس از انتخابات به میان می‌آید
۵. نظارت از روند صلح به جای شورای عالی صلح

داوودزی پیشنهاد کرده است که اعضای شورای عالی دولت باید از این نه حوزه‌ی سیاسی و فکری برگزیده شوند.

۱. تمام رهبران بزرگ جهادی، به شمول رهبران طالبان پس از مصالحه
۲. تمام رییسان جمهور پیشین و قاضی القضاات‌های سابق
۳. رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر
۴. رییس شورای عالمان دینی افغانستان - رییس شورا باید از طریق انتخابات مستقیم در درون شورا انتخاب شود.
۵. حد اقل دو زن نخبه
۶. دو استاد ورزیده‌ی دانشگاه که یکی زن باشد و دیگری مرد
۷. دو نماینده از اقلیت‌های قومی
۸. رییس اتاق‌های تجارت
۹. رییس اتحادیه‌ی معلولین جنگ

گل‌رحمن قاضی (مصاحبه، ۵ جدی ۱۳۹۷) نیز همین پیشنهاد را مطرح کرده است. او می‌گوید،

یک شورای عالی تصمیم‌گیری باشد... که خطوط سرخ را همیشه به دیگران بگوید. اگر به آن خطوط سرخ هر بخشی [کسی] نزدیک شد، برای شان از آن طرف صدا شود که احتیاط کنید که خطوط سرخ است. ولی در تشکیل از این بخش [شورا] من می‌گویم که محکمه قانون اساسی تطبیق شود و باز جز تشکیل همین شورا باشد. صلاحیت‌های کمیسیون فعلی نظارت به قانون اساسی گسترش پیدا بکند به یک محکمه قانون اساسی تبدیل شود. علمای طالبان می‌توانند عضو شورای عالی تصمیم‌گیری باشند.

نباید فراموش کنیم که هر نوع بازسازی و تنظیم مجدد نهادها و ساختارها نباید اصل جمهوری را خدشه‌دار کند. اصل جمهوری بودن دولت در واقع خط گسل میان طالبان و بقیه‌ی مردم افغانستان است. از طرف دیگر نهاد غیر انتخابی شورای عالی تصمیم‌گیری باید به گونه‌ای تشکیل شود که با روح یک دولت جمهوری سازگار باشد.

برخلاف تصور آنانی که فکر می‌کنند بن‌بست نظامی منجر به مشارکت قدرت میان دولت و شورشیان می‌شود، چنین چیزی در شرایط کنونی افغانستان شدنی نیست. طالبان بارها پیشنهادهای مشارکت قدرت را رد کرده‌اند. نظر محمد مطمین که به طالبان نزدیک است می‌گوید، «طالبان

تشریک قدرت نمی‌خواهند...در این حکومت اشرف غنی و یا حکومت که در نتیجه انتخابات می‌اید تشریک قدرت نمی‌شود» (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷) دلایل زیادی وجود دارد که می‌توانیم بر اساس آن حکم کنیم که توافق مشارکت قدرت میان دولت و طالبان ناممکن است.

نخست، آنانی که طالبان را یک گروه ایدیولوژیک می‌دانند به این باور اند که این گروه نه به قبول دموکراسی نماینده‌گی راضی می‌شود و نه مشارکت قدرت را می‌پذیرد (مصاحبه با شخص ناشناس، ۲۷ قوس ۱۳۹۷). از نظر آنان، طالبان می‌خواهند که دموکراسی نماینده‌گی را با یک حکومت تیوکراتیک عوض کنند. بر مبنای افکار سیاسی طالبان، رهبر آنان لقب امیرالمومنین دارد. نفس حضور امیرالمومنین در راس طالبان هر نوع موافقت نامه‌ی مشارکت قدرت را منتفی می‌سازد. میان طالبانی که ایدیولوژیک می‌اندیشند و آن عده از رهبران طالبان که بر عمل‌گرایی و سیاست تاکید دارند، در مورد مشارکت قدرت اختلاف نظر وجود دارد. شاخه‌ی سیاسی طالبان به مشارکت قدرت زیاد بی‌علاقه نیست، اما فرماندهان جنگی طالبان آن را نمی‌پذیرند. فرماندهان جنگی طالبان، ایدیولوژیک می‌اندیشند (Farrell and Semple 2015, 98). عده‌ای به این عقیده اند که تجارت سیاه مواد مخدر، وضع مالیه بر تجارت و راه‌های دیگر درآمد، وضعیتی آفریده است که رهبران طالبان به پول فراوان دسترسی دارند (Azami 2018). مهم است که بپرسیم تا چی حد تمایل ایدیولوژیک و یا تمایل به سود مالی و اقتصادی در میان طالبان به تمایل سیاسی برای حل منازعه عوض شده است. اما نمونه‌های مشابه نشان می‌دهد که شورشیان با آن که به اقتصاد جرمی آغشته بودند و به منابع مالی دسترسی داشتند، باورهای ایدیولوژیک شان را رها نکردند. مثلاً جنبش آزادی‌خواه ایرلند و بهره‌ای تامیل در سریلانکا نیز به اقتصاد جرمی آغشته شده بودند و پول در می‌آوردند، اما باورهای ایدیولوژیک شان را کنار نگذاشتند (Clarke and Paul 2014, 55). ما باید در مورد طالبان بیشتر تحقیق کنیم و بدانیم. حفیظ منصور (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷) به این باور است که نسل اول طالبان بیشتر سیاسی و عمل‌گرا بودند و به سود و زیان می‌اندیشیدند، نسل نو آنان بیشتر ایدیولوژیک است.

دومین مساله این است که طالبان به حکومت افغانستان اعتماد ندارند. به طور مثال ناصر تیموری (مصاحبه، ۱۵ دلو ۱۳۹۷) می‌گوید که طالبان فکر می‌کنند که کرزی از تلاش‌های صلح و شورای عالی صلح استفاده‌ی ابزاری می‌کرد تا این گروه را منشعب کند و با جذب شاخه‌های انشعایی

طالبان در حکومت، طالبان را ضعیف بسازد. به باور طالبان اشرف غنی هم همان روش کرزی را دنبال می‌کند. کرزی صلحی می‌خواست که براساس آن طالبان زعامت وی را قبول کنند. غنی هم همین را می‌خواهد. او با پیشنهاد یک برنامه‌ی پنج ساله برای صلح، می‌خواهد وضعیتی به وجود بیاید که طالبان هم او را به عنوان رییس‌جمهوری بپذیرند.

همچنین، برخی از مصاحبه‌شونده‌ها به نگارنده هم گفتند که شماری از سیاستمداران پشتون مصالحه با طالبان و حضور رهبران این گروه در سیاست افغانستان را به سود خودشان نمی‌دانند. به گفته‌ی برخی از مصاحبه‌شونده‌ها شماری از سیاستمداران پشتون تصور می‌کنند که بدل شدن طالبان به یک حزب سیاسی عمر سیاسی این سیاستمداران را تهدید می‌کند. فضل احمد معنوی رییس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات در مصاحبه (۲۱ قوس ۱۳۹۷) با من گفت،

حکومتی که در کابل استقرار دارد باورشان این بوده که اگر فرصت به طالبان زیر نام صلح یا هر نامی دیگری داده شود، شاید قدرت شان محدود شود و یا قدرت شان تعویض شود. این‌ها فکر می‌کردند که گونه تقسیم در افغانستان نوع تقسیم قومی است و طالب در آن زمان هم که عمدتاً از یک قوم شکل گرفته بود ترس این بود که اگر آن‌ها قدرت را بگیرند جایی کسانی را می‌گیرند که فعلاً در قدرت هستند. بنا از مساله صلح به عنوان یک بازی استفاده کردند.

وحید مزده (مصاحبه، ۲۲ قوس ۱۳۹۷) هم به همین باور است. او می‌گوید، «این حرف درست است من خودم بارها این مساله را بیان کردم. حتا آقای حکمتیار را که کرزی قبول نکرد به خاطر همین مساله بود. حکمتیار را قبول نکردند زیرا که فکر می‌کردند اگر او بیاید سهم ما را می‌گیرد.»

سوم این است که بن‌بست نظامی کنونی در افغانستان برای گروه طالبان دردناک نیست. اگر این بن‌بست نظامی برای طالبان دردناک می‌بود، شاید این گروه برای رهایی از آن درد و به دست آوردن برخی از اهداف شان به مشارکت قدرت راضی می‌شدند، اما در وضعیتی که بن‌بست نظامی برای طالبان دردناک نیست، بعید است که این گروه به مشارکت قدرت راضی شود. رهبران طالبان معامله‌ی مشارکت قدرت را نه یک توافق سیاسی برای پایان جنگ که تسلیم شدن تفسیر می‌کنند. بی‌تابی امریکا برای مذاکره با طالبان و یافتن حل سیاسی برای افغانستان، طالبان را در وضعیتی قرار داده است که فکر می‌کنند، می‌توانند از امریکا امتیاز کلان بگیرند و سهم بزرگی از کیک قدرت به دست بیاورند. به لحاظ ایدیولوژیک هم طالبان تمایل به قبول مشارکت قدرت ندارند. آنان در گذشته

تمام پیشنهادهای حکومت مبنی بر معامله‌ی مشارکت قدرت را رد کردند (مجاهد ۱۳۹۷). گروه طالبان به این باور است که هر نوع حل سیاسی باید به گونه‌ای باشد که برای هیچ کسی این تصور ایجاد نشود که این گروه در پایان کار تسلیم شد. اگر از این منظر به قضیه نگاه کنیم باید بگوییم که طالبان صرف برای تحمیل یک جدول زمانی خروج به جانب امریکا، روی میز مذاکره نشسته اند تا نیروهای امریکایی خارج شوند و لشکریان طالبان به شهرها حمله کنند.

اما طالبان درک کرده اند که نمی‌توانند قدرت را انحصار کنند. آنان دریافته اند که یک حکومت زمانی موفق است که از مشروعیت گسترده برخوردار باشد و تمام حوزه‌های سیاسی، فکری و قومی خودشان را در آن ببینند. اگر توافق سیاسی با طالبان به گونه‌ای باشد که این گروه به مشارکت قدرت راضی شود، روشن است که حوزه‌ی سیاسی ضد طالبان هم سهم خود را از قدرت مطالبه خواهد کرد. در تلاش برای رسیدن به یک توافق سیاسی با طالبان تنش‌های سیاسی بین پشتون‌ها و غیرپشتون‌ها باید جدا در نظر گرفته شود. آن‌چنان‌که استیو کول نوشته است: «تاریخ افغانستان نشان می‌دهد که صلح پایدار زمانی ممکن است که یک توافق دیرپای تقسیم قدرت بین پشتون‌ها و غیر پشتون‌ها حاصل شود. از آن جایی که طالبان بخشی از سیاست در جامعه‌ی پشتون هستند ایجاب می‌کند که حداقل برخی از رهبران این گروه بخشی از روند حل سیاسی جنگ افغانستان باشند» (Coll 2010).

مطالعه‌ی مقایسه‌ای حکومت‌های ایتلافی زاییده مشارکت قدرت در کشورهای افریقایی نشان می‌دهد که این حکومت‌ها یا بسیار شکننده بودند و یا در برخی از موارد فروپاشیدند و دوباره جنگ آغاز شده است. در تمام این موارد، گروه‌های شورشی خواستار قدرت اجرایی بیشتر، منابع بیشتر و خودمختاری بیشتر در محلات بودند. اختلاف در این موارد، سبب دوام منازعه، ناامنی و به صحنه آمدن نیروهای بسیار رادیکال شده است که به موافقت‌نامه‌ی صلح و مشارکت قدرت احترام نگذاشته اند. دونالد رات‌چیلد سه نمونه از مشارکت قدرت را در کشورهای پس از منازعه در افریقا مطالعه کرده است که هر یک آن قرار ذیل است (Rothchild 2009, 254):

۱. تشکیل حکومت ایتلافی شکننده: در این نمونه از مشارکت قدرت، صلاحیت‌های اجرایی میان گروه‌های درگیر تقسیم می‌شود و یک حکومت ایتلافی به میان می‌آید، اما این حکومت ایتلافی به دلیل بی‌اعتمادی طرف‌های مشارکت قدرت به هم دیگر خیلی شکننده

می‌باشد و نمی‌تواند بی‌ثباتی را از بین ببرد. موافقت‌نامه‌ی مشارکت قدرت در جمهوری دموکراتیک کنگو در سال ۱۳۸۱، نمونه‌ی روشن این نوع مشارکت قدرت است. در بروندی و لیبیا نیز به همین شکل قدرت میان گروه‌های درگیر تقسیم شد و یک حکومت ایتلافی شکننده تشکیل شد. جمهوری دموکراتیک کنگو، لیبیا و بروندی سه مثال روشن از تشکیل حکومت ایتلافی شکننده بر مبنای توافقی هستند که به منازعه پایان داد.

۲. الگوی نامتقارن مشارکت قدرت: در این مدل طرف‌های درگیر در برخی از مناطق یک کشور به تشکیل حکومت مشترک و مشارکت قدرت توافق می‌کنند ولی در بخش‌های دیگر آن کشور به چنین توافقی دست نمی‌یابند. حاصل چنین وضعیتی ناتمام ماندن روند صلح است، به دلیل این که جنگ در مناطقی که در آن روی مشارکت قدرت توافق نشده است، دوام می‌کند. نمونه‌ی روشن این وضعیت سودان است. در سال ۱۳۸۴ برای پایان جنگ بین سودان شمالی و جنوبی یک توافق به دست آمد، اما مذاکرات «ابوجا» در مورد سرنوشت منطقه‌ی دارفور در سال ۱۳۸۶ به بن‌بست رسید و روند صلح کامل نشد.

۳. تنش میان نخبه‌گان به رغم توافق روی تقسیم متوازن قدرت: در سال ۱۳۷۲ موافقت‌نامه اروشا به پایان جنگ و مشارکت قدرت در روندا منجر شد. در «ساحل عاج» هم گروه‌های درگیر به چنین توافقی دست یافتند. اما جناح‌های رادیکال پس از مدت کوتاهی اعلام کردند که سهم کمتری از کیک قدرت نصیب شان شده است، این جناح‌ها از موافقت‌نامه‌های مشارکت قدرت در هر دو کشور خارج شدند و روند صلح در هر دو کشور کامیاب نشد.

در وضعیت کنونی، بسیار احتمال آن کم است که طالبان به توافق مشارکت قدرت با دولت افغانستان تن دهند. نمونه‌های بالا نشان می‌دهد که اگر به فرض محال طالبان با دولت افغانستان روی مشارکت قدرت توافق هم کنند، حکومت حاصل از آن خیلی شکننده خواهد بود.

تمرکززدایی

برخلاف مشارکت قدرت که تصمیم‌گیری‌های حکومت مرکزی در هر مورد همه‌شمول و مشارکتی است، تمرکززدایی تقسیم قدرت و صلاحیت تصمیم‌گیری است. در مورد این که چگونه غیرمتمرکز سازی قدرت به حل سیاسی کمک می‌کند و تا چه حد می‌تواند موفق باشد، دیدگاه‌های متضاد و متفاوت وجود دارد. محمداشرف‌غنی و لاکهارت با بررسی توافقنامه‌های صلح می‌نویسند، «در بسیاری از کشورها گروه‌های درگیر در جنگ داخلی، روی تمرکززدایی به عنوان کارشویه‌ای برای پایان جنگ و رسیدن به ثبات توافق کرده‌اند» (Ghani and Lockhart 2007, 281) اما دونالد روت‌چیلد می‌نویسد، «بر مبنای معلوماتی که در دسترس است می‌توان گفت که در بسیاری از جنگ‌های داخلی طرف‌های درگیر روی یک نظم فدرالی کامل و تمام‌عیار برای پایان جنگ توافق نکرده‌اند... از جمله‌ی ۵۵ توافق‌نامه‌ی صلح که از سال ۱۹۴۵ تا حال امضا شده است، صرف در ۹ مورد آن طرف‌های درگیر روی یک نظم نیمه فدرالی توافق کرده‌اند» (Rothchild 2009, 255).

غنی و لاکهارت سه مدل از تمرکززدایی را به عنوان حل سیاسی شناسایی می‌کنند. در مدل اولی توافقنامه‌های صلح، تمامیت ارضی دولت حفظ، اما هویت‌های گوناگون جوامع فرهنگی ساکن در آن کشور به رسمیت شناخته می‌شود. توافق صلح سال ۱۹۹۸ فلیپین و توافق صلح سال ۲۰۰۱ مقدونیه، نمونه‌های از این نوع مدل است. مدل دومی تمرکززدایی از نظر اشرف‌غنی و لاکهارت، به گونه‌ای است که روی یک دوره انتقالی توافق می‌شود تا بعداً در این مورد تصمیم گرفته شود که آیا طرفین در نظم فدرالی بمانند یا به عنوان کشورهای مستقل عرض وجود کنند. توافق صربستان و منتی‌نگرو نمونه‌ای از این مدل است. مدل سوم تمرکززدایی بر مبنای پژوهش غنی و لاکهارت به گونه‌ای است که طرف‌های درگیر صرف روی آتش‌بس به توافق می‌رسند و هر کدام در مناطق زیر سلطه‌ی خود حکومت می‌کنند و رسیدن به یک راه‌حل سیاسی دائمی را به آینده‌ی دور واگذار می‌کنند. قضیه‌ی اچی اندونیزیا نمونه‌ای از همین نوع توافق است.

طالبان برای خودمختاری فرهنگی، افزایش قدرت محلات، یا اختصاص منابع بیشتر به حکومت‌های محلی نمی‌جنگند. برخلاف، طالبان یک حکومت مرکزی نیرومند را بیشتر به سود خودشان می‌دانند (Sheikh and Khan 2019). همان طوری که قبلاً آوردیم، هدف اعلامی طالبان احیای مجدد امارت اسلامی است. امارت اسلامی هیچ ربطی به تمرکززدایی ندارد.

اما به باور برخی از پژوهش‌گران، نظام متمرکز کنونی، به عنوان یک عامل پیش‌زمینه‌ای و محرک، سبب تشدید نبرد و طولانی شدن جنگ شده است. مردم‌شناسانی هم‌چون همایون صدخی (۲۰۱۹)، توماس بارفیلد و نظیف شهرانی به این باور اند که نظام متمرکز کنونی افغانستان یک عامل بازدارنده در برابر صلح پایدار است. این سه دانشمند که روی جغرافیای فرهنگی و اقوام گوناگون افغانستان پژوهش کرده اند، تعدیل نظام متمرکز کنونی را تجویز می‌کنند. توماس بارفیلد می‌نویسد، «نظام متمرکز کنونی یکی از موانع فرا راه صلح پایدار است زیرا که این نظام وضعیتی را به وجود آورده است که برخی از مردم در محلات نگران اند که حکومت مرکزی در نتیجه‌ی یک معامله، مخالفان آنان را در محل، قدرت نا محدود بدهد و در نتیجه این مخالفان، آن‌ها را سرکوب کند. به بیان دیگر انعطاف‌پذیری حکومت مرکزی در برابر شورشیان وضعیتی را بیافریند که دشمنان آنان قدرت‌مندتر شوند و برای شان مشکل ایجاد کنند» (Barfield 2019, 8) به نوشته‌ی بارفیلد این ترس هم در میان گروه‌های قومی و هم در میان جمعیت شهری/روستا دیده می‌شود. نظیف شهرانی بعد قومی این موضوع را در یکی از نوشته‌هایش چنین توضیح داده است:

راهبردهای که برای مهار خشونت در افغانستان طراحی می‌شود، باید واقعیت مقاومت اقوام ساکن در شمال در برابر سلطه‌گری پشتون‌ها و ارتباط آن با کابل و مداخلات خارجی را نادیده نگیرد. برای حل این مشکل ضرور است که نظام متمرکزی که قانون اساسی سال ۲۰۰۴ آن را تجویز کرده است، تعدیل شود و قدرت میان حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی تقسیم گردد. باید به حکومت‌های مرکزی صلاحیت‌های روشن تصمیم‌گیری داده شود (Shahrani 2018, 41).

برخلاف برداشت کلیشه‌ای که نظام نامتمرکز را در شرایط کنونی افغانستان به سود ثبات نمی‌داند، پژوهش‌گرانی مثل بارفیلد و شهرانی، نظام متمرکز ریاستی کنونی را یکی از عوامل تقویت‌بخش بی‌ثباتی معرفی می‌کنند. «نظام متمرکز باعث ناکامی افغانستان شده است زیرا که مرکز همه کاره و یا هیچ کاره آن بی‌ثبات است» (Barfield 2019, 8). بر مبنای دیدگاه بارفیلد و هم‌باوران او نظام نامتمرکز فرصت آن را فراهم می‌کند که دسته‌های محلی طالبان در سطح محلات در حکومت‌های محلی جذب شوند. نظام نامتمرکز برخی از عوامل پیش‌زمینه‌ای و کلیدزن جنگ را که قبلاً توضیح دادیم، از بین می‌برد. برخی از قبایل به دلیل دشمنی‌های عشیره‌ای و قدرتمند شدن رقیبان شان در حکومت مرکزی و محلی از طالبان حمایت می‌کنند. آنان تصور می‌کنند که در صورت پیروزی کامل حامیان دولت و شکست طالبان، مصونیت ندارند.

در زمینه مشارکت قدرت با طالبان در سطح محلی، پژوهش اخیر انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان نشان می‌دهد که حدود ۳۰٪ مردم افغانستان خواستار شریک شدن طالبان در حکومت‌های محلی شده‌اند (صدر ۱۳۹۷، ۴۹). برخی از سیاستمداران نام‌دار افغانستان هم نامتمرکزسازی را به عنوان راه حل پیشنهاد کرده‌اند. جهادبست پیشین گلبدین حکمتیار و لطیف پدارم سیاستمدار فدرالیست با گرایش‌های سوسیالیستی هر دو پیشنهاد کرده‌اند که برای صلح تمرکززدایی از نظام ضروری است. حکمتیار در ۴ مارچ سال ۲۰۱۸ در مصاحبه‌ای با نیویارک تایمز گفت که به طالبان باید در برخی از مناطق و ولایات خودمختاری داده شود و ساحات خودمختار، مناطق امن نام‌گذاری شود. او در این مصاحبه هم‌چنان می‌گوید که مناطقی که در آن به طالبان خودمختاری داده می‌شود، باید بخش جدایی‌ناپذیر افغانستان باقی بمانند، اما اردوی ملی افغانستان باید از آن خارج شود. لطیف پدارم به این باور است که دادن خودمختاری به برخی از مناطق زیر سلطه‌ی طالبان باید در چارچوب یک نظم فدرالی مبتنی بر قانون اساسی صورت بگیرد، در غیر آن به پارچه پارچه شدن افغانستان منجر می‌شود. پدارم در دو مصاحبه‌ی جداگانه با بخش فارسی بی‌بی‌سی و اسپتونیک *BBC Persian on 15 August 2009 and Sputnik Afghanistan on 31 July (2018)* می‌گوید که طالبان به حکومت تسلیم نمی‌شوند. به باور او باید با طالبان روی تشکیل یک نظم سیاسی فدرال که آنان هم بخشی از آن نظم باشند، مذاکره شود. به باور پدارم رشد فرهنگی در افغانستان متوازن نیست و طالبان تفاوت شدید قومی و فرهنگی با دیگران دارند و تنها راه زنده‌گی مسالمت آمیز با آنان توافق روی یک نظم سیاسی فدرال در چارچوب یک قانون اساسی است. به نظر پدارم، اگر مردم برخی از مناطق جنوبی افغانستان، طالبان را به عنوان حاکمان محلی خود انتخاب می‌کنند، همه باید آن را بپذیرند.

اما این راه حل در گفتمان مسلط سیاسی افغانستان زیاد مطرح نیست. ناسیونالیسم قومی افغان، سیاست اکثریت‌گرایی و ترس از تجزیه‌ی کشور در به حاشیه کشیده شدن گفتمان نظم غیرمتمرکز نقش داشته‌اند. اما تمرکززدایی از طریق ایجاد توازن قدرت بین حکومت مرکزی و حکومت‌های محلی راه حل پایدار است. این نظم باید بر مبنای قانون اساسی باشد و برای تحقق آن نهادهای دولتی مجدا تنظیم و اصلاح شوند.

حکومت موقت

یک راهکار بدیل برای پذیرفتن گروه طالبان تشکیل یک حکومت موقت است. تشکیل حکومت موقت در مقاطع مختلف توسط احزاب سیاسی مخالف و گروه طالبان پیشنهاد شده است. طالبان در نشست‌های غیر رسمی «مسیر دو» هم چون نشست چانتلی^{۲۳} پیشنهاد تشکیل حکومت موقت را مطرح کرده اند. داکتر انوارالحق احدی وزیر مالیه‌ی پیشین افغانستان می‌گوید که در یکی از نشست‌های غیر رسمی که برای جستجوی راه‌های رسیدن به صلح برگزار شده بود، نماینده‌گان طالبان گفتند که آنان خواستار خروج نیروهای بین‌المللی، تشکیل حکومت موقت و تعدیل قانون اساسی هستند (Ahady 2017). اما به گفته‌ی احدی طالبان هیچ یک از این خواست‌های شان را به تفصیل شرح ندادند. وقتی داکتر زلمی خلیل‌زاد نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای صلح افغانستان به تلاش‌های خودش برای مذاکره با طالبان و یافتن یک راه‌حل سیاسی شدت داد، بحث حکومت موقت دوباره مطرح شده است. عطا محمدنور، رییس اجرایی حزب جمعیت اسلامی افغانستان در نشست مسکو که به تاریخ ۵ فروری سال ۲۰۱۹ برگزار شد، پیشنهاد تشکیل حکومت موقت را مطرح کرد. اگرچه خلیل‌زاد و طالبان هر نوع بحث روی طرح تشکیل حکومت موقت را رد کردند، اما نفس نشر این گزارش‌ها در رسانه‌ها و واکنش جدی حکومت وحدت ملی به آن، نشان می‌دهد که طرح تشکیل حکومت موقت در مذاکره میان طالبان و خلیل‌زاد مورد بحث قرار گرفته است. یکی از رهبران طالبان در ۱۸ دسامبر سال ۲۰۱۸ به خبرگزاری رویترز گفته بود که اگر دولت ایالات متحده به تشکیل یک حکومت موقت در افغانستان اقدام کند و یکی از چهره‌های مدنظر آنان را در راس آن حکومت بگمارد، این گروه به آتش‌بس راضی خواهد شد. این موضع نشان می‌دهد که طالبان خواستار حکومت موقتی هستند که در راس آن یک چهره‌ی مورد نظر آنان حضور داشته باشد. اما محمد اشرف غنی به این گزارش‌ها واکنش جدی نشان داد. غنی در مراسم ثبت‌نامش به عنوان نامزد انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۸ گفت «مردم افغانستان حکومت موقت را نه امروز می‌پذیرد، نه فردا و نه صد سال دیگر... اگر کسی این طور طرح‌های احمقانه دارد و چند مامور سابقه که من آن‌ها را شاگرد نمی‌گرفتم طرح حکومت موقت را می‌گوید، [آن‌ها باید] دوباره فکر کنند.»

²³ Chantilly

با توجه به این می‌توانم بگویم که دیدگاه‌ها در مورد تشکیل حکومت موقت به سه دسته تقسیم شده است. طرفداران بی‌قید و شرط، مخالفان پروپاقرص و موافقان مشروط.

طرفداران جدی و بی‌قید و شرط حکومت موقت به سه دلیل خواستار تشکیل حکومت موقت برای رسیدن به صلح با طالبان هستند. دلیل اول آنان این است که گروه طالبان نمی‌خواهند با حکومت کنونی افغانستان به توافق برسند. بنابراین باید راه دیگری برای حل مشکل پیدا شود. به عنوان مثال شاه محمود میاخیل می‌گوید که طالبان علیه نظم سیاسی پس از بن، ۱۷ سال جنگیده اند. یک‌جا شدن طالبان با سیستم موجود و نظم سیاسی پس از آن، فلسفه‌ی شورش‌گری آنان را نفی می‌کند و این باور را به کرسی می‌نشانند که طالبان در این ۱۷ سال یک جنگ نامشروع و یک خون‌ریزی ناروا را به افغانستان تحمیل کرده بودند. چنین چیزی مشروعیت رهبران طالبان را نزد جنگ‌جویان عادی این گروه و طرفداران آن از بین می‌برد. به گفته‌ی شاه محمود میاخیل (مصاحبه، ۷ جدی ۱۳۹۷) طالبان با پذیرفتن نظم موجود نمی‌توانند جنگ‌جویان و طرفداران خود را قناعت بدهند. به باور او در چنین وضعیتی تشکیل حکومت موقت تنها راه بیرون رفت است.

دلیل دوم طرفداران جدی حکومت موقت این است که افغانستان در حال حاضر در وضعیت فراقانونی^{۲۴} به سر می‌برد، جنگ ادامه دارد و قانون اساسی هم پس از تشکیل حکومت وحدت ملی و انتخابات پرتقلب سال ۲۰۱۴، به صورت اعلام نا شده، تعطیل شده است. گل‌رحمن قاضی که طرفدار حکومت موقت است، می‌گوید که حکومت وحدت ملی در اجرای احکام قانون اساسی و نظارت از تطبیق آن ناکام است. به گفته‌ی او در وضعیتی که جنگ بی‌داد می‌کند و قانون اساسی هم به صورت اعلام نشده تعطیل است و حکومت وحدت ملی توان اجرای آن را ندارد، بهترین راه بازگذشت به اراده‌ی مردم و آن هم از طریق اجماع است. ایجاد یک حکومت موقت، بار دیگر نظم سیاسی مبتنی بر قانون اساسی را اعاده خواهد کرد (مصاحبه، ۵ جدی ۱۳۹۷).

دلیل سوم طرفداران حکومت موقت این است که اگر انتخابات برگزار شود و حکومت جدید روی کار بیاید، آن حکومت تمام تلاش خود را معطوف به پایان موعود کاری پنج‌ساله‌ی خود می‌کند و صلح را از دستور کار خارج می‌سازد. نظر محمد مطمین (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷) به این

²⁴force majeure

باور است که اگر یک حکومت دیگر از طریق انتخابات روی کار بیاید، معنایش این است که پنج سال دیگر جنگ دوام می‌کند. به گفته‌ی او حکومت جدید بیشتر از این که برای صلح کار کند، برای تکمیل موعد کاری‌اش تلاش خواهد کرد. در چنین وضعیتی تشکیل حکومت موقت تنها راهی است که افغانستان را به صلح می‌رساند. به گفته‌ی او حکومت موقت از آن‌جایی که نیاز به پیروزی در انتخابات ندارد و مدت کاری آن کم است، با دست باز برای رسیدن به صلح تلاش خواهد کرد.

اوضاع کنونی با وضعیت شروع دهه‌ی نود میلادی مشابه است. در آن زمان حکومت نجیب‌الله به مجاهدین پیشنهاد مذاکره و رسیدن به یک حل سیاسی را داد، اما رهبران و فرماندهان جهادی آن را رد کردند. رهبران و فرماندهان جهادی در آن زمان به حکومت نجیب اعتماد نداشتند. فاروق اعظم (مصاحبه، ۸ قوس ۱۳۹۷) هم به این باور است که تشکیل حکومت موقت که روی آن تمام گروه‌ها توافق کنند، می‌تواند افغانستان را از وضعیت جنگی کنونی به صلح برساند. وحید مؤده هم می‌گوید که افغانستان به یک حکومت موقت غیر جانب‌دار نیاز دارد. به گفته‌ی او «در این مرحله احتیاج به حکومتی داریم که نه جانب طالب را بگیرد نه جانب گروه‌های دیگری را که با طالب جنگیدند. یک تعداد شخصیت‌ها که نام‌های‌شان داده می‌شود هم از طرف دولت و هم از طرف طالبان، روی این مساله توافق می‌کنند و یک حکومت به میان می‌آید. این حکومت زمینه را برای همین گونه گفتمان فراهم سازد» (مصاحبه، ۲۲ قوس ۱۳۹۷).

اما مخالفان تشکیل حکومت موقت به این باور اند که چنین چیزی هم با قانون اساسی افغانستان قابل آشتی نیست و هم با دموکراسی ناسازگار است. به باور آنان قانون اساسی افغانستان یک دموکراسی نماینده‌گی را پیشنهاد کرده است که بر مبنای آن حکومت باید انتخابی باشد، اما حکومت موقت غیر انتخابی است (غززی لایق. مصاحبه، ۷ جدی ۱۳۹۷). حکومت کنونی افغانستان بر مبنای قانون اساسی عمل می‌کند و بخشی از نظم مبتنی بر قانون اساسی است. اما حکومت موقت با قانون اساسی افغانستان در تضاد است و اگر چنین حکومتی تشکیل شود، دچار خلای قانونی خواهد بود. مخالفان حکومت موقت یا حکومت سرپرست فکر می‌کنند که این حکومت اگر تشکیل شود، از آن‌جایی که مبنای حقوقی روشن ندارد، شاید فراتر از لایحه‌ی وظایفی که برای آن در نظر گرفته شده عمل کند و در پی تمدید میعاد کارش برآید. علاوه بر این مخالفان حکومت موقت به این نظر اند که تشکیل چنین حکومتی سبب خلق یک الگوی منفی در سیاست افغانستان می‌شود (سیما

سمر. مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷). به باور آنان اگر حالا برای امتیازدهی به طالبان نظم مبتنی بر قانون اساسی لغو شود و حکومت موقت روی کار بیاید، چه تضمینی وجود دارد که در آینده، گروه‌های شورشی دیگر سرنکشند و خواستار همین امتیازها نشوند. حفیظ منصور (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷) از مخالفان حکومت موقت می‌گوید، «ظاهرش بسیار ساده و عملی است. بز در غم جان و قصاب در غم چربو. گروه‌های سیاسی در پی این هستند که در حکومت حضور می‌داشته باشند و یا نه. به فلان سیاست مدار معاش تدارک می‌کند و یا نه.» به گفته‌ی او حکومت موقت در کل یک راه‌حل مطلوب نیست و به مشکلات کشور می‌افزاید.

در این وسط کسانی هم هستند که از تشکیل حکومت موقت حمایت مشروط می‌کنند. آنان می‌گویند اگر تشکیل حکومت موقت به صلح منجر شود، باید آن را پذیرفت. به گفته‌ی طرفداران مشروط حکومت موقت، تشکیل حکومت موقت گزینه‌ی اول و مطلوب آنان نیست، اما اگر تنها راه رسیدن به صلح تشکیل چنین حکومتی باشد، به آن تن خواهند داد. مثلاً فضل احمد معنوی (مصاحبه، ۲۱ قوس ۱۳۹۷) می‌گوید،

رسیدن به صلح بدون هزینه ممکن نیست و هر چیزی که بتواند به یک صلح واقعی افغانستان را برساند، نباید در برابرش مقاومت شود. بحث اداره موقت هم یک بحث بدی نیست، چون هر حکومتی موقتی که به وجود بیاید بدتر از این حکومت موجوده نمی‌باشد. مادامی که امریکایی‌ها در این جا هستند و حضور جامعه بین المللی است، کدام اتفاقی هم [بدی] نمی‌افتد و به این معنا نیست که حکومت موجوده ثبات را حفظ کرده و اگر حکومت موقت به وجود بیاید ثبات را حفظ نخواهد کرد. حکومت موجوده هم برای طالبان حساسیت برانگیز است و هم برای سیاسیون داخلی حساسیت برانگیز شده است. اگر یک تغییر به وجود بیاید نقص نمی‌شود.

از سخنان معنوی به وضوح معلوم می‌شود که او و هم‌باورانش، به طور مشروط از تشکیل حکومت موقت پشتیبانی می‌کنند. شرط مهمی که برای تشکیل حکومت موقت مطرح می‌شود، این است که حکومت موقت نباید به معنای شروع مجدد از نقطه‌ی صفری باشد. بانو فوزیه کوفی می‌گوید، اگر روی کار شیوه و قواعدی که حکومت موقت باید بر مبنای آن عمل کند، توافق جمعی صورت بگیرد، تشکیل چنین حکومتی می‌تواند یک راه‌حل باشد. باید در قدم اول روی برخی معیارها توافق شود و بعد حکومت موقت بر مبنای همان معیارها روی کار آید و و وظیفه اجرا کند (مصاحبه، ۸ جدی ۱۳۹۷).

طرفداران مشروط (فضل احمدی معنوی، امین احمدی و فوزیه کوفی) حکومت موقت می‌گویند که این شرطها باید در صورت تاسیس چنین اداره‌ای لحاظ شود:

۱. قانون اساسی کنونی باید تا زمان تصویب قانون اساسی جدید، مبنای عمل کرد و چارچوب حکومت موقت باشد.

۲. حکومت موقت باید میعاد کاری طولانی نداشته باشد و صلاحیت‌هایش کمتر از یک حکومت منتخب باشد. حکومت موقت باید صرف وظیفه‌ی گذار به نظم جدید را به دوش داشته باشد. این حکومت باید به کار تامین امنیت بپردازد، روند صلح با طالبان را تکمیل کند و زمینه‌ی برگزاری انتخابات را فراهم سازد. صلاحیت‌های اجرایی این حکومت باید گسترده نباشد.

۳. کسانی که حکومت موقت را رهبری می‌کنند، نباید در انتخاباتی که این حکومت برگزار می‌کند، به عنوان نامزد شرکت کنند. آنان باید از روند صلح استفاده‌ی سیاسی و ابزاری در آینده نکنند.

۴. کسی که حکومت موقت را رهبری می‌کند، نباید یک قوم‌گرای افراطی یا یک اسلام‌گرای تندرو باشد.

ولی با وجود تمام این‌ها روی مبنای نظری و زمینه‌های تشکیل حکومت موقت در افغانستان کار پژوهشی انجام نشده است. بسیاری از مدافعان حکومت موقت به روشنی توضیح نمی‌دهند که از چه راهی و با استفاده از چه کارشویه‌ای می‌توان یک حکومت موقت مشروع به وجود آورد و با کدام روش می‌توان از کارکرد آن نظارت کرد. غیر از مقاله‌های «دورنمای حکومت موقت افغانستان» و «ناکامی حکومت موقت مورد حمایت جامعه‌ی جهانی در افغانستان» که اولی به قلم زلمی خلیل‌زاد در سال ۱۹۹۱ و دومی به قلم بارت روپین در سال ۱۹۹۵ به زبان انگلیسی نوشته شده است، هیچ منبع معتبر در زبان‌های بومی در این مورد در دسترس نیست (بنگرید به لعلزاد ۱۳۹۶ و پویا ۱۳۹۶).

به دلیل نبود منابع و پژوهش، در گفتمان سیاسی افغانستان، تفاوت محسوس بین حکومت سرپرست^{۲۵} و حکومت موقت^{۲۶} دیده نمی‌شود.^{۲۷} واقعیت دیگر این است معادل‌های بومی مشخص و روشن برای مفاهیمی که در ادبیات سیاسی و حقوقی برای دوره‌ی گذار به کار می‌رود در اختیار نداریم. در گفتمان سیاسی افغانستان، حکومت موقت به انواع ترتیبات نهادی دوران گذار اطلاق می‌شود.

انواع حکومت موقت و سناریوهای احتمالی

حکومت موقت و حکومت سرپرست در واقع اداره‌های انتقالی هستند، اما نحوه‌ی تشکیل و وظایف شان فرق می‌کند. حکومت سرپرست در دموکراسی‌های پارلمانی روی کار می‌آید، اما حکومت موقت برخلاف حکومت سرپرست در شرایط گذار از جنگ به صلح یا از دیکتاتوری به دموکراسی تشکیل می‌شود.

حکومت سرپرست مربوط به دموکراسی پارلمانی است. وقتی یک حکومت در دموکراسی پارلمانی از پارلمان رای عدم اعتماد می‌گیرد، یا پارلمانی که حکومت در برابر آن پاسخگو است، منحل می‌شود، حکومت سرپرست روی کار می‌آید. هم‌چنان وقتی موعد حکومت منتخب در دموکراسی پارلمانی به پایان رسید، مقام‌های انتخابی کنار می‌روند و مقام‌های غیر انتخابی به عنوان حکومت سرپرست روی کار می‌آیند.

حکومت سرپرست در دموکراسی‌های پارلمانی باید پس از روی کار آمدنش وظایف روزمره را انجام دهد و زمینه را برای برگزاری یک انتخابات، آزاد، عادلانه و رقابتی فراهم سازد (Majid 2018). به همین دلیل است که حکومت سرپرست، غیر حزبی، غیرجانب‌دار و فاقد وابستگی سیاسی می‌باشد و تصمیم‌های جنجال برانگیز سیاسی نمی‌گیرد. حکومت سرپرست غیر انتخابی و موقت است، به همین دلیل است که در دموکراسی‌های پارلمانی، قواعد، قوانین و معیارهای روشن برای این که چگونه این حکومت بتواند به وظایفش برسد، وجود دارد. در بریتانیا کنوانسیون‌های ملی وجود

²⁵Caretaker Government

²⁶Interim Government

^{۲۷} حکومت سرپرست در زبان اردو کاربرد دارد.

دارد که وظایف و اصول رفتار حکومت سرپرست را مشخص کرده است. در هند کمیسیون مستقل انتخابات نظام‌نامه‌ی تشکیل حکومت سرپرست و رهنمود کاری آن را تنظیم می‌کند. این نظام‌نامه در واقع لایحه‌ی وظایف مقام‌های را که در دوره‌ی گذار از یک حکومت منتخب به یک حکومت منتخب دیگر، وظایف اجرایی دارند، مشخص می‌سازد.

در قانون انتخابات پاکستان نیز آمده است،

حکومت سرپرست نمی‌تواند تصمیم سیاسی بزرگ بگیرد، مگر در حالات اضطراری. نمی‌تواند سیاست‌گذاری کند، یا تصمیمی بگیرد که نتیجه‌ی آن محدود شدن صلاحیت‌های حکومت منتخب بعدی باشد. حکومت سرپرست هیچ قرارداد بزرگ را بسته نمی‌کند و به آن وارد نمی‌شود، مگر آن که امتناع از امضای یک قرار داد بزرگ، به زیان عموم باشد. این حکومت اجازه ندارد با کشورهای خارجی یا سازمان‌های بین‌المللی وارد مذاکره شود و سندی را امضا کند، مگر در حالات بسیار استثنایی. حکومت سرپرست صلاحیت ارتقا یا نصب مقام‌های عالی رتبه را ندارد، اما می‌تواند برخی از اشخاص را نظر به ضرورت، به عنوان سرپرست برخی از اداره‌ها تعیین کند. مقام‌های حکومت سرپرست نمی‌توانند ماموران دستگاه حکومت را از یک جا به جای دیگر تبدیل کنند، مگر این که تبدیلی خیلی ضروری باشد. در این حالت مقام‌های حکومت سرپرست باید تاییدی کمیسیون مستقل انتخابات را بگیرند. حکومت سرپرست به هیچ وجه اجازه ندارد که در روند انتخابات اعمال نفوذ کند و در آن تاثیر بگذارد (NAP 2017, Chapter XIV, Article 230 (2)).

مهم‌ترین موضوع در تشکیل حکومت سرپرست یافتن یک شخص غیرحزبی، غیرجانبدار و بدون گرایش آشکار سیاسی برای ریاست این حکومت است. در پاکستان قاضی القضاات‌های بازنشسته این وظیفه را به عهده می‌گیرند. شخصی که ریاست حکومت سرپرست را می‌گیرد باید مورد تایید حکومت و اپوزسیون باشد (Majid 2018). در بنگله‌دیش رییس‌جمهور صلاحیت دارد که رییس و ۱۰ عضو حکومت سرپرست را نصب و در صورت ضرورت عزل کند. اما نصب رییس حکومت سرپرست از سوی یک رییس‌جمهور قدرتمند، اصل بی‌طرفی حکومت سرپرست را زیرسوال می‌برد (Bhuiyan 2003, 44).

اما برخلاف حکومت سرپرست، حکومت موقت در مواقع بحران و در وضعیتی که یک کشور از جنگ به صلح یا از دیکتاتوری به دموکراسی گذار می‌کند، تشکیل می‌شود. حکومت موقت هم مثل حکومت سرپرست میعاد کاری محدود دارد. به طور مثال در بنگله‌دیش سال ۱۹۹۱ وقتی رییس دولت نظامی ارشاد مجبور به استعفا شد، احزاب سیاسی بزرگ آن کشور روی تشکیل یک حکومت

موقت اجماع کردند و این حکومت روی کار آمد. حکومت موقت در بنگله‌دیش در پاسخ به بحرانی که آن زمان ایجاد شده بود، تشکیل شد. حکومت موقت بنگله‌دیش وظیفه داشت تا انتخابات دموکراتیک برگزار کند. قاضی القضاة برحال بنگله‌دیش در آن زمان رییس حکومت موقت شد (Bhuiyan 2003). در سال ۲۰۱۱ اپوزیسیون و حکومت بنگله‌دیش روی تشکیل حکومت سرپرست دچار اختلاف شدند. شیخ حسینیه واجد نخست وزیر وقت می‌خواست یک حکومت سرپرست از طریق ابقای مقام‌های برحال تشکیل دهد و به میعاد کاری خودش بی‌افزاید، اما خانم خالدہ ضیا رهبر اپوزیسیون، خواستار تشکیل یک حکومت سرپرستی بود که رهبری آن به دست تکنوکرات‌های غیر جانب‌دار باشد. این اختلاف‌ها سبب شد که بنگله‌دیش میکانیزم تشکیل حکومت منتخب را از نظامش حذف کند. مورد بنگله‌دیش به وضوح نشان می‌دهد که حکومت انتقالی انواع مختلف دارد (Rahman 2013).

یوسی شاین و جان لینز چهار نوع حکومت موقت را شناسایی کرده اند حکومت موقت انقلابی، حکومت موقت ایتلافی، حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال و حکومت موقت که به وساطت میانجی‌های بین‌المللی تشکیل می‌شود (Shain and Linz 1995). شناخت انواع حکومت موقت کمک می‌کند تا دورنما و ظرافت‌های تشکیل چنین حکومتی را در افغانستان بررسی کنیم.

۱. حکومت موقت انقلابی

وقتی یک حکومت از طریق کودتا یا انقلاب سرنگون می‌شود، نخبه‌گانی که تازه قدرت سیاسی را به دست آورده اند، یک حکومت موقت تشکیل می‌دهند تا زمینه‌ی گذار به یک نظم دموکراتیک را فراهم کند. موجی از واژگونی حکومت‌های اقتدار گرا که پس از جنگ جهانی دوم راه افتاد، سبب روی کار آمدن حکومت‌های موقت انقلابی در بسیاری از کشورها شد. حکومت موقت انقلابی تلاش می‌کند تا کشور را از نظم سیاسی مبتنی بر دیکتاتوری عبور دهد. اما این نوع حکومت خود مشکل مشروعیت دارد به دلیل این که انتخابی نیست و به یک باره‌گی به وجود آمده است. حکومت موقت انقلابی شارل دوگول در سال 1944 در فرانسه که بعد از آزادی فرانسه از اشغال به میان آمد، حکومت موقت انقلابی سال ۱۹۷۴ در پرتغال و حکومت موقت انقلابی سال 1986 فلیپین از نمونه‌های موفق بودند. اما در بسیاری از موارد حکومت‌های موقت انقلابی توانسته اند که به وعده‌ی شان عمل کنند و کشور را از دیکتاتوری به سمت دموکراسی ببرند. حکومت موقت انقلابی فیدل

کاسترو در کیوبا بین ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۰، حکومت موقت جبهه‌ی ملی آزادی بخش الجزایر در سال ۱۹۶۲، حکومت موقت انقلابی نظامی ایتوپیا در سال ۱۹۷۴ و حکومت موقت سوسیالیست‌های نیکاراگوا همه در پایان کار به حکومت‌های استبدادی اقتدارگرا بدل شدند. تمام این موارد نشان می‌دهد که وقتی انقلابیون یا نیروهای پیروز در جنگ یک حکومت موقت انقلابی تشکیل دهند، دیگر قدرت را ترک نمی‌کنند و انتخابات آزاد و عادلانه را به هیچ می‌گیرند. آنان شعار برگزاری انتخابات را می‌دهند، اما در دروهی حکومت موقت مخالفان خود را به حاشیه می‌رانند و قدرت را به صورت انحصاری به دست می‌گیرند (Shain and Linz 1995, 31).

در شرایط کنونی افغانستان بسیار بعید است که طالبان بتوانند به زور سراسر افغانستان را اشغال کنند و حکومت را سقوط دهند. اما بعید نیست که دوام جنگ سبب مشروعیت‌زدایی بیشتر از دولت شود و زمینه‌ی فروپاشی آن را از درون به وجود بیاورد. حتی اگر طالبان بتوانند به زور سراسر افغانستان را اشغال کنند، و یک حکومت موقت تشکیل دهند، اما از طریق برگزاری یک انتخابات آزاد، عادلانه و رقابتی زمینه‌گذار به دموکراسی را فراهم نمی‌سازند. اگر طالبان به پیروزی نظامی دست یابند، قدرت را انحصار خواهند کرد. بارنت روبین در مورد مجاهدین که در دهه‌ی هشتاد میلادی با نیروهای شوروی و طرفداران داخلی شان می‌جنگیدند نوشته است، «پوزیسیون مسلح نجیب شعارهای دموکراتیک نمی‌دهد شعارهای آنان اسلامی است» (Rubin 1995, 213). امروز همین مورد به طالبان هم صدق می‌کند. طالبان نه تعهد اخلاقی به دموکراسی دارند و نه ایدیولوژی آنان با دموکراسی نماینده‌گی سازگار است. آنان در صورت پیروزی نظامی حکومت ایدیولوژیک خود را تاسیس خواهند کرد. به بیان دیگر وقتی قدرت به صورت کامل به دست طالبان بی‌افتد، این گروه آن را دوباره رها نمی‌کند.

۲. حکومت موقت ایتلافی

اگر شورشیان و دولت به مشارکت قدرت در چارچوب یک حکومت موقت موافقت کنند، حکومت موقت ایتلافی به وجود می‌آید. حکومت موقت ایتلافی با توافق مشارکت قدرت میان شورشیان و دولت که قبلاً توضیح داده شد، تفاوت دارد. مشارکت قدرت میان دولت و شورشیان که یکی از اشکال تحقق حل سیاسی برای پایان جنگ است، با حکومت موقت ایتلافی فرق دارد. حکومت موقت ایتلافی در نحوه‌ی تشکیل، هدف و لایحه‌ی وظایف با حکومتی که در نتیجه‌ی مشارکت قدرت میان

دولت و شورشیان ساخته می‌شود، فرق دارد. تشکیل حکومت موقت ایتلافی هم برای شورشیان و هم برای دولت امری پر خطر است. وقتی یک دولت به تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی با شورشیان به توافق می‌رسد، معنایش این است که مشروعیت آن دولت زیر سوال است و در وضعیت بسیار شکننده به سر می‌برد (Shain and Linz 1995, 42).

حکومت موقت ایتلافی در صورتی تشکیل می‌شود که شورشیان ایدیولوژی زده نباشند و میزان خشونت بسیار گسترده نباشد. اما این شرایط در افغانستان صدق نمی‌کند. در این جا هم طالبان ایدیولوژی زده هستند و هم میزان خشونت‌ها بسیار گسترده است.

ولی با آن هم شماری از آنانی که با نگارنده مصاحبه کردند به این باور اند که طالبان می‌خواهند یک حکومت موقت ایتلافی تشکیل شود. اگر طالبان واقعا بخواهند که یک حکومت موقت ایتلافی تشکیل شود، در آن صورت پرسش مهم این است که توافق تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی چگونه باید تنظیم شود؟ پرسش دیگر این است که طالبان در یک حکومت موقت ایتلافی چقدر سهم می‌خواهند؟ چگونه می‌توان مطمئن بود که یک حکومت موقت ایتلافی جامعه را بیشتر از این قطب‌بندی نمی‌کند و سبب افتراق بیشتر اجتماعی نمی‌شود؟ آنانی که طرفدار یک حکومت موقت هستند، به این باور اند که همان کارشویه‌ای که در سال ۱۳۸۰ منجر به تشکیل حکومت موقت شد، امروز هم باید دنبال شود. در حکومت موقتی که از دل نشست بن در سال ۱۳۸۰ بیرون شد، سمت‌های اجرایی بین حوزه‌ی مقاومت و گروه روم تقسیم گردید. از آن جایی که قوم عنصر مرتبط و خیلی مهم در معادلات سیاسی افغانستان است، پرسش این است که در صورت تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی سهم اقوام مختلف باید چگونه در نظر گرفته شود؟ به گفته‌ی یکی از شرکت‌کننده‌گان نشست ۱۶ دلو ۱۳۹۷ در مسکو که با طالبان هم در تماس است، این گروه خودش را نماینده‌ی منحصر به فرد پشتون‌ها می‌داند. او می‌گوید، «طالب خودش را تنها نماینده‌ی واقعی پشتون‌های افغانستان می‌داند و نیروهای سیاسی غیر پشتون را به عنوان طرف مشروع مذاکره و تعامل سیاسی قبول دارد» (شخص ناشناس. مصاحبه، ۲۵ دلو ۱۳۹۷) از طرف دیگر یک اجماع نانوشته میان سیاست‌مداران و نیروهای سیاسی غیرپشتون شکل گرفته است که براساس آن، اگر حکومت موقت ایتلافی تشکیل می‌شود، باید طالبان از سهم پشتون‌ها در آن حکومت شریک شوند، نه از سهم اقوام غیر پشتون (ناشناس. مصاحبه، ۱۱ قوس ۱۳۹۷). اما در مورد این که طالبان تا چه حدی از

پشتون‌ها نماینده‌گی می‌کنند و سیاست‌مداران پشتون غیرطالب چقدر در میان پشتون‌ها نفوذ دارند، تا هنوز روشن نیست. این امر در نشست بن سال ۲۰۰۱ هم چندان روشن نبود. لخصر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی دبیر کل وقت سازمان ملل متحد در امور افغانستان می‌گوید، «فکر می‌کنم در نشست بن شمار آنانی که واقعا از جنوب نماینده‌گی کنند کم بود. نیروهای پشتونی که در خارج از افغانستان در تبعید به سر می‌بردند و در نشست بن حضور یافتند، به واقع از جنوب افغانستان نماینده‌گی نمی‌کردند.» (Brahimi 2008a).

۳. حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال

وقتی مشروعیت حکومت برحال زایل شود یا مجبور به استعفا گردد، شماری مقام‌های برحال همین حکومت یک حکومت سرپرست تشکیل می‌دهند تا دوره‌ی انتقالی را مدیریت کنند. به چنین اداره‌ای حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال گفته می‌شود. در بیشتر موارد چنین حکومتی از سوی احزاب مخالف پذیرفته می‌شود، تا از شکل‌گیری خلای قدرت جلوگیری شود. چنین حکومتی وقتی شکل می‌گیرد که احزاب مخالف و مردم عام به مقام‌های که حکومتی سرپرست را رهبری می‌کنند، اعتماد داشته باشند. مقام‌های برحالی که حکومت سرپرست را تشکیل می‌دهند به انتقال دمکراتیک قدرت و برگزاری انتخابات تعهد می‌کنند و احزاب مخالف و مردم عام هم به تعهد آنان باور می‌کنند. چنین باوری شرط لازم تشکیل حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال است. شرط دیگر، واقعی بودن خطر فروپاشی دولت است. اگر خطر واقعی فروپاشی دولت، وجود نداشته باشد، حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال روی کار نمی‌آید. حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال در ۱۳۵۵ در اسپانیا، در ۱۳۶۳ در یوروگووا، در ۱۳۶۶ در کوریای جنوبی و در ۱۳۷۲ در افریقای جنوبی تشکیل شد (Shain and Linz 1995, 53). روشن است که حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال مشروعیت لازم داخلی نمی‌داشته باشد، اما برای حفظ نظم و پیش‌برد وظایف روزمره روی کار می‌آید و پذیرفته می‌شود. تشکیل چنین حکومتی در افغانستان محتمل نیست. حکومت وحدت ملی اراده‌ای برای تشکیل حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال ندارد. اشرف غنی تشکیل حکومت موقت در همه‌ی اشکال آن را رد کرده است. از آن جایی که طالبان حکومت کنونی را مشروع نمی‌دانند، بعید است که حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال حکومت

کنونی را قبول کنند. آنان به احتمال زیاد تشکیل چنین حکومتی را ادامه‌ی حکومت کنونی دانسته، رد می‌کنند.

۴. حکومت موقت تحت نظر جامعه‌ی بین‌المللی

وقتی منازعه‌ی قدرت و جنگ دولت با شورشیان خیلی تشدید، پرتلفات و گسترده شود و طرف‌های جنگ حکومت موقت ایتلافی و حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال را نپذیرند و هیچ طرفی هم نتواند جنگ را ببرد، در چنین حالتی یوسی شاین و لین برات نوع چهارم حکومت موقت را پیشنهاد کرده اند که عبارت از تشکیل حکومت موقت تحت نظر جامعه‌ی بین‌المللی است. (Shain and Berat 1995, 63) وضعیت کنونی افغانستان هم همین طور است. جنگ طالبان با دولت به مرحله‌ای از بن‌بست خونین و دردناک رسیده است که هیچ راهی برای بیرون رفت از آن متصور نیست. جنگ تشدید یافته است و فاصله فکری طرف‌های درگیر جنگ هم بسیار زیاد است. در چنین شرایطی نه امکان تشکیل حکومت موقت ایتلافی است و نه تشکیل حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال محتمل است. پیروزی نظامی گروه طالبان هم بعید است. دولت هم نمی‌تواند در میدان جنگ طالبان را نابود کند. اشرف‌غنی هم تشکیل حکومت موقت در همه‌ی اشکال آن را رد کرده است. او در یک گفتگوی ویژه با تلویزیون طلوع در ۱۶ دلو ۱۳۹۷ گفت که تشکیل حکومت موقت راه حل نیست. در چنین وضعیتی تنها راه محتمل تشکیل یک حکومت موقت زیر نظارت جامعه‌ی بین‌المللی است. ایالات متحده اهرم‌های فشار سیاسی، اقتصادی و امنیتی زیادی در اختیار دارد و می‌تواند تشکیل یک حکومت موقت زیر نظر جامعه‌ی جهانی را بر حکومت برحال بقولاند.

یوسی شاین و لین برات، این الگو را به اساس تجربه تاسیس حکومت موقت زیر نظر جامعه‌ی بین‌المللی در نامیبیا ۱۳۶۹ توسعه دادند و برای افغانستان ۱۳۶۹ و هم‌چنان کمبودیا ۱۳۷۰ پیشنهاد کردند. سازمان ملل متحد این نوع از حکومت موقت را در کمبودیا تاسیس کرد، اما در افغانستان به دلیل سقوط دولت در ۱۳۷۱ فرصت تطبیق نیافت. یوسی شاین و لین برات، به دلیل تجربه‌ی ناموفق حکومت موقت در افغانستان در دهه‌ی ۷۰ و جاهای دیگر کل نظریه‌ی شان در مورد حکومت موقت را بازبینی کردند و پنج شرط لازم را برای تشکیل حکومت موقت در نظر گرفتند. در سطرهای بعدی این شروط را توضیح می‌دهم.

شرایط لازم برای تشکیل حکومت موقت

شاین و برات پنج شرط لازم را برای تشکیل یک حکومت موقت مورد حمایت جامعه‌ی جهانی، شناسایی کرده‌اند. آنان نوشته‌اند که اگر پنج شرطی که آنان شناسایی کرده‌اند، تحقق یابد، حکومت موقتی که از سوی جامعه‌ی جهانی تشکیل می‌شود، موفق خواهد بود. این شروط را باید ایالات متحده، ناتو، حکومت افغانستان و گروه طالبان در نظر بگیرند و بعد روی تشکیل یک حکومت موقت به عنوان حل سیاسی توافق کنند.

نخست، «یک حکومت موقت صرف در جایی مناسب است که دولت در آن ناکام نشده باشد و به نهادهای دولتی پابرجا باشند» (Shain and Berat 1995, 64). از نظر آنان نباید نهاد دولت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی دور زده شود. نهادهای دولتی در افغانستان صدمه دیده‌اند. جامعه‌ی جهانی باید به این مورد متوجه باشد و به حمایت جدی از نهادهای دولتی افغانستان ادامه دهد.

دوم، «حکومت بر حال به رغم ضعف‌های که دارد مشروعیت‌اش را نباخته باشد، گروه‌های سیاسی به مشروعیت‌اش صدمه نزده باشند و کنترل انحصاری قابل توجه به افزار اعمال خشونت داشته باشد» (Shain and Berat 1995, 64). متأسفانه این مورد از سوی بسیاری از گروه‌ها و حوزه‌های سیاسی افغانستان نقض شده است. گروه‌های سیاسی افغانستان با دور زدن دولت با طالبان گفتگو کرده‌اند. طالبان هم پیوسته تأکید می‌کنند که با دولت افغانستان مذاکره نمی‌کنند. گفتگوهای اخیر ایالات متحده با طالبان هم به مشروعیت حکومت افغانستان آسیب وارد کرده است. رایان کراکر سفیر پیشین ایالات متحده در کابل در مقاله‌ای نوشت، «گروه طالبان پیوسته تأکید می‌کند که با حکومت افغانستان مذاکره نمی‌کند. آنان حکومت مشروع افغانستان را اداره‌ی دست‌نشانده‌ای می‌دانند که اختیارش به دست ایالات متحده است. آنان به مذاکره با امریکا تأکید دارند. ما با نشستن روی میز مذاکره با طالبان در غیاب حکومت افغانستان، به روایت دست‌نشانده بودن حکومت افغانستان به نحوی مشروعیت داده ایم» (Crocker 2019). گفتگوی گروه‌های سیاسی افغانستان با طالبان یا موافقت با آنچه که گفتگوهای بین‌افغانی خوانده می‌شود نیز نوعی دور زدن دولت است. نباید دولت در حد یک گروه تنزیل کند. مذاکره با طالبان باید دولت‌محور باشد.

سوم، «حامیان خارجی گروه‌های درگیر به صورت مشترک خواستار پایان جنگ باشند و بر گروه‌های درگیر فشار بی‌وردند تا مذاکره کنند. این حامیان خارجی باید نفوذ لازم بر گروه‌های درگیر داشته باشند» (Shain and Berat 1995, 65). روشن است که در جنگ طولانی افغانستان میزان دخالت بازی‌گران خارجی بسیار بالا است و گروه‌های درگیر حامیان خارجی دارند. ایالات متحده، ناتو و بخش بزرگی از جامعه‌ی جهانی از حکومت افغانستان حمایت می‌کنند. از طرف دیگر حامیان خارجی طالبان نیز در سال‌های اخیر افزایش یافته است. پاکستان حامی سنتی گروه طالبان است، اما در این آواخر گزارش‌های نشر شد که نشان می‌دهد ایران و روسیه هم بدل به حامیان طالبان شده اند. کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس هم از طالبان حمایت می‌کنند. سوال بسیار مهم این است که حامیان خارجی گروه طالبان به ویژه پاکستان تا چه اندازه حاضر اند از روند صلح حمایت کنند؟ در بهترین حالت پاکستان وقتی کمک می‌کند که مطمئن شود، افغانستان در آینده یک دولت بی‌طرف باقی می‌ماند و همه آن را به عنوان یک دولت بی‌طرف قبول می‌کنند. اگر به نگرانی‌های امنیتی و استراتژیک پاکستان ترتیب اثر داده نشود، این کشور حتا در صورت کمک به روند صلح هم جناح رادیکال طالبان را نزد خود نگه می‌دارد تا از آن در آینده برای شعله‌ور کردن آتش جنگ در افغانستان استفاده کند. پاکستان جناح رادیکال طالبان را که در نقش مخربان روند صلح عمل خواهند کرد، زیر چتر حمایتی خودش قرار خواهد داد تا به وسیله‌ی آنان دور دیگری از شورش‌گری و خشونت را در افغانستان به راه بی‌اندازد. یک راه دیگر این است که پاکستان به الگوی لبنان اصرار کند. در لبنان گروه حزب الله در مناطق جنوبی آن کشور در کنار دولت حکومت موازی دارد. بر مبنای این الگو، گروه طالبان به رغم این که در دولت ادغام می‌شود، شبه‌نظامیان خود را در مناطق مرزی با پاکستان حفظ می‌کند.

نمی‌توان نقش ایالات متحده را که حامی دولت افغانستان است، نادیده گرفت. امریکا در حال حاضر با طالبان مشغول گفتگو است. اگر این گفتگوها گسترده شود و در آن به تشکیل حکومت موقت توافق شود، نقش ایالات متحده در اجرایی کردن آن توافق خیلی مهم خواهد بود. در عراق پس از سال ۱۳۸۲ هم دیده شد که بازی‌گران خارجی نقش بسیار مهم در چگونگی تشکیل حکومت موقت و نوعیت آن داشتند. پس از حمله‌ی امریکا به عراق و سقوط صدام حسین، اداره‌ی امریکایی عراق به رهبری دیپلمات امریکایی پاول بریمر در بغداد روی کار آمد. بعداً لخصر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد برای عراق با مقام‌های امریکایی در آن کشور روی چگونگی تشکیل

حکومت موقت دچار اختلاف شد. اخضر براهیمی می‌خواست یک اداره‌ی موقت بی‌طرف متشکل از تکنوکرات‌های غیر جانب‌دار تشکیل شود و شمار وزیران آن هم بین ۱۲ تا ۱۵ نفر باشد. برعلاوه، رهبران حکومت موقت در انتخاباتی که برای روی کارآمدن یک حکومت انتخابی برگزار می‌شود، نامزد نباشند. اما ایالات متحده یک حکومت موقت مشارکتی می‌خواست که در آن همه گروه‌های سیاسی حضور داشته باشند. در نهایت دیده شد که مردم عراق هیچ نقشی در چگونگی تشکیل حکومت موقت نداشتند. ایاد علاوی که تکنوکرات نبود، در راس حکومت موقت قرار گرفت. علاوی صلاحیت نداشت تا وزیران کابینه‌اش را انتخاب کند در عوض برای او فهرستی داده شد که در آن برای هر وزارت خانه اسم سه نفر به عنوان نامزد وزیر درج بود. او باید از میان آن سه نفر یکی را برای هر وزارت‌خانه برمی‌گزید (Allawi 2007, 284).

چهارم، «طرف‌های درگیر هم دیگر را بپذیرند و اراده‌ی سیاسی لازم برای پذیرش هم‌دیگر داشته باشند. هم‌چنان حامیان خارجی گروه‌های درگیر به آنان فشار وارد کنند تا هم‌دیگر را بپذیرند» (Shain and Berat 1995, 65). همان طوری که قبلاً توضیح داده شد، حکومت افغانستان و دیگر نیروهای سیاسی، می‌خواهند که طالبان را به عنوان بخشی از دموکراسی نماینده‌گی قبول کنند. اما تا حال نشانه‌ای دیده نشده است که براساس آن مطمئن شویم که گروه طالبان هم دموکراسی نماینده‌گی را می‌پذیرند.

پنجم، «گروه‌های سیاسی و جناح‌های درگیر به رغم فاصله‌ای که به لحاظ فکری و سیاسی از هم‌دیگر دارند، روی یک چهره برای ریاست این اداره توافق کنند و بعد به تصمیم‌گیری و اعتبار سیاسی او احترام بگذارند» (Shain and Berat 1995, 65). یافتن یک شخص قابل قبول برای همه‌ی گروه‌های سیاسی و قومی افغانستان اگر ناممکن نباشد، بسیار دشوار است.

اگر توافق حل سیاسی با طالبان به گونه‌ای باشد که در آن همه طرف‌ها روی تشکیل یک حکومت موقت توافق کنند، اجرایی کردن این توافق در افغانستان با توجه به شرایطی که توضیح داده شد، بسیار دشوار است. روشن است وقتی یک گروه شورشی ایدیولوژیک درمیدان نبرد شکست نخورد، هرگز به راه‌های مثل شرکت در انتخابات، مشارکت قدرت با دولت، یا خودمختاری در برخی از مناطق راضی نخواهد شد. در چنین حالتی احتمال آن زیاد است که شورشیان تشکیل حکومت موقت را به عنوان راه ورود به دولت انتخاب کنند. بر اساس نظرات شاین و برات، توضیح داده شد که

در وضعیت کنونی افغانستان، شرایط برای تشکیل حکومت موقت مورد حمایت جامعه‌ی جهانی آن‌چنان که باید فراهم نیست. بسیاری از مصاحبه‌شونده‌گان هم در مورد کارایی و موثریت حکومت موقت در وضعیت کنونی افغانستان ابراز تردید می‌کنند. در شرایط کنونی بسیار ضروری است که همه مشروعیت نهاد دولت را بپذیرند و بکشند که نهادهای آن صدمه نبینند. مشروعیت دولت باید به هیچ وجه زیر سوال نرود. گروه‌های سیاسی نباید دولت را دور بزنند و هرکدام شان به صورت جداگانه یک کانال تماس با طالبان بکشایند. باید حامیان طالبان تضمین بدهند که این گروه را با یک دموکراسی نماینده‌گی آشتی می‌دهند و به یک توافق دموکراتیک راضی می‌سازند.

در وضعیتی که شرایط برای تشکیل یک حکومت موقت آماده نیست، اگر یک حکومت موقت روی کار بیاید، به جای این که ممد واقع شود، ویران‌کننده خواهند بود. تشکیل حکومت موقتی که در وضعیتی که زمینه‌های تشکیل آن فراهم نباشد، دستاوردهای ۱۸ سال اخیر از جمله حقوق و آزادی‌های فردی را به خطر می‌اندازد و خطر فروپاشی دولت را بیشتر می‌کند. تجربه‌ی تاریخی در افغانستان هم نشان می‌دهد که حکومت‌های موقت انقلابی، ایتلافی و حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال جواب نداده است. تشکیل این حکومت‌ها نتوانسته است که منازعه‌ی قدرت را مهار سازد. اشرف‌غنی بارها از پیشنهاد حکومت موقت توسط سازمان ملل متحد و فروپاشی دولت افغانستان در سال ۱۳۷۰ به عنوان تجربه‌ی ناکام یاد کرده است. فروپاشی نهاد دولت سبب جنگ‌های داخلی دهه‌ی هفتاد کابل شد.

در سی سال گذشته، انواع گوناگون حکومت موقت برای حل مشکل افغانستان پیشنهاد شد. در برخی از برهه‌ها هم حکومت موقت تشکیل شد، اما هیچ کدام موفق نبود. در افغانستان حکومت سرپرست متشکل از مقام‌های برحال، حکومت موقت ایتلافی و حکومت موقت انقلابی تجربه شده است. در اواخر دهه‌ی شصت خورشیدی، چهار طرح تشکیل حکومت موقت از طرف حکومت داکتر نجیب‌الله، مجاهدین و حامیان خارجی آنان پیشنهاد شد. تجربه پنجم حکومت موقت از دل نشست بن ۱۳۸۰ بیرون شد.

اولین طرح تشکیل حکومت موقت از سوی حکومت داکترنجیب‌الله در اواخر دهه‌ی شصت پیشنهاد شد. براساس این طرح باید یک حکومت موقت متشکل از مقام‌های برحال حکومت داکترنجیب و مجاهدین روی کار می‌آمد. داکتر نجیب حکومت‌های محلی و برخی از سمت‌های

نظامی در حکومت مرکزی را به مجاهدین پیشنهاد کرد. مجاهدین آن زمان مثل طالبان امروز، این طرح را رد کردند. وقتی این طرح رد شد، حکومت داکتر نجیب‌الله تلاش کرد که حکومت موقت به رهبری خودش همچون مدل نیکاراگوا به میان آورد. او مجلس موسسان را در جدی ۱۳۶۶ فراخواند تا قانون اساسی را تعدیل کند. حکومت داکتر نجیب برخی از کرسی‌های پارلمان را در انتخابات پارلمانی ۱۳۶۷ خالی گذاشت. در دلو ۱۳۶۷ گرباجف آخرین زمام‌دار اتحاد شوروی طرحی برای تشکیل حکومت موقت در افغانستان پیشنهاد کرد. در طرح گرباجف آمده بود که یک آتش‌بس سراسری برقرار شود، نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد به افغانستان بیایند و یک حکومت موقت ایتلافی تشکیل شود (Rubin 1995, 221).

ابتکار سوم، ایجاد حکومت موقت توسط مجاهدین در پاکستان در آستانه‌ی خروج نیروهای شوروی از افغانستان بود. وقتی شوروی‌ها بیرون می‌شدند، کشورهای حامی مجاهدین به رهبران آنان فشار آوردند تا یک حکومت موقت تشکیل دهند. در حوت ۱۳۶۷ شورای متشکل از نماینده‌گان هفت تنظیم جهادی سنی مذهب در پاکستان یک حکومت موقت تشکیل دادند. این حکومت، در واقع مصداق حکومت موقت انقلابی بود با این تفاوت که تشکیل دهنده‌گان آن، حکومت داکترنجیب را سرنگون نکرده بودند. زلمی خلیل‌زاد که حالا نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا برای صلح افغانستان است، در ۱۳۶۹ مقاله‌ای برای پژوهشکده‌ی رند و وزیر دفاع ایالات متحده در مورد دورنمای حکومت موقت مجاهدین نوشته بود. خلیل‌زاد در آن مقاله آورده است که به دلیل نبود هماهنگی و وحدت نظر بین رهبران تشکیل دهنده‌ی حکومت موقت مجاهدین، امتناع این رهبران از وسیع‌سازی قاعده‌ی سیاسی این حکومت و ناکامی تنظیم‌ها در شکست نظامی داکترنجیب، حکومت موقت مجاهدین ناکام است. به باور او رهبران حکومت موقت مجاهدین نمی‌خواهند که نماینده‌گان تنظیم‌های شیعه‌ی مستقر در ایران و اطرافیان شاه سابق که آن زمان در روم مستقر بود به این حکومت بپیوندند.

چهارمین طرح تشکیل یک حکومت موقت زیر نظر جامعه‌ی بین‌المللی بود. این حکومت به باور پیشنهاد کننده‌گان آن، باید از تکنوکرات‌های غیرجانب‌دار تشکیل می‌شد و ریاست آن را هم محمد ظاهر شاه پیشین به دوش می‌گرفت. اما در این طرح، به صورت روشن از سازمان ملل متحد خواسته نشده بود که چنین حکومتی را تشکیل دهد یا در برگزاری انتخابات کمک کند. تشکیل یک حکومت موقت زیر نظر جامعه‌ی جهانی در آن زمان بین شوروی و ایالات متحده مورد بحث قرار

گرفته بود. در سنبله ۱۳۶۸ شوروی و امریکا به این نتیجه رسیدند که برای یافتن حل سیاسی ضرور است که یک حکومت انتقالی در افغانستان روی کار بیاید. این دو قدرت بزرگ در آن زمان توافق کردند که افغانستان باید از طریق برگزاری یک انتخابات آزاد مثل کمبودیا صاحب یک حکومت مورد قبول مردم آن کشور شود. اما مسکو و واشنگتن روی کارشویه‌ی دوره‌ی انتقالی به توافق نرسیدند. ایالات متحده به استعفای نجیب تاکید داشت و می‌خواست او نقشی در دوره‌ی انتقالی نداشته باشد، اما اتحاد شوروی به تشکیل حکومت موقت متشکل از مقام‌های برحال اصرار داشت. امریکا و شوروی در جدی ۱۳۶۹ در اصول توافق کردند که یک حکومت موقت مورد حمایت سازمان ملل متحد در افغانستان روی کار بیاید، اما جناح تندرو لیننیست در حکومت اتحاد شوروی در آن زمان به تطبیق این طرح علاقه نشان نداد.

بلاخره، در سال ۱۳۸۰ در «نشست سازمان ملل در مورد افغانستان» در بن شرکت کننده‌گان به تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی توافق کردند. در نشست بن طرفداران شاه سابق، جبهه‌ی متحد، گروه پشاور و گروه قبرس شرکت کرده بودند. کرسی‌های حکومت موقت بین جبهه‌ی متحد ضد طالبان، گروه روم و گروه پشاور تقسیم شد. جناحی که از قبرس آمده بود و حکمتیار را نماینده‌گی می‌کردند از شرکت در حکومت موقت امتناع کردند. در موافقت‌نامه‌ی بن بسیار به وضوح آمده است که سازمان ملل متحد نقش مهم در حمایت از حکومت موقت دارد.

در سال‌های اخیر مخالفان سیاسی و چهره‌های نزدیک به گروه طالبان، طرح تشکیل حکومت موقت را پیشنهاد کرده اند. مخالفان سیاسی حکومت همیشه به این نکته پافشاری کرده اند که حکومت روی روند انتخابات ریاست جمهوری اعمال نفوذ می‌کند. آنان می‌گویند بهتر است که یک حکومت سرپرست زمام امور را به دست بگیرد تا انتخابات را بی‌طرفانه برگزار کند. جبهه‌ی ملی که در عقرب ۱۳۹۰ تشکیل شد، ادعا کرد که حکومت وقت مشروعیت ندارد. جبهه‌ی ملی در آن زمان می‌گفت که مطالبه‌ی محوری‌اش برگزاری یک انتخابات آزاد، عادلانه و رقابتی است. این جبهه هم چنان طرفدار تعدیل قانون اساسی و بدل شدن حکومت ریاستی به یک حکومت پارلمانی بود. جبهه‌ی متحد ملی از صلح با طالبان هم حمایت می‌کرد ولی جرگه‌ی سنتی را نمی‌پذیرفت. جبهه‌ی متحد ملی پیش از انتخابات ۱۳۹۳ ریاست جمهوری، خواستار تشکیل یک حکومت موقت شده بود. در پاسخ به بحران انتخاباتی ۱۳۹۳ یکی از پیشنهادها تشکیل حکومت سرپرست بود. از آن جایی

که قانون اساسی نمی‌توانست آن بحران را حل کند، طرح تشکیل حکومت موقت پیشنهاد شد (Rosenberg 2014). بی‌نظمی‌های انتخاب پارلمانی ۱۳۹۷ بار دیگر سبب شد که برخی از سیاستمداران مجدداً طرح تشکیل حکومت موقت را پیشنهاد کنند. به عنوان مثال ایتلاف بزرگ ملی افغانستان خواستار تشکیل حکومت سرپرست شد تا انتخابات ریاست جمهوری، آزاد و عادلانه برگزار شود. برخی از رهبران تاجیک در ایتلاف بزرگ ملی از جمله ضیا مسعود، اسماعیل خان و عظامحمد نور به صورت جداگانه پیشنهاد کردند که باید یک حکومت موقت روی کار بیاید و انتخابات آزاد، عادلانه و رقابتی برگزار کند. این سیاستمداران می‌گفتند که مجموع نهادهای دولتی باید در جای خود باقی بمانند و صرف رییس‌جمهوری و وزیران جای خود را به آدم‌های بی‌طرف بدهند تا حکومت سرپرست تشکیل شود و انتخابات عادلانه برگزار گردد. به طور مثال، در ۱۹ سنبله ۱۳۹۷ خبرگزاری ثنا به نقل از اسماعیل خان گزارش داد که اگر حکومت وحدت ملی نمی‌تواند انتخابات سالم برگزار کند و جلو تقلب را در انتخابات بگیرد، بهتر است که جامعه‌ی جهانی برای افغانستان یک حکومت موقت بسازد. عظامحمد نور هم باری گفت که اگر حکومت وحدت ملی نظام انتخاباتی را اصلاح نمی‌سازد و طرح‌های پیشنهادی برای اصلاح نظام انتخاباتی را عملی نمی‌سازد، او انتخابات را تحریم می‌کند و تشکیل حکومت موقت را تقاضا می‌کند (Radfar 2018). حامد کرزی در زمان حکومتش تشکیل حکومت موقت را رد کرده بود، اما حالا با تشکیل حکومت موقت مخالفت نمی‌کند. برخی از مصاحبه‌شونده‌گان می‌گویند که کرزی تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی را که خودش هم در آن سهم داشته باشد، رد نمی‌کند.

اما سیاستمدارانی مثل عطا محمدنور، اسماعیل خان و ضیا مسعود به روشنی نگفته‌اند که یک حکومت سرپرست غیر جانب‌دار متشکل از تکنوکرات‌های بی‌طرف را می‌خواهند یا یک حکومت موقت ایتلافی. نگرانی عمده‌ی سیاستمدارانی که نام بردم این است که در قانون اساسی موجود افغانستان راه‌حلی برای وضعیتی پیش‌بینی نشده است که رییس‌جمهور برحال میعاد قانونی کارش به پایان برسد، ولی نتواند انتخابات را به موقع برگزار کند. آنان هم‌چنان نگران‌اند که رییس‌جمهور برحال نمی‌خواهد انتخابات آزاد و عادلانه برگزار کند. قانون اساسی افغانستان در چهار حالت تعیین رییس‌جمهوری موقت نه تشکیل یک حکومت موقت را پیش‌بینی کرده است. بر مبنای ماده ۶۷ قانون اساسی، اگر رییس‌جمهور بمیرد، استعفا دهد، به درد بی‌درمان مبتلا شود یا عزل گردد، معاون اول رییس‌جمهوری، برای سه ماه به عنوان رییس موقت جمهوری زمام‌امور را به دست

می‌گیرد. رییس موقت جمهوری وظیفه دارد که انتخابات ریاست جمهوری را ظرف سه ماه برگزار کند. رییس موقت جمهوری نمی‌تواند، قانون اساسی را تعدیل کند، وزیران را اخراج کند، یا فراخوان برگزاری همه‌پرسی بدهد.

افزایش طرفداران حکومت موقت چه به عنوان برگزار کننده‌ی انتخابات و چه به عنوان کارشیوه‌ای برای توافق با طالبان و پایان جنگ نشان می‌دهد که اعتبار سیاسی رهبران حکومت وحدت ملی در مجموع کاهش یافته است. مخالفان سیاسی حکومت به این باور اند که حکومت در نقش یک گروه تنزل کرده است و نمی‌تواند تمام گروه‌های سیاسی و اجتماعی را نمایندگی کند. این طرز تفکر موضع آنانی را تقویت می‌کند که حکومت را به عنوان تنها مرجع مشروع مذاکره با طالبان به رسمیت نمی‌شناسند. این ذهنیت روز به روز قوت می‌گیرد که مذاکره برای پایان جنگ باید چهارجانبه باشد که در آن نمایندگان طالبان، نمایندگان حکومت، نمایندگان احزاب سیاسی و فعالان جامعه‌ی مدنی حضور داشته باشند.

وظایف حکومت موقت و طرز تشکیل آن

اگر حکومت موقت مورد قبول تمام گروه‌ها قرار گرفت، تشکیل این اداره به عنوان بخشی از روند صلح پذیرفته می‌شود. در طرح پژوهشکده‌ی رند زیر عنوان «توافقنامه‌ی حل جامع منازعه افغانستان»^{۲۸} نیز تشکیل حکومت موقت بخشی از توافق صلح با گروه طالبان پیش‌بینی شده است. این طرح فهرستی از وظایفی که باید حکومت موقت اجرا کند درج شده است، اما این طرح به روشنی نمی‌گوید که حکومت موقت به چه شیوه‌ای تشکیل شود و روی کار آید. طرفداران حکومت موقت که با آنان مصاحبه کرده‌ام سه روش را برای تشکیل حکومت موقت پیشنهاد کرده اند که آن را در این جا می‌آورم:

^{۲۸} در قوس ۱۳۹۷ یک سند ۴۹ صفحه‌ای زیر عنوان «موافقت‌نامه حل جامع منازعه‌ی افغانستان» که توسط اندیشکده رند در ایالات متحده امریکا ترتیب شده بود به دسترس عموم قرار گرفت. این سند شبیه نمونه اولیه یک موافقت‌نامه صلح است که موادی را در رابطه به چگونگی خروج نیروهای بین‌المللی، تعدیل قانون اساسی و ایجاد یک راه‌کار انتقالی همچون حکومت موقت طرح کرده است.

۱. گروه میانجی بی‌طرف: یک گروه از میانجی‌گران بی‌طرف متشکل از نماینده‌گان تمام حوزه‌ی فکری و سیاسی افغانستان تشکیل شود. همه‌ی گروه‌های درگیر مشروعیت آن را بپذیرند. گروه میانجی بی‌طرف به کمک متخصصان ملل متحد و همکاری سازمان کنفرانس اسلامی، یک حکومت موقت را روی کارآورد (فاروق اعظم، مصاحبه، ۸ قوس ۱۳۹۷).
 ۲. جرگه‌ی سنتی: در آغاز شماری از سیاست‌مداران طرح تشکیل حکومت موقت را بریزند و بعد جرگه‌ی سنتی برگزار شود و این طرح را تایید کند. طرح پس از تایید باید اجرایی شود (گل رحمن قاضی، مصاحبه، ۵ جدی ۱۳۹۷). باید تذکر بدهم که جرگه‌ی سنتی برخلاف مجلس موسسان که از راه دموکراتیک انتخاب می‌شود، مبنای دموکراتیک ندارد. جرگه سنتی اختراع سیاست‌مداران نامشروع بوده که همیشه از آن استفاده‌ی ابزاری کرده اند (see Hanafi 2004).
 ۳. یک نشست بین‌المللی: روش سومی برگزاری نشست بین‌المللی شبیه کنفرانس ۱۳۸۰ بن است. بر مبنای این پیشنهاد در این نشست باید ایالات متحده، حکومت افغانستان، طالبان، نماینده‌گان سازمان ملل متحد، کشورهای تضمین‌کننده‌ی توافق صلح، نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی و احزاب سیاسی افغانستان، نماینده‌گان بازمانده‌گان قربانیان جنگ و تلاش‌گران حقوق زن حضور داشته باشند.
- وقتی روی روش تشکیل حکومت موقت توافق شود، مساله‌ی بعدی ساختار این حکومت و ترکیب آن خواهد بود. حکومت موقتی که زیر نظر جامعه‌ی بین‌المللی ساخته می‌شود به دو نوع محتمل است. نوع اول آن به لحاظ سیاسی غیرجانبدار، غیرحزبی و فراجناحی است و تکنوکرات‌های بی‌طرف در راس آن قرار می‌گیرند. این نوع حکومت سرپرست باید تضمین‌کننده‌گان جهانی و منطقه‌ای داشته باشد. این حکومت در کنار این که غیرحزبی و غیرجانبدار است، بایستی مورد توافق همه‌ی گروه‌ها باشد. نوع دوم حکومت موقت زیر نظر جامعه‌ی جهانی، ترکیبی از عناصر بی‌طرف و نماینده‌گان گروه‌های سیاسی است. در این ترکیب هم تکنوکرات‌های بی‌طرف حضور دارند، هم نماینده‌گان گروه‌های سیاسی. رییس این نوع حکومت موقت یک چهره‌ی غیرحزبی و فراجناحی برگزیده می‌شود، اما وزارت‌خانه‌ها مثل حکومت موقت ایتلافی بین احزاب سیاسی تقسیم می‌گردد. رییس غیرحزبی و فراجناحی این نوع حکومت، علاوه بر این که غیر حزبی است، مورد قبول تمام

گروه‌ها می‌باشد. افراد تکنوکرات برای وزارت‌خانه‌های تخنیکی برگزیده می‌شوند. اگر روی تشکیل این نوع حکومت موقت در افغانستان توافق شود، طالبان هم باید به آن بپیوندند. در آن صورت این سوال‌ها به صورت جدی باید مطرح شود: در حکومت موقت مبنای مشارکت قدرت چیست؟ سهم طالبان در حکومت موقت چقدر خواهد بود؟ چه تعداد از حوزه‌های سیاسی داخل افغانستان در حکومت موقت سهم خواهند داشت؟ این سوال‌ها بازتاب دهنده‌ی دشواری‌ها و پیچیده‌گی‌های است که یک حکومت موقت در افغانستان با آن روبرو خواهد بود. این امر نشان دهنده‌ی آن است که اگر روی تشکیل یک حکومت موقت ایتلافی توافق هم شود و روی کارشویه‌ی ایجادش هم اجماع به میان بیاید، بازهم آن حکومت موقت، خیلی شکننده و بی‌ثبات خواهد بود. نباید ایالات متحده با تکرار اشتباه عراق، یک حکومت موقت را به افغانستان تحمیل کند.

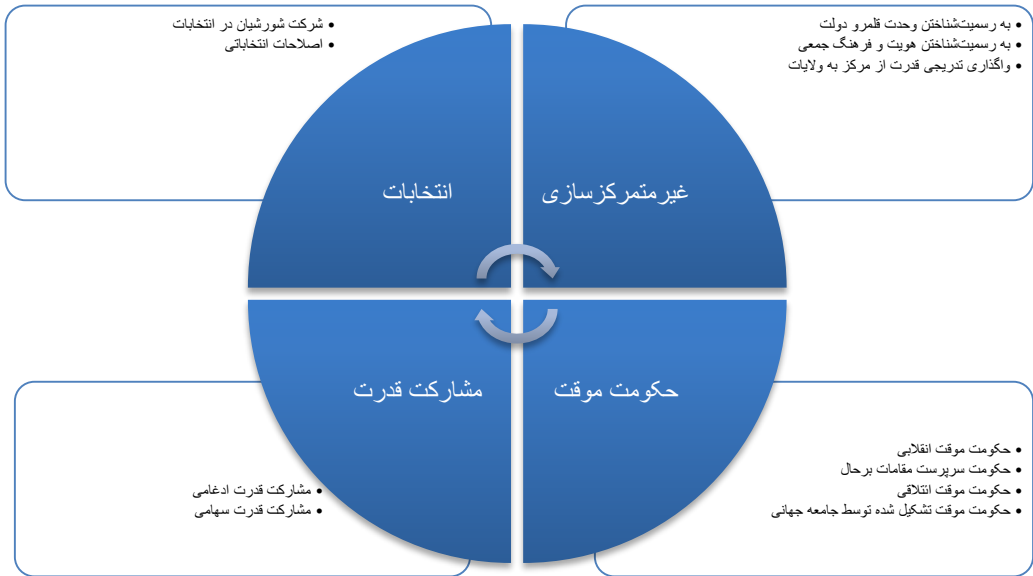
در طرح پژوهش‌کده رند^{۲۹} برای صلح افغانستان، تشکیل حکومت موقت با یک رییس و سه تا چهار معاون پیش‌بینی شده است. براساس این طرح، رییس حکومت موقت با معاونانش کابینه را ریاست خواهد کرد که باید حتماً پشتون، تاجیک، هزاره و اوزبیک باشند.

نکته مهمی که باید در نظر گرفته شود این است که اگر روی حکومت موقت توافق می‌شود، این حکومت زمینه‌ی گذار افغانستان به دموکراسی را فراهم کند. در توافق صلح باید درج شود که دموکراسی و انتخابات داور منازعه‌ی قدرت و معیار اصلی مشروعیت سیاسی است. تمام گروه‌ها باید بر این امر صحنه بگذارند. طرح صلح با طالبان در نهایت باید در بازسازی دولت ممد واقع شود، نه مضر. مردم افغانستان نشان داده اند که دموکراسی می‌خواهند. توافق صلح باید جلو برگشت افغانستان به جنگ‌های داخلی و یک حکومت خودکامه را بگیرد. حکومت موقت باید با دقت و هوشمندی تمام طراحی شود تا زمینه برای گذار به دموکراسی فراهم شود. از نظر شاین و برات حکومت موقت این وظایف و مسؤولیت‌ها را به دوش دارد (Shain and Berat 1995, 68):

۱. تمام گروه‌ها باید خلع سلاح شود
۲. هیچ گروهی باید از روند صلح کنار گذاشته نشود، مگر گروه‌های که نمی‌خواهند خلع سلاح شوند
۳. حکومت موقت باید جدول زمانی منطقی برای انتخابات اعلام کند. دوره‌ی کاری حکومت موقت باید بیش از ۱۸ ماه طول نکشد و در این مدت زمینه برای برگشت پناهنده‌گان فراهم شود.
۴. انتخابات باید زیر نظر سازمان ملل متحد برگزار شود.
۵. پس از برگزاری انتخابات، طرح یک قانون اساسی جدید باید نوشته شود.
۶. تا زمان برقراری ثبات باید حمایت بین‌المللی از حکومت موقت و حکومت پس از آن ادامه یابد.
۷. برای جلوگیری از سلطه‌ی یک حوزه‌ی سیاسی بر روند تسوید و تصویب قانون اساسی باید فیصله شود که این قانون با رای تایید دو سوم رای دهنده‌گان یا دو سوم رای اعضای مجلس موسسان تصویب می‌شود.

مسیر پیش‌رو

در فرجام می‌خواهم تذکر دهم که چهار شکل حل سیاسی توضیح داده شده، لزوماً جدا از هم نیستند. در جاها و بسترهای مختلف، این چهار شکل حل سیاسی می‌توانند به توالی و ترتیب مختلف با هم مرتبط باشند. ترتیب تقدم و تاخر این‌ها بستگی به توافق طرفین دارد. در برخی جاها شاید توافق پایان جنگ ترکیبی از هر چهار شکل باشد. همچنین حل سیاسی می‌تواند از شرکت شورشیان در انتخابات آغاز و با اصلاحات انتخاباتی و واگذاری تدریجی قدرت از مرکز به ولایات ادامه یابد. در یک جای دیگر شاید طرف‌های جنگ به تشکیل یک حکومت موقت و بعد برگزاری انتخابات و تعدیل قانون اساسی توافق کنند. بعید نیست که در یک جایی طرف‌های درگیر هم به مشارکت قدرت در مرکز توافق کنند و هم به دادن خودمختاری به برخی از مناطق.



شکل ۳. اشکال مختلف ترتیبات نهادی برای حل سیاسی یک منازعه

با وجودی که خوش‌بینی‌ها برای یافتن یک حل سیاسی برای جنگ افغانستان بیشتر شده است، اما روشن نیست که این حل سیاسی به چه شکلی تحقق خواهد یافت. چیزی که خیلی مهم است این است که هر نوع راه حلی که به آن توافق می‌شود، نباید به میزان شکننده‌گی دولت بی‌افزاید. روند صلح و حل سیاسی باید به تقویت‌بخشی بیشتر دولت بی‌انجامد. همان طوری که توضیح دادیم، شرایط برای تشکیل حکومت موقت فراهم نیست، بنا براین بهترین راه تضمین تداوم دولت، انتخابات و حل بحران قانون اساسی است.

پیمان صلح به حیث قرارداد دموکراسی سازی و کشورداری

در بخش قبلی اشکال گوناگون یک حل سیاسی برای پایان جنگ را توضیح دادم. حل سیاسی به شکل موافقت شورشیان به شرکت در انتخابات، غیرمتمرکزسازی قدرت، مشارکت قدرت میان شورشیان و دولت و تشکیل یک حکومت موقت، تحقق می‌یابد. توضیح دادیم که توافق صلح و شکل تحقق عینی و ترتیبات نهادی آن باید به تقویت بخشی نهادهای دولتی و موفقیت بیشتر روند دموکراسی سازی منجر شود. توافق صلح با طالبان باید روندی را بیشتر تقویت کند که پس از نشست بن ۱۳۸۰ آغاز شد. داکتر زلمی خلیل‌زاد پیش از انتخابات ۱۳۹۳ گفته بود که روندی که پس از نشست بن آغاز شد باید ادامه یابد، اما در کنار آن به اصلاحات اساسی نیز نیاز است. به گفته‌ی خلیل‌زاد

به فکر من چالش دوره آینده این است که یک بیلاس بین دوام و اصلاح به وجود بیاید. برای پیش‌رفتن، به یک مخلوط از این دو چیز نیاز است. افغانستان به انقلاب ضرورت ندارد که همه چیز از اول آغاز شود و یا نظام از بین برده شود و دوباره کار شروع شود. در شرایطی که افغانستان قرار دارد و خطرهایی که علیه این کشور در حال ساخته شدن است، به یک پروگرام ملی و یک تیم ملی و یک اجماع ملی ضرورت است. به نظر من، این اجماع ملی دو جنبه را باید در بر داشته باشد: اول بیلاس برای دوام و دوم، اصلاح. (خلیل‌زاد ۱۳۹۱)

برای این که روند ایجاد توازن میان تدوام و اصلاحات موفق شود، باید موافقت‌نامه‌ی بن را بررسی کنیم و درس‌های لازم را از آن بیاموزیم تا در توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان مرتکب اشتباه نشویم. در این بخش به بررسی موافقت‌نامه‌ی بن و درس‌های که باید از آن گرفت می‌پردازیم.

دموکراسی‌سازی پس از جنگ

نظم سیاسی موجود افغانستان در نشست بن ۱۳۸۰ مورد توافق قرار گرفت و پس از آن در قانون اساسی ۱۳۸۳ درج شد. توافق‌نامه‌ی بن در واقع یک قرارداد اجتماعی جدید بود که روابط شهروندان افغانستان را با دولت تعریف کرد. این موافقت‌نامه‌ی نقشه‌ی راه برقراری ثبات در افغانستان پس از جنگ بود. در این موافقت‌نامه، تشکیل حکومت موقت، تسوید و تصویب قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی پیش‌بینی شده بود.

موافقت‌نامه‌ی بن اساس روندی را گذاشت که «دموکراسی‌سازی پس از جنگ» خوانده می‌شود. به باور وانت‌چیکون، برخلاف نظریه‌پردازی‌های کلاسیک که می‌گفتند روند دموکراسی‌سازی در کشورهای که تازه از جنگ داخلی خلاص شده است، راه نمی‌افتد، تجربه‌های کشورهای افریقایی و امریکایی از جمله گواتیمالا، موزمبیق، السلوادور و نیکاراگو نشان داد که روند دموکراسی‌سازی در کشورهای که تازه از جنگ داخلی خلاص شده اند، راه افتاده می‌تواند. وانت‌چیکون ویژگی‌های دموکراسی‌سازی در کشورهای پساجنگ را شناسایی کرده است. او می‌نویسد که در کشورهای که تازه از جنگ داخلی نجات می‌یابد، مساله‌ی اصلی و اساسی این است که چگونه نظم سیاسی را هرچه زودتر برقرار کنند. به نوشته‌ی او در این کشورها، مساله‌ی اصلی حساب‌دهی شفاف حکومت و نماینده‌گی واقعی نیست، بلکه ایجاد نظم سیاسی و ثبات است. در کشورهای پس از جنگ هدف اصلی روند دموکراسی‌سازی برقراری مجدد نظم و ثبات و جلوگیری از برگشت مجدد نخبه‌گان سیاسی به میدان جنگ است. گذار از یک رژیم اقتدار به یک دموکراسی نماینده‌گی یک چیز است و گذار از جنگ داخلی به دموکراسی چیز دیگر. در کشورهای جنگ‌زده جامعه‌ی مدنی خیلی ضعیف است و به همین دلیل است که دموکراسی در این کشورها، حاصل توافق پایان جنگ است، نه مبارزه‌ی جنبش‌های اجتماعی برای اهداف دمکراتیک. دموکراسی‌سازی در یک کشور جنگ‌زده، به منظور ختم جنگ و پایان خشونت سیاسی راه می‌افتد. در این کشورها، تلاش می‌شود تا گروه‌های جنگی خلع سلاح و در جامعه ادغام شوند و از انتخابات هم به عنوان یک ابزار برای تحکیم نظم و ثبات استفاده می‌شود. گذار از یک رژیم خودکامه به دموکراسی در واقع گذار به مدل مدیسونی، جان لاک و هملتون دموکراسی است. اما گذار از یک جنگ داخلی به دموکراسی، بیشتر به مفهوم برقراری نظم و قانون به معنای هابزی آن است. دموکراسی پس از جنگ داخلی در واقع یک دموکراسی حداقلی است که به منظور تامین نظم از آن استفاده می‌شود. (Wantchekon 2004)

مدل دموکراسی پس از جنگ داخلی، بر مبنای نظریه‌ی انتخاب عقلانی به میان آمده است. در این نظریه رهبران، نیروهای سیاسی و تمام بازی‌گران کنش‌گران عاقلی فرض می‌شوند که برای کسب سود بیشتر در تقابل قرار دارند و اگر دموکراسی حداقلی پس از جنگ، به گونه‌ای طراحی شود که سود بیشتری را نسبت به جنگ، به بازی‌گران پیش‌کش کند، احتمال حفظ نظم و ثبات بالا می‌رود. روشن است که وقتی صلح تامین شود، کمک‌های خارجی، سرمایه‌گذاری و استقلال مالی افراد و گروه‌ها بیشتر می‌شود و بر مبنای تیوری انتخاب عقلانی، همه صلح را بر جنگ ترجیح می‌دهند.

با آن که وانت‌چیکون در نظریه‌اش به افغانستان نپرداخته است، اما می‌توان بسیار به روشنی به این نتیجه رسید که موافقت‌نامه‌ی بن هم توافق برای پایان جنگ بود و هم نقشه‌ی راهی برای دموکراسی‌سازی. موافقت‌نامه‌ی بن در نقش یک قرارداد اجتماعی میان گروه‌های درگیر جنگ قرار گرفت و به آنان فرصت تعامل مسالمت‌آمیز داد. باید توجه داشته باشیم که جنگ داخلی افغانستان ویژگی‌های خودش را داشت. در جنگ دهه‌ی نود افغانستان ایتلافی از گروه‌های سیاسی و قومی به رهبری برهان الدین ربانی زیر چتر جبهه‌ی متحد ملی برای نجات افغانستان، علیه حکومت طالبان می‌جنگیدند. واقعیت این است که در آن زمان جنگ به مرحله‌ی بن‌بست آشکار نظامی نرسید بود، تا طرف‌های درگیر به حل سیاسی از راه گفتگو بی‌اندیشند. در آن زمان طالبان در جنگ دست بالا داشتند و توسط مافیای مواد مخدر و بازی‌گران خارجی از جمله پاکستان حمایت می‌شدند (Bhatty and Hoffman 2001). آن‌چه که موازنه‌ی جنگ را به ضرر طالبان تغییر داد مداخله‌ی نظامی ایالات متحده بود.

از موافقت‌نامه‌ی بن به عنوان نمونه‌ی موفق یک قرارداد پایان جنگ در تاریخ افغانستان یاد می‌شود. اما این موافقت‌نامه به صورت جدی مورد انتقاد نیز قرار گرفته است. موافقت‌نامه‌ی بن برای تشکیل یک حکومت مشارکتی دارای پایه‌های وسیع سیاسی در افغانستان امضا شد. برای درک بهتر موافقت‌نامه‌ی بن نیاز است که مذاکرات بن، موقف هیأت‌های مذاکره‌کننده و چانه‌زنی‌های آنان را از نظر بگذرانیم. به گفته زلمی خلیل‌زاد روح قانون اساسی سال ۱۳۴۳ مبنای تصمیم‌گیری در نشست بن قرار گرفت. براساس حکم قانون اساسی سال ۱۳۴۳ شاه وظیفه داشت تا شخصی را به عنوان نخست‌وزیر برگزیند و برای دریافت رای اعتماد به پارلمان معرفی کند. پارلمان وقت صلاحیت داشت

تا نامزد شاه برای نخست‌وزیری را بپذیرد یا رد کند. همین روش در نشست بن به یک نحو دیگر مورد توافق قرار گرفت. بر همین مبنا بود که برای گروه روم که در آن زمان از ظاهرشاه نماینده‌گی می‌کرد صلاحیت داده شد تا رییس حکومت موقت را برگزیند و به سه گروه دیگری که در نشست بن شرکت داشتند نیز اختیار تایید یا رد آن شخصی که گروه روم برمی‌گزیند واگذار شد (خلیل‌زاد ۱۳۹۱). این سخنان خلیل‌زاد نشان می‌دهد که به نحوی یک حکومت پارلمانی در نشست بن به طور غیرمستقیم مورد توافق طرف‌ها قرار گرفته بود. روح موافقت‌نامه‌ای که در بن مورد توافق قرار گرفت یک حکومت پارلمانی را ایجاب می‌کرد. اما برخلاف در تطبیق موافقت‌نامه‌ی بن و در ادامه‌ی روند دموکراسی‌سازی، حکومت پارلمانی مورد تایید قرار نگرفت و یک حکومت ریاستی روی کار آمد. در حال حاضر حوزه‌های فکری و سیاسی مختلف، هر کدام از زاویه‌ی دید خود به موافقت‌نامه‌ی بن نگاه می‌کنند. یک دید این است که موافقت‌نامه‌ی بن به هر حال سنگ بنای روند دمکراتیزاسیون را گذاشت. اما شماری دیگر به این باور اند که روندی که پس از نشست بن، آغاز شد نواقص و خلاهای دارد که باید به جبران آن پرداخت. در سطرهای بعدی درس‌های را که باید از نشست بن گرفت توضیح می‌دهم تا اشتباه‌های آن نشست در توافق صلح آینده با طالبان تکرار نشود.

درس‌های از موافقت‌نامه‌ی صلح بن

یکی از خلاهای عمده‌ی نشست بن عدم حضور برخی از نیروهای سیاسی بسیار کلیدی در آن نشست بود. هفت سال پس از برگزاری نشست بن لخصر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد در آن کنفرانس و از طراحان موافقت‌نامه‌ی بن گفت «موافقت‌نامه‌ی بن با عجله امضا شد. کسانی که آن را امضا کردند از تمام حوزه‌های سیاسی مهم افغانستان نماینده‌گی نمی‌کردند. نماینده‌گان برخی از حوزه‌ها سیاسی از نشست غایب بودند و در این نشست بسیاری از موضوعات مهم سیاسی در نظر گرفته نشد» (Brahimi 2008b). در امضای موافقت‌نامه‌ی صلح با طالبان باید عجله نشود و همه‌ی نیروهای سیاسی کلیدی در روند گفتگو و تفاهم با آنان حضور داشته باشند.

نقص دوم نشست بن این بود که حکومت وقت را دور زد. در آن زمان حکومت برهان‌الدین ربانی که کرسی افغانستان در سازمان ملل متحد را در اختیار داشت نمی‌خواست که موافقت‌نامه‌ی بن را بپذیرد. او می‌گفت که این توافق‌نامه باید در داخل افغانستان امضا شود. ربانی به محمدیونس

قانونی هدایت بود که در نشست بن روی هیچ چیزی موافقه نکند. او به این باور بود که نشستی که در آن روی صلح و دولت‌سازی در افغانستان توافق می‌شود، باید در کابل به سرپرستی حکومت برگزار شود. در وضعیت کنونی حکومت افغانستان نباید دور زده شود. نباید حکومت افغانستان در حد یک گروه تنزل داده شود.

نقص سوم نشست بن این بود که در آن نماینده‌گان واقعی جامعه‌ی مدنی افغانستان شرکت نداشتند. لخصر براهیمی در سخنان پایانی‌اش در نشست بن گفت که جامعه‌ی مدنی افغانستان هم در این نشست نماینده‌گان خودش را دارد (Brahimi 2001a). ولی روشن بود که حضور آنانی که به عنوان نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی افغانستان به نشست بن رفته بودند، بسیار نمادین و بیشتر نمایشی بود (Schirch 2011: 10; Gossman 2018: 123). نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی در نشست بن، در تصمیم‌گیری هیچ نقشی نداشتند. به آنان اجازه داده نشد تا در جلساتی که تصمیم گرفته می‌شد، شرکت کنند و چانه بزنند. در نشست بن به حقوق بشر، عدالت فراجنگی/انتقالی و خلع سلاح گروه‌های مسلح غیر مسوول به صورت جدی و روشن پرداخته نشد و آن طوری که لازم بود در موافقت‌نامه‌ی بن بازتاب نیافت. این امر معلول نبود نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی در جلسات تصمیم‌گیری نشست بن بود. در نتیجه جنگ‌سالاران در سال‌های پس از نشست بن، بیشتر تقویت شدند. توافق سیاسی با طالبان نباید در غیاب نماینده‌گان جامعه‌ی مدنی صورت بگیرد. از طرف دیگر در توافق سیاسی با طالبان باید بحث عدالت انتقالی و موضوع خلع سلاح جدا اهمیت داده شود.

انتقاد چهارم که به موافقت‌نامه‌ی بن صورت می‌گیرد از این منظر است که در این موافقت‌نامه به تحولات بنیادی سیاسی و اجتماعی‌ای که در جریان جنگ با شوروی و مقاومت علیه طالبان در افغانستان اتفاق افتاده بود، پاسخ درخور داده نشد. نحوه‌ی گزینش رییس حکومت موقت و چارچوب سیاسی‌ای که در نشست بن مورد توافق قرار گرفت، پاسخ‌های مناسب به این تحولات بنیادی نبودند (احمد ولی مسعود، مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷). در توافق سیاسی با طالبان باید از این خطا درس گرفته شود. در توافق پایان جنگ با طالبان باید تحولات ۱۸ سال اخیر که سبب شکل‌گیری هنجاری‌های دمکراتیک، تغییرات نسلی و انتقال مسالمت‌آمیز قدرت شده است به گونه‌ای بازتاب بیاید که موجب تقویت این دستاوردها گردد.

نقص پنجمی که برای نشست بن می‌تراشند این است که در آن نشست گروه طالبان حضور نداشتند، یا حداقل نماینده‌گان این گروه به آن نشست دعوت نشدند. یک عده به این باور اند که اگر نماینده‌گان گروه طالبان در نشست بن حضور می‌داشتند، این گروه به موافقت‌نامه‌ی بن پایبند می‌بود و مشکلی پیش نمی‌آمد. از نظر براهیمی نبود طالبان در نشست بن، بزرگ‌ترین خلای این نشست بود. براهیمی در مصاحبه‌ای با رادیو آزادی در سال ۱۳۸۷ گفت: «طالبان در نشست بن حضور نداشتند و حتا اگر ما از آنان می‌خواستیم که در این نشست بیایند، نمی‌آمدند. ما در نشست کسانی را که از جنوب نماینده‌گی کرده بتوانند کم داشتیم. می‌خواهم واضح بگویم که ما در نشست بن واقعا نماینده‌گان جنوب را نداشتیم و گروه‌های سیاسی مدعی نماینده‌گی از جنوب، نیروهای بودند که در تبعید به سر می‌بردند.» (Brahimi 2008a) از گفتگوهای که برای امضای توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان صورت خواهد گرفت، نباید هیچ گروهی بیرون بماند. اگر یک گروه از این روند بیرون بماند، آن گروه به مخرب روند صلح بدل خواهد شد.

انتقاد ششم که بر نشست بن وارد شده است این است که در آن همه‌ی گروه‌های قومی افغانستان به اندازه‌ی شعاع وجودی شان نماینده نداشتند. لخصر براهیمی نماینده‌ی ویژه‌ی سازمان ملل متحد پس از امضای موافقت‌نامه‌ی بن در یک نشست خبری گفت: «هیچ گروه قومی راضی نیست. همه‌ی گروه‌های قومی افغانستان فکر می‌کنند که شمار شان بیشتر از آن چیزی است که عده‌ای تخمین می‌زنند. به همین دلیل مردم افغانستان از سازمان ملل متحد می‌خواهند در کشور شان سرشماری انجام دهد.» (Brahimi 2001b) بحث ورود و خروج گروه‌های قومی از روند صلح و فرآیند دولت‌سازی این سوال را برجسته می‌سازد که مرزهای واقعی میان گروه‌های قومی کدام‌ها است؟ یک گروه قومی را بر مبنای چه معیارهای می‌توانیم در یک کشور معین تعریف کنیم؟ آنانی که طرفدار سلطه‌ی قومی هستند گروه‌های انسانی را واحدهای جدا از هم می‌دانند، در حالی مردم عام خودشان را تا این حد از هم جدا نمی‌دانند.

طبقه‌بندی قومی مردم افغانستان توسط انسان‌شناس‌های قرن بیستمی بر مبنای معیارهای صورت گرفت که از جوامع دیگر اقتباس شده بود. بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان بر مبنای فکتورهای قومی تقلیل‌گرایی آشکار است. این نوع بررسی عوامل پیچیده‌ی دیگر را که ساختار اجتماعی را می‌سازد نادیده می‌گیرد. واقعیت این است که در افغانستان هم مثل کشورهای دیگر،

هویت تک‌ساحتی نیست. قوم صرف یک ساحت هویتی است. ساختار اجتماعی در افغانستان خیلی پیچیده و ناهمگون است. این امر سبب شده است که هویت ساحت‌های گوناگونی بیاید و گستره‌ی مفهومی قوم به اندازه‌ای نیست که بتواند تمام ساحت‌های آن را پوشش دهد. محل‌گرایی، حامی‌پروری، تعلقات عشیره‌ای، قبایلی و مذهبی ساحت‌های هویتی گوناگون است (Schetter 2005). زیرمجموعه‌ی مذهب هم مسایل دیگر است. تصوف، اسلام سیاسی و حتا روابط خانواده‌گی هم در افغانستان در تعیین چارچوب رفتار اجتماعی و هویت سیاسی آدم‌ها تاثیرگذار است. واقعیت این است که مشکلات قومی و عشیره‌ای صرف یکی از عوامل جنگ افغانستان است. منازعه‌ی قدرت و جنگ افغانستان تک‌عاملی نیست. اما با وجود آن هم عامل قوم سبب شده است که سیاست‌مداران خودشان را به یک گروه قومی منسوب بدانند. برخی از سیاست‌مداران حتا بدون این که خود بخواهند خویشان را به یکی از گروه‌های قومی منسوب می‌کنند.

نشست بن رویداد تاریخی‌ای بود که در آن برای اولین بار قوم و تعلق قومی به عنصر مهم و خیلی مرتبط در سیاست و مشارکت قدرت ارتقا کرد. در این نشست قوم زیربنای سیاست و مشارکت قدرت در افغانستان شناخته شد. منطقی که پشتوانه‌ی این امر بود، این بود که جنگ‌های قبل از ۱۳۸۰ در افغانستان، در واقع جنگ‌های قومی بود. بر مبنای همین برداشت بود که نظم سیاسی پس از بن نوعی از مشارکت قدرت را بین اقوام مختلف به وجود آورد. معیار اعلام ناشده‌ی قومی برای مشارکت قدرت پس از نشست بن، سبب شد که شماری از سیاست‌مداران چیزی از کیک قدرت نصیب شان نشود. مثلاً عبدالستار سیرت اوزبیک که در یک مرحله‌ای از نشست بن به عنوان رییس حکومت موقت برگزیده شده بود در مرحله‌ی نهایی به دلیل این که اوزبیک بود حذف شد تا یک شهروند پشتون ریاست حکومت موقت را به دست بگیرد. به همین دلیل بود که سناتور دانا رورا باکر آن را نشست شخصیت محور لقب داده بود (Hughes 2010).

در مرحله‌ی تطبیق موافقت‌نامه‌ی بن و پس از آن عیب‌ها و نواقص دولت‌سازی و دموکراسی‌سازی در افغانستان آشکار شد. این نواقص و عیب‌ها منجر به بی‌اعتمادی عمومی به نهادهای دولتی شد. ناتوانی حکومت در خدمات‌رسانی به شهروندان به دلیل نبود ظرفیت‌های لازم، ناکامی دستگاه قضایی در اجرای عدالت و برگزار نشدن انتخابات‌های شفاف و خالی از تقلب، اعتماد مردم عام و نخبه‌گان جامعه را به نهادهای دموکراتیک کاهش داد. پس از ۱۳۸۰ هم شاهد

بحران‌های گوناگون بودیم. بحران مشارکت، بحران قانون اساسی، بحران مشروعیت و روشن نبودن این که چه کسانی از کدام بخش جامعه نماینده‌گی می‌کنند، هر گاهی ظاهر می‌شود. مایکل سمپل این وضعیت را «شکست قرارداد اجتماعی» تعبیر کرده است (Semple 2018: 49). کارل دویچ این وضعیت را شکست جامعه امنیتی تعریف می‌کند. ابراهیم افصح و الکساندر هلالگه با مطالعه نشست بن و اثرات آن به این عقیده اند که افغانستان به بازسازی جامعه امنیتی نیاز دارد. بحران‌های را که سبب فروپاشی چارچوب‌های ثبات سیاسی در افغانستان می‌شوند عبارت اند از:

۱. بحران قانون اساسی: قانون اساسی ۱۳۸۴ نتوانسته است نقش یک داور غیرجانبدار را میان سیاستمداران و نهادها بازی کند. قانون اساسی در ۱۷ سال گذشته نتوانست تضاد منافع نهادهای گوناگون حکومتی را حل کند. نبود دادگاه قانون اساسی که بتواند از تطبیق قانون اساسی نظارت کند نیز به حاکمیت قانون صدمه زد و به بحران قانون اساسی عمق و پهنا داد. (ICG 2012, 35)

۲. بحران مشروعیت: بارنت روبین افغانستان شناس امریکایی به این باور است که نشست بن مشکل «مشروعیت دوگانه» را بازآفرینی کرد. روبین به وضوح به تضاد روند دولت‌سازی جامعه‌ی جهانی اشاره می‌کند. او می‌گوید یکی از اهداف روند دولت‌سازی حساب‌ده کردن رهبری سیاسی جامعه است، اما اقدامات جامعه‌ی جهانی در عین زمان همین روند را صدمه می‌زد. او می‌نویسد:

روند دولت‌سازی مشروعیت خودش را از قطع‌نامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل متحد و موافقت‌نامه‌ی سیاسی بن که زیر نظر سازمان ملل متحد به دست آمد می‌گیرد. موافقت‌نامه‌ی بن در واقع نقشه‌ی راهی است که بر مبنای آن باید مشروعیت حکومت موقت افزایش یابد و پس از آن یک حکومت منتخب مبتنی بر قانون اساسی به میان آید و کل این روند به حمایت جامعه‌ی جهانی انجام شود. سازمان ملل متحد، کشورهای که در افغانستان سرباز داشتند، کشورهای کمک کننده و در مجموع جامعه‌ی جهانی تلاش کردند که این روند را به گونه‌ای حمایت کنند که با معیارهای جهانی حقوق بشر و منافع کلیدی کشورهای خارجی در تضاد نباشد (Rubin 2006, 179-180).

۳. بحران همه شمول نبودن نظم سیاسی پس از بن: دموکراسی را نظامی توصیف می‌کنند که گروه‌های سیاسی و اجتماعی را در سیاست و حکومت جامعه دخیل می‌سازد. ولی دموکراسی لیبرال توانایی پذیرش و هم‌زیستی با فرهنگ‌های گوناگون را ندارد. لیبرال

دموکراسی با گوناگونی فرهنگ‌ها مشکل دارد. مشکل اصلی این است که گروه‌های قومی مختلف که آرمان‌های سیاسی گوناگون دارند، چگونه در سیاست کشور صاحب نقش برابر شوند و در تصمیم‌گیری‌های بزرگ ملی دخیل باشند؟ تحقق عملی این امر خیلی مشکل است.

۴. بحران توزیع قدرت: نه تنها طالبان که دیگر نیروهای سیاسی هم انتقاد جدی بر ساختار دولت دارند و می‌گویند که سهم لازم را از قدرت به دست نیاورده‌اند. بیشتر ناراضی‌های سیاسی و اجتماعی در مورد توزیع قدرت، ناشی از ساختار حکومت ریاستی است. در حکومت ریاستی افغانستان قدرت در دستان رییس‌جمهوری متمرکز است. نیروهای سیاسی گوناگون بارها ناراضی‌هایشان را از نحوه‌ی مشارکت قدرت در سیستم موجود ابراز کرده‌اند. تا حال سه طرح برای تقسیم مجدد قدرت از سوی حوزه‌های سیاسی گوناگون مطرح شده است. طرح نامتمرکزسازی نظام و ایجاد توازن قدرت میان مرکز و ولایات، طرح تشکیل نظام پارلمانی و طرح نظام انتخاباتی تناسبی. (Nishat, Irfani and Mohammadi 2017)

جناح‌های مختلف دیدگاه‌های متضاد در مورد توزیع قدرت و نظام سیاسی پسا ۱۳۸۰ دارد. ناسیونالیست‌های قومی و آنانی که به اکثریت قومی باور دارند، به این عقیده هستند که جناح آنان در نشست بن خیلی انعطاف نشان داد تا برای دیگر گروه‌های قومی فضا بدهد. برعکس کثرت‌گرایان فرهنگی به این عقیده‌اند که پس از نشست بن یک نظام سیاسی کمتر مشارکتی با یک حکومت ریاستی ایجاد شد و این امر سبب شد که برخی از نیروهای سیاسی بخشی از نظام نشوند. گروه‌های جهادی که در دهه‌ی شصت با شوروی جنگیده بودند نیز تصور می‌کنند که به حاشیه کشیده شده‌اند. لیبرال‌ها به این عقیده‌اند که نظم پس از بن «تیکه‌داران قومی و سیاسی» را تقویت کرد و مردم را در گرو آنان قرارداد. گروه‌های قومی و سیاسی در مورد نمایندگی سیاسی و نظم سیاسی‌ای که افغانستان پس از نشست بن تجربه کرد، اختلاف نظر دارند. این اختلاف نظر سبب شده است که تردیدهای جدی در مورد نظم پس از بن و این که چه کسانی از کدام بخش جامعه نمایندگی می‌کنند به وجود بیاید. این تردیدها و اختلاف نظرها جامعه را چند قطبی ساخته و حتا سد راه گفتگوی سازنده شده است. به همین دلیل است که احمد ولی مسعود (مصاحبه، ۱۲ قوس ۱۳۹۷) می‌گوید:

صلح پایدار به توزیع عادلانه‌ی قدرت بستگی دارد. در نظم سیاسی موجود احتمال شکل‌گیری یک صلح پایدار بسیار کم است. داشتن یک دولت ملی گام اول برای رسیدن به صلح است. نیروهای سیاسی‌ای که قانون اساسی افغانستان را قبول دارند، باید نظام سیاسی را به گونه‌ای شکل دهند که همه‌ی گروه‌های قومی خودشان را بخشی از آن بدانند. حاکمیت کنونی نمی‌خواهد حتا حرف نیروهای سیاسی‌ای را که قانون اساسی را قبول دارند، بشنود، سوال این است که این حاکمیت چگونه با طالبان که قانون اساسی را نمی‌پذیرند، به صلح می‌رسد؟

تحولات پس از نشست بن و نواقصی روندی که با این نشست کلید خورد، ضرورت اصلاح نظام انتخاباتی، ساختار حکومت و تعدیل قانون اساسی را برجسته می‌سازد. باید نظام انتخاباتی اصلاح شود، قانون اساسی تعدیل گردد و حکومت ریاستی به گونه‌ای تغییر کند که زمینه‌ی توزیع بیشتر قدرت فراهم شود. هم‌چنان افغانستان به یک حل سیاسی ضرورت دارد. برای گذار از وضع موجود پیشنهادهای متعدد مطرح شده است. عده‌ای پیشنهاد برگزاری مجلس موسسان برای تعدیل قانون اساسی را داده‌اند تا چارچوب جدید برای یک قرارداد اجتماعی قابل قبول به وجود آید. عده‌ی دیگر پیشنهاد کرده‌اند که باید یک حکومت سرپرست روی کار آید و بعد به مشکل مشارکت قدرت و تعدیل قانون اساسی رسیده‌گی صورت بگیرد. با توجه این خواست‌های مختلف می‌توانیم کل نیروهای سیاسی را به سه دسته تقسیم کنیم

۱. طرفداران وضع موجود
۲. اصلاح‌طلبان: اصلاح نظم سیاسی موجود از طریق مشارکت در انتخابات
۳. تجدید نظرطلب‌ها: ابطال قانون اساسی و شکل‌گیری نظم سیاسی و قانون اساسی جدید

با توجه این مسایل نمی‌توان توافق‌نامه‌ی صلح با طالبان را به معامله‌ای برای مشارکت قدرت یا تشکیل یک حکومت موقت فروکاست. صلح با طالبان باید یک روند همه شمول باشد و در آن به بحران قانون اساسی و توزیع قدرت رسیده‌گی صورت بگیرد. در موافقت‌نامه‌ی بن ایجاد نظم سیاسی و صلح بیشتر مدنظر بود تا تقویت دموکراسی نماینده‌گی. در توافق صلح احتمالی با طالبان باید تمام نواقص موافقت‌نامه‌ی بن و روند پس از آن جبران شود. صلح با طالبان باید موجب تقویت دموکراسی، اصلاح نظام انتخاباتی، نیرومند شدن نهاد دولت و تعدیل عادلانه و دموکراتیک قانون اساسی شود.

نتیجه‌گیری

همه پذیرفته اند که جنگ افغانستان باید از طریق حل سیاسی به پایان برسد و راه حل نظامی برای آن وجود ندارد. در این رساله کارشویه‌ی رسیدن به یک توافق سیاسی برای پایان جنگ و اشکال گوناگون تحقق عینی و ترتیبات نهادی آن را مورد بحث و بررسی قرار دادیم. در یک دموکراسی نماینده‌گی، انتخابات میکانیسمی است که به کمک آن قدرت توزیع می‌شود. اما تمام حالات، شورشیان صرف به شرکت در انتخابات راضی نمی‌شوند. در عوض، آن‌ها برای تعدیل قانون اساسی، اصلاح نظام انتخاباتی، تغییر نظم سیاسی، خودمختاری در برخی از مناطق، بازتوزیع منابع و یا تشکیل حکومت موقت وارد مذاکره می‌شوند. در این رساله چهار شکل تحقق عینی و ترتیبات نهادی توافق صلح با شورشیان را شناسایی و بررسی کردیم. توافق صلح با طالبان در یکی از این چهار شکل، تحقق عینی و نهادی خواهد یافت: شرکت طالبان در انتخابات، مشارکت قدرت بین دولت و طالبان، غیرمتمرکزسازی نظام، و یا تشکیل یک حکومت موقت.

یافته‌های این رساله نشان داد که دورنمای رسیدن به یک توافق سیاسی با طالبان و ختم جنگ در افغانستان بسیار پیچیده است. حکومت وحدت ملی با تشکیل حکومت موقت یا غیرمتمرکزسازی نظام به شدت مخالف است. از طرف دیگر گروه طالبان هیچ تعهد اخلاقی و ایدئولوژیک به دموکراسی نماینده‌گی لیبرال ندارند. طالبان به این عقیده هستند که مذاکره با حکومت وحدت ملی، پذیرش شرکت در انتخابات و امضای توافق‌نامه‌ی ختم جنگ با این حکومت، به محمداشرف‌غنی در انتخابات پیشرو اعتبار سیاسی می‌بخشد. بسیاری از مصاحبه‌شونده‌گان نزدیک به گروه طالبان از تشکیل یک حکومت موقت طرف‌داری کردند. آنان می‌گویند که تشکیل حکومت موقت تنها شکل واقع‌بینانه‌ی تحقق یک حل سیاسی در افغانستان است. از طرف دیگر حوزه‌ی فکری طرف‌دار ارزش‌های لیبرال، فعالان حقوق زن، جوانان و حوزه‌ی مقاومت، نگران اند که توافق صلح با گروه طالبان به ارزش‌های لیبرال، حقوق زنان، حقوق و آزادی‌های فردی صدمه بزند.

موفقیت یک توافق سیاسی با طالبان به تقسیم عادلانه‌ی قدرت و رسیدگی به خطوط گسل طرف‌های درگیر بستگی دارد. بن‌بست نظامی دردناک در هر جنگی سبب می‌شود که گروه‌های درگیر راهی برای مذاکره و پایان جنگ جستجو کنند. اما برای رسیدن به یک توافق صلح، صرف بن‌بست نظامی کافی نیست. وجود تضمین‌کننده‌گان نیرومند نیز برای تحقق حل سیاسی جنگ ضروری است. گروه‌های مختلفی که با هم دیگر دشمنی دارند، به دلیل وجود یک تضمین‌کننده‌ی نیرومند و تاثیرگذار مثل ایالات متحده، در یک توافق‌نامه‌ی صلح وارد می‌شوند و در آن می‌مانند. اگر تضمین‌کننده‌ی نیرومندی وجود نداشته باشد، گروه‌های متخاصم به حل سیاسی علاقه نمی‌گیرند.

به نظر نمی‌رسد که طالبان در این مرحله شرکت در انتخابات یا مشارکت قدرت با حکومت مرکزی را بپذیرند. مطالعات نشان داده است که یک گروه شورشی در سه حالت به مذاکره و صلح تن نمی‌دهد:

۱) در وضعیتی که گروه شورشی آرمان‌های ایدیولوژیک داشته باشد و نخواهد این آرمان‌ها را کنار بگذارد.

۲) وقتی منابع متعدد مالی داشته باشد و از نظر مالی به مردم عام وابسته نباشد، مثلاً گروه شورشی به درآمد قاچاق مواد مخدر، استخراج نامشروع معادن و منابع تمویل خارجی دسترسی داشته باشد.

۳) در وضعیتی که وضع موجود را به سود خودش بداند.

این سه حالت در مورد طالبان صدق می‌کند. طالبان آرمان‌های ایدیولوژیک دارند، به منابع تمویل خارجی و درآمد ناشی از اقتصاد جرمی دسترسی دارند و بن‌بست موجود را به سود خود می‌دانند. واقعیت دیگر این است که حکومت وحدت ملی هم در این شرایط به تشکیل یک حکومت موقت ائتلافی یا مشارکت قدرت با طالبان راضی نخواهد شد. حکومت وحدت ملی در شرایط کنونی غایب گفتگوی صلح با طالبان است.

تقویت و تداوم نظم دمکراتیک کنونی برای افغانستان خیلی مهم است. این نظم دمکراتیک در واقع سرمایه‌ی افغانستان است. اصلاح نظام انتخاباتی، تعدیل قانون اساسی و ایجاد توازن قدرت میان مرکز و حکومت‌های محلی برای تداوم نظم دمکراتیک کنونی بسیار مهم است. تشکیل یک حکومت موقت یا مشارکت قدرت میان طالبان و دولت در وضعیتی که شرایط لازم فراهم نباشد، به

ضرر دموکراسی افغانستان تمام می‌شود. در وضعیت کنونی شرایط برای تشکیل یک حکومت موقت فراهم نیست. در چنین وضعیتی اگر یک حکومت موقت هم تشکیل شود، موفق نخواهد بود. یکی از پیش‌شرط‌های مهم تشکیل حکومت موقت این است که گروه‌های سیاسی به مشروعیت حکومت برحال صدمه زده باشند و نهادهای دولتی آسیب ندیده باشد. شرط دیگر این است که تمام نیروهای سیاسی اراده‌ی لازم برای کنارآمدن با هم دیگر داشته باشند. این شرایط تا حال به وجود نیامده است. گروه‌های سیاسی حکومت را دور زده اند و با طالبان مذاکره کرده اند و این امر به مشروعیت دولت صدمه زده است. از طرف دیگر نهادهای دولتی افغانستان به قدر کافی نیرومند نیست و به حمایت جهانی نیاز دارد. در نهایت تضمین‌کننده‌گان باید ضمانت کنند که حکومت موقت در دوره‌ی گذار، زمینه‌ی تعدیل دموکراتیک قانون اساسی و دموکراتیزاسون بیشتر افغانستان را فراهم می‌کند.

شرط دیگر پایان جنگ افغانستان از راه گفتگو این است که طالبان آرمان‌های ایدیولوژیک خود را کنار بگذارند. مثلاً آنان باید از داعیه‌ی احیای امارت اسلامی بگذرند. طالبان باید دیگر به این فکر نباشند که آرمان‌های ایدیولوژیک خود را به زور به مردم افغانستان تحمیل کنند. اگر طالبان به احیای امارت اسلامی و تحمیل باورهای ایدیولوژیک شان به مردم افغانستان اصرار کنند، پایان جنگ افغانستان از راه مذاکره و توافق سیاسی ممکن نیست. طالبان باید بدانند که دموکراسی و نظم سیاسی دموکراتیک مطالبه‌ی مردم بومی افغانستان است و خارجی‌ها آن را تحمیل نکرده اند. مردم افغانستان در برابر تلاش‌های که هدف از آن نابودی نظم دموکراتیک کنونی باشد، مقاومت خواهند کرد. مردم افغانستان نمی‌خواهند که دموکراسی نماینده‌گی، مشارکت سیاسی، حقوق و آزادی‌های فردی، و برابری در برابر قانون را از دست بدهند. شورش طالبان در واقع نوعی بغاوت علیه نظم مبتنی بر قانون اساسی افغانستان است. علاوه بر این مشکل توزیع قدرت نیز در افغانستان وجود دارد. با توجه به همین مشکل توزیع قدرت می‌توانیم بگوییم که بحران قانون اساسی نیز در افغانستان وجود دارد. بحران قانون اساسی نشانه‌های زیادی دارد، اما روشن‌ترین نشانه‌ی این بحران این است که این قانون نمی‌تواند داور منازعه قدرت میان گروه‌های سیاسی قرار گیرد و تضاد منافع نهادها و سازمان‌های گوناگون حکومتی را حل کند. میکانیزم‌های که قانون اساسی برای حل تضاد منافع نهادها و سازمان‌های حکومتی پیش‌بینی کرده است کار نمی‌دهد.

با توجه به این موضوعات، توافق صلح با طالبان نباید محدود به مشارکت قدرت یا تشکیل یک حکومت موقت باشد. اصلاحات سیاسی و تعدیل قانون اساسی باید اساس توافق پایان جنگ باشد. اصلاحات سیاسی و تعدیل قانون اساسی خواست نیروهای سیاسی مهم و گروه‌های قومی اصلی افغانستان است. جریان دموکراسی‌خواه و طرفدار ارزش‌های لیبرال هم خواستار اصلاحات سیاسی و تعدیل قانون اساسی هستند. توافق صلحی که در خارج به صورت ناقص طراحی شده باشد و بازی گران خارجی آن را تحمیل کنند، صرف به صلح کوتاه مدت منجر خواهد شد. این امر به هیچ وجه یک صلح پایدار و ثبات دایمی به افغانستان به ارمغان نخواهد آورد.

از طرف دیگر غیبت حکومت افغانستان از مذاکرات صلح به هیچ وجه به نفع نیست. نبود حکومت افغانستان در میز مذاکره شرط طالبان برای گفتگو با آمریکا و نیروهای سیاسی افغانستان است. دوام مذاکره در نبود حکومت، کشور را بی ثبات می‌سازد. گروه بین‌المللی بحران در گزارش ۱۳۹۱ش آورده است، «مذاکرات کنونی به موانع بسیاری برخورد کرده است، عمدتاً به خاطر این که این مذاکرات توسط امریکایی‌ها، آلمانی‌ها و بریتانیایی‌ها پیش می‌رود و اما شهروندان افغانستان که برنده و بازنده اصلی این مذاکرات اند، غایب روند اند.» (ICG 2012, 34) این گزارش گروه بین‌المللی بحران که هفت سال پیش منتشر شده بود، امروز هم مرتبط است. ما در موقفی که هفت سال قبل بودیم، حالا هم هستیم و در وضعیت ما تغییری نیامده است. هنوز هم حکومت غایب گفتگوهای صلح است.

در ۱۷ سالی که جنگ علیه طالبان ادامه داشت، سیاستمداران افغانستان نتوانستند، مردم افغانستان را حول آرمان‌های سیاسی روشن بسیج کنند. حتا مفهوم افغانستان دمکراتیک نیز به درستی تیوریزه نشد. گفته می‌شد که افغانستان یک جمهوری است، اما به هیچ وجه واضح نشد که این جمهوری کدام ارزش‌ها را نمایندگی می‌کند؟ مفهوم جمهوری هم به گونه‌ای توضیح داده نشد تا برای مردم عام جذاب باشد و خواست‌های آنان را بازتاب دهد.

حال اگر مشکل طالبان و آمریکا حل شود، سه سناریو برای افغانستان متصور است. در سناریوی اول حکومت بر حال افغانستان و حوزه‌ی مقاومت در برابر طرح‌های مخالف قانون اساسی می‌ایستند و خواستار شرکت طالبان در انتخابات می‌شوند. طالبان شرکت در انتخابات را قبول

نمی‌کنند و به جنگ بی‌پایان روی می‌آورند. حکومت و حوزه‌ی مقاومت ضد طالبان هم در برابر تهاجم طالبان مقاومت می‌کنند.

سناریوی دوم این است که ایالات متحده با شتاب و عجله نیروهای خودش را از افغانستان بیرون می‌کند، دولت افغانستان تضعیف می‌شود و در سراسیمگی سقوط قرار می‌گیرد. در این وضعیت حوزه‌ی ضد طالبان ناگزیر بسیج می‌شود و برای دفاع از کابل، اقدام می‌کند.

سناریوی سوم این است که ایالات متحده با طالبان روی تشکیل یک حکومت موقت به توافق می‌رسد. نیروهای سیاسی افغانستان هم به تشکیل حکومت موقت توافق می‌کنند. یک حکومت موقت برای دو سال تشکیل می‌شود. این حکومت موقت مجلس موسسان را برای تعدیل قانون اساسی فرامی‌خواند و انتخابات ریاست جمهوری را برگزار می‌کند.

هر نوع توافق سیاسی برای پایان جنگ باید مبتنی بر حق خود ارادیت مردم افغانستان باشد. طالبان نماینده‌ی مردم افغانستان نیستند. با طالبان نباید به عنوان نماینده‌ی مردم افغانستان، تعامل شود. اگر قدرت‌های بزرگ در غیاب مردم افغانستان و بدون رضایت آنان با طالبان به توافق برسند، این توافق به جنگ پایان نمی‌دهد و صلح پایدار به میان نمی‌آورد. هیچ‌گاهی نباید احتمال ناکامی توافق صلح از نظر انداخته شود. هیچ تضمینی وجود ندارد که یک توافق صلح صد در صد کامیاب شود. تلاش برای رسیدن به صلح از طریق حل سیاسی امری منطقی است، اما احتمال اجرا نشدن این توافق نیز وجود دارد که باید برای پاسخ‌گویی به آن وضعیت آماده‌گی‌های لازم وجود داشته باشد. دولت افغانستان، حوزه‌ی مقاومت ضد ترور، جامعه‌ی مدنی و جامعه‌ی جهانی باید در هماهنگی با یک دیگر، برای دولت‌سازی و پایان منطقی و عادلانه‌ی جنگ افغانستان کار کنند.

ضمیمه: فهرست مصاحبه شوندهگان

۱. احمدی، امین. ۱۳۹۷. (رییس، دانشگاه ابن سینا). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۱۲ قوس، ۱۳۹۷.
۲. اعظم، فاروق. ۱۳۹۷. (رییس، جنبش تحول مسالمت‌آمیز در افغانستان و وزیر پیشین معارف). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۸ قوس، ۱۳۹۷.
۳. تیموری، محمد ناصر. ۱۳۹۷. (دیدهبان شفافیت افغانستان). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. ۱۵ دلو، ۱۳۹۷.
۴. سمر، سیما. ۱۳۹۷. (رییس کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۲۱ قوس، ۱۳۹۷.
۵. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (عضو پیشین پارلمان). کابل، ۲۷ قوس، ۱۳۹۷.
۶. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (فعال جامعه‌ی مدنی و عضو یک پژوهشکده). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۲۵ قوس، ۱۳۹۷.
۷. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (شرکت‌کننده‌گان نشست ۱۵ دلو ۱۳۹۷ مسکو با طالبان). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۲۵ دلو، ۱۳۹۷.
۸. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (عضو تیم مذاکره‌کننده‌ی حکومت). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۱۳ قوس، ۱۳۹۷.
۹. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (مشاور سابق شورای امنیت ملی افغانستان). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده کابل، ۳ ثور ۱۳۹۷.
۱۰. شخص ناشناس. ۱۳۹۷. (مقام وزارت خارجه‌ی و عضو حزب جمعیت اسلامی). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۱۱ قوس، ۱۳۹۷.
۱۱. قاضی، گل رحمان. ۱۳۹۷. (حقوق‌دان، استاد دانشگاه). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۵ جدی، ۱۳۹۷.
۱۲. کوفی، فوزیه. ۱۳۹۷. (عضو پارلمان). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۸ جدی، ۱۳۹۷.
۱۳. لایق، فضل‌الحق غرزی. ۱۳۹۷. (نویسنده‌ی چپ‌گرا). مصاحبه از طریق ایمیل. کابل، ۷ جدی، ۱۳۹۷.

۱۴. مزده، وحید. ۱۳۹۷. (دیپلومات حکومت طالبان). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۲۲ قوس، ۱۳۹۷.
۱۵. مسعود، احمد ولی. ۱۳۹۷. (نامزد انتخابات ریاست جمهوری). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۱۲ قوس، ۱۳۹۷.
۱۶. مطمین، نظر محمد. ۱۳۹۷. (تحلیل گرسپاسی). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۱۲ قوس، ۱۳۹۷.
۱۷. معنوی، فضل احمد. ۱۳۹۷. (رییس پیشین کمیسیون مستقل انتخابات، رییس برحال بنیاد اعتدال، صلح و دموکراسی). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۲۱ قوس، ۱۳۹۷.
۱۸. منصور، حفیظ. ۱۳۹۷. (عضو پارلمان). مصاحبه‌ی حضوری با نگارنده. کابل، ۲۱ قوس، ۱۳۹۷.
۱۹. میاخیل، شاه محمود. ۱۳۹۷. (رییس پیشین انستیتوت صلح ایالات متحده، افغانستان). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۷ جدی، ۱۳۹۷.
۲۰. ناطقی، محمد. ۱۳۹۷. (معاون حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان). مصاحبه‌کننده نگارنده. کابل، ۲۶ قوس، ۱۳۹۷.

منابع

(الف) منابع انگلیسی

Afsah, Ebrahim and Alexandra Hilal Guh. 2005. "Afghanistan: Building a State to Keep the Peace," A. von Bogdandy and R. Wolfrum, (eds.), *Max Planck Yearbook of United Nations Law*, Volume 9, 2005, p. 373-456.

Ahady, Anwar ul-Haq. 2017. "Moving Towards Peace in Afghanistan" (Speech). In 62nd Pugwash Conference, August 25-29, 2017, <https://www.youtube.com/watch?v=va79QJgP2kQ>

Ahmadzai, Abdullah. 2018. "Electoral Reforms in Afghanistan" (Speech). In Herat Security Dialogue-VII: Panel II, October 26, 2018, 1:13, <https://www.youtube.com/watch?v=3LY26Uvja6k>

Alemarah. 2018. "Full Speech of Islamic Emirate Representative in Moscow Conference." Voice of Jihad, November 9. <http://shahamat1.net/?p=140298>

Allawi, Ali A. 2007. *The Occupation of Iraq: Winning the War, Losing the Peace*. London: Yale University Press

Anonymous. 2018. *Agreement on a Comprehensive Settlement of the Conflict in Afghanistan*. Washington: Rand.

Azami, Dawood. 2018. "Afghanistan: How Does the Taliban Make Money?" BBC, December 22, 2018. <https://www.bbc.com/news/world-46554097>

Barfield, Thomas. 2019. "What Do Afghans Want?." Negotiated

Settlement in Afghanistan: Elements of Grand Bargain White Paper. NSI Inc, January. <https://nsiteam.com/social/wp-content/uploads/2019/01/Grand-Bargain-White-Paper-Final.pdf>

Bhatty, Robin and David Hoffman. 2001. "Afghanistan Crisis of Impunity: The Role of Pakistan, Russia, and Iran in Fuelling the Civil War." *Human Rights Watch*, Vol. 3 (1): 1-58

Bhuiyan, Shahjahan Hafiz. 2003. "The Caretaker Government in Bangladesh: An Appraisal of its Formation." *Politics, Administration and Change*, no. 40: 33-51.

Brahimi, Lakhdar. 2001a. "Afghan Political Agreement Signing Ceremony (Speech)". In UN Talks on Afghanistan November/December 2001, December 5. 44.24. <https://www.c-span.org/video/?167677-1/afghan-political-agreement#>

Brahimi, Lakhdar. 2001b. "Afghan Political Agreement (Speech)." In UN Talks on Afghanistan November/December 2001, December 5. 33.00 <https://www.c-span.org/video/?167678-1/afghan-political-agreement>

Brahimi, Lakhdar. 2008a. "Afghan Bonn Architect Says People's Need Have Been Forgotten." Interview by Helena Malikyar. *Radio Free Europe/Radio Liberty*, December 16, 2008. https://www.rferl.org/a/Afghan_Bonn_Architect_Says_Peoples_Needs_Forgotten/1360456.html

Brahimi, Lakhdar. 2008b. "A New Strategy for Afghanistan." *The Washington Post*, December 7, 2008.

<http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2008/12/05/AR2008120503191.html>

Clarke, Colin P. and Christopher Paul. 2014. *From Stalemate to Settlement: Lessons for Afghanistan from Historical Insurgencies that Have Been Resolved Through Negotiations*. Washington: Rand Cooperation.

Coll, Steve. 2010. "War By Other Means: Is It Possible to Negotiate With the Taliban." *The New Yorker*, May, 24. <https://www.newyorker.com/magazine/2010/05/24/war-by-other-means>

Coll, Steve. 2018. *Directorate S: The CIA and America's Secret Wars in Afghanistan and Pakistan*. New York: Penguin Press.

Constable, Pamela. 2018. "After gains in Afghanistan, resurgent Taliban is in no rush for peace talks." *The Washington Post*, December 3, 2018. https://www.washingtonpost.com/world/asia_pacific/after-gains-in-afghanistan-resurgent-taliban-is-in-no-rush-for-peace-talks/2018/12/03/a4a86cc0-f334-11e8-99c2-cfca6fcf610c_story.html?utm_term=.a6f0b21d8b97

Crocker, Ryan. 2019. "I was Ambassador to Afghanistan. This Deal is Surrender". *The Washington Post*, January, 29 2019. https://www.washingtonpost.com/opinions/i-was-ambassador-to-afghanistan-this-deal-is-a-surrender/2019/01/29/8700ed68-2409-11e9-ad53-824486280311_story.html?utm_term=.997643416096

Daudzai, Mohammad Umer. 2018a. "A Way Out of the Quagmire." A

- Discussion Paper on Peace and Reconciliation in Afghanistan, May 12, 2018. <http://www.umerdaudzai.com/en/way-out-of-the-quagmire/#more-13875>
- Daudzai, Mohammad Umer. 2018b. "Political Settlement of the Afghanistan Crisis." A Discussion Paper, May 14, 2018. <http://www.umerdaudzai.com/en/political-settlement-of-the-afghanistan-crisis/>
- Farrell, Theo and Michael Semple. 2015. "Making Peace with the Taliban", *Survival*, 57 (6): 79-110.
- Ghani, Ashraf and Clare Lockhart. 2007. "Writing the History of the Future: Securing Stability through Peace Agreements," *Journal of Intervention and Statebuilding*, 1 (3): 275-306.
- Ghani, Ashraf. 2018a. "President Ghani's Remarks at the Second Conference of Kabul Process-Kabul" (Speech). In Kabul Process Conference. February 28. <https://president.gov.af/en/News/00090>
- Ghani, Ashraf. 2018b. "President Ghani's Remarks at the Geneva Conference on Afghanistan (28/11/2018)" (Speech). In Geneva Conference on Afghanistan, December 28. <https://president.gov.af/en/SP/789012781234>
- Giustozzi, Antonio. 2007. *Koran, Kalashnikov, and Laptop: The Neo-Taliban Insurgency in Afghanistan*. New York: Columbia University Press.
- Giustozzi, Antonio. 2017. "Why did Saudi Arabia and Qatar, Allies of the US, continue to Fund the Taliban after the 2001 War?" *Scroll*,

- December 22. <https://scroll.in/article/862284/why-did-saudi-arabia-and-qatar-allies-of-the-us-continue-to-fund-the-taliban-after-the-2001-war>
- Golnaz, Esfandiari. 2004. "Karzai Calls on Taliban to Participate in Elections." *Radio Free Europe/Radio Liberty Afghanistan*, Report 3, no. 16, April, 24.
- Gossman, Patricia. 2018. "Human Rights, Security and Afghanistan Peace Process: The Justice Stability Nexus." *Accord: An International Review of Peace Initiatives*. Issue 27: 122-127.
- Gopal, Anand and Strick van Linschoten. 2017. *Ideology of the Afghan Taliban*. AAN Thematic, Report 01/2017, June. Kabul: Afghanistan Analyst Network.
- Gopal, Anand. 2010. "The Battle for Afghanistan: Militancy and Conflict in Kandahar." Counterterrorism Strategy Initiative Policy Paper. Washington: New American Foundation.
- Hanafi, M. Jamil. 2004. "Editing the Past: Colonial Production of Hegemony through the "Loya Jerga" in Afghanistan," *Iranian Studies*, 37 (2): 295-322.
- Harrison, Emman Graham. 2019. US-Taliban Talks Offer Glimmer of Hope on Path to Afghan Peace." *The Guardian*, January 26, 2019. <https://www.theguardian.com/world/2019/jan/26/afghanistan-war-us-taliban-talks-verge-breakthrough>
- Hekmatyar, Gulbuddin. 2018. "MEHWAR: Hekmatyar Discusses Elections and Peace." Interview by Masoud Malik. *Tolonews*,

December 24, 2018. Video, 28:14
<https://www.youtube.com/watch?v=S9a3-m9h5Wg>

Hughes, Michael. 2010. "Congressman Rohrabacher on Afghanistan: Start Drawdown Now." *Huffington Post*. May 19.
https://www.huffingtonpost.com/michael-hughes/congressman-rohrabacher-o_b_581258.html

Ibrahimi, Yaqub. 2018. *Modalities of Conflict Resolution in Afghanistan: A Negotiated Settlement Scenario*. Kabul: Afghan Institute for Strategic Studies (AISS).

ICG (International Crisis Group). 2012. *Talking about Talks: Towards a Political Settlement in Afghanistan*. Crisis Group Asia Report, No 221. Kabul: International Crisis Group.

Ingram, Sue. 2014a. *Political Settlements: The History of Ideas in Policy and Theory*. SSGM Discussion Paper 2014/5. Canberra: Australian National University.

Ingram, Sue. 2014b. *The Concept of Political Settlement in Development Policy and Why it is Useful*. In Brief 2014/10. Canberra: Australian National University.

Johnson, Thomas H (2017), *Taliban Narratives: The Use and Power of Stories in the Afghanistan Conflict*, London: Hurst.

Karzai, Hamid. 2018. "Keynote: The Challenges of New Power Relations with A Special Focus on Syria and Iraq" (Speech). In Deutsche Welle Global Media Forum (DWGMF), June 13, 2018.
<https://www.youtube.com/watch?v=GTg3pXVEX1A>

- Khalilzad, Zalmay. 1991. *Prospects for the Afghan Interim Government*, R-3949. Santa Monica: Rand
- Khalilzad, Zalmay. 2018. Despite Intensifying Violence in Afghanistan, US is 'in A Hurry' for Peace. Interview by PBS News Hours, November 28, 2018, <https://www.pbs.org/newshour/show/despite-intensifying-violence-in-afghanistan-u-s-is-in-a-hurry-for-peace>
- Larson, Anna and Alexander Rumsbotham. 2018. *Incremental Peace in Afghanistan*. Accord: An International Review of Peace Initiative, Issue 27. London: Conciliation Resources.
- Leech, Beth L. 2002. "Asking Questions: Techniques for Semi-Structured Interviews." *Political Science and Politics* Vol. 35 (4): 665-668.
- Majid, Hurmat. 2018. "The caretaker government: Why do we have one and what purpose does it fulfill?" *Dawn*. July 4. <https://www.dawn.com/news/1409090>
- Masadykov, Talatbek, Antonio Giustozzi and James Michael Page. 2010. "Negotiating with the Taliban: Toward a Solution for the Afghan Conflict." Crisis States Working Papers Series No. 2, Working Paper No 66. Crisis State Research Centre, January.
- Mir, Haroun. 2018. "The Dilemma of Representation in Afghanistan Peace Negotiations." *ATimes*. August 6, <http://www.atimes.com/the-dilemma-of-representation-in-afghan-peace-negotiations/>
- Mohib, Hamdullah. 2018. Twitter Post. December 19, 2018. 9.30 PM. <https://twitter.com/hmohib/status/1075624438115250176>
- Moradian, Davood. 2017. "Moving Towards Peace in Afghanistan"

- (Speech). In 62nd Pugwash Conference, August 25-29, 2017.
<https://www.youtube.com/watch?v=va79QJgP2kQ>
- NAP (National Assembly of Pakistan). 2017. Elections Act.
http://www.na.gov.pk/uploads/documents/1506961151_781.pdf
- NBC. 2007. "Karzai Offers Taliban Government Office." *NBC News*, September 29.
http://www.nbcnews.com/id/21045198/ns/world_news-south_and_central_asia/t/karzai-offers-taliban-governmentoffice/#.W6hjuj-B2fU
- Nishat, Zalmi, Mohammad Irfani and Abdul Hadi Mohammadi. 2017. *The Challenging Path towards Democracy in Afghanistan: An Assessment and Critique of National Debates on Alternative Political Systems in Afghanistan*. Kabul: AISS
- Osman, Borhan and Anand Gopal. 2016. *Taliban View on a Future State*. New York: Centre on International Cooperation.
- Osman, Borhan. 2018. *A Negotiated End to the Afghan Conflict: The Taliban Perceptive*. Peaceworks No. 137. Washington: United State Institute for Peace (USIP).
- Qazi, Shehzad H. 2011. *The Neo-Taliban, Counter-insurgency & the American Endgame in Afghanistan*. April 2011 Report. Washington: Institute for Social Policy and Understanding (ISPU).
- Radfar, Mansor. 2018. "Aylamay ahzab: darwaza hay commission intikhbad ra mebandim" [Political Parties' Declaration: We Will Elections Commission Doors]." *Hasht-e Subh*, August 26.
<https://8am.af/declaration-of-political-parties-we-close-the-gates-of->

[the-election-commission/](#)

Rahman, Ashfaqur. 2013. "Caretaker or Interim Government?" *Daily Star*, September 29. <https://www.thedailystar.net/news/caretaker-or-interim-government>

Reuters. 2018. "Afghanistan Ceasefire Push in Focus in US, Taliban Talks." *Reuters*, December 18. <https://uk.reuters.com/article/uk-usa-afghanistan-taliban/afghanistan-ceasefire-push-in-focus-in-us-taliban-talks-idUKKBN1OH0MC>

Rosenberg, Matthew. 2014. "Amid Election Impasse, Calls in Afghanistan for an Interim Government." *The New York Times*, August 18. <https://www.nytimes.com/2014/08/19/world/asia/amid-election-impasse-calls-in-afghanistan-for-an-interim-government.html>

Rothchild, Donald. 2009. "Ethnicity, Negotiation, and Conflict Management." In *The Sage Handbook of Conflict Resolution*, edited by Jacob Bercovitch, Victor Kremenyuk and I. William Zartman, 246-263. London: Sage.

Roy, Oliver. 1994. *The Failure of Political Islam*. Massachusetts: Harvard University Press.

Rubin, Barnett R. 1995. "The Failure of an Internationally Sponsored Government in Afghanistan." In *Between States: Interim Governments and Democratic Transitions*, edited by Yussi Shain and Juan J. Linz, 211-237. Cambridge: Cambridge University Press.

Rubin, Barnett R. 2004. "Crafting a Constitution for Afghanistan." *Journal of Democracy* Vol 15 (3): 5-19.

- Rubin, Barnett R. 2006. "Peace Building and State-Building in Afghanistan: Constructing Sovereignty for Whose Security?" *Third World Quarterly* Vol 27 (1): 175-185.
- Rubin, Barnett R. 2015. "What I Saw in Afghanistan." *The New Yorker*, July 1. <https://www.newyorker.com/news/news-desk/what-have-we-been-doing-in-afghanistan>
- Saikal, Amin. 2018. "The Afghan Conflict and Prospects for a Political Settlement." *Research School of Social Science (RSSH)*, October 16, <http://rssh.cass.anu.edu.au/news/afghan-conflict-and-prospects-political-settlement>
- Schirch, Liza. 2011. *Designing a Comprehensive Peace Process for Afghanistan*. Peaceworks No. 75. Washington: United State Institute for Peace (USIP).
- Schetter, Conard .2005. *Ethnicity and Political Construction in Afghanistan*. ZEF Working Paper Series, No. 3, Accessed on 1 July 2014, URL: <http://nbnresolving.de/urn:nbn:de:0202-2008091124>
- Semple 2018. "Exclusive Settlement in Afghanistan: Ten Priorities of Peaceful Progress." *Accord: An International Review of Peace Initiatives*. Issue 27: 48-55.
- Shahrani, M. Nazif. 2018. "Conflict and Peace in Afghanistan: A Northern, Non-Pashtun Perspective." *Accord: An International Review of Peace Initiatives*. Issue 27: 41-47.
- Shain, Yossi and Lynn Berat. 1995. "International Interim Government Model Revised." In *Between States: Interim Governments and*

- Democratic Transitions*, edited by Yussi Shain and Juan J. Linz, 63-74. Cambridge: Cambridge University Press
- Shain, Yussi and Juan J. Linz. 1995. *Between States: Interim Governments and Democratic Transitions*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sheikh, Mona Kanwal and Amina Khan. 2019. *Prospects of a Settlement with the Afghan Taliban*. DIIS Report 2019, 01. Copenhagen: Danish Institute for International Studies.
- Sidky, Hodayun. 2019. "Afghanistan: Is an Exit Strategy Possible?" Negotiated Settlement in Afghanistan: Elements of Grand Bargain White Paper. NSI Inc, January. <https://nsiteam.com/social/wp-content/uploads/2019/01/Grand-Bargain-White-Paper-Final.pdf>
- Smith, Dan. 2004. "Trends and Causes of Armed Conflict." In *Berghof Handbook for Conflict Transformation*, http://www.berghof-handbook.net/documents/publications/smith_handbook.pdf
- Tarzi Amin. 2008. "The Neo-Taliban." In *The Taliban and the Crisis of Afghanistan*, edited by Robert D. Crews and Amin Tarzi, 274-311. Cambridge: Harvard University Press.
- Wantchekon, Leonard. 2004. "The Paradox of Warlord Democracy: A Theoretical Investigation." *The American Political Science Review* 98 (1): 17-33
- Zakhilwal, Omar. 2018. "PURSO PAL: Zakhilwal Discusses Afghan Peace Process." Interview by Farahnaz Forotan. *Tolonews*,

November 16. <https://www.tolonews.com/index.php/purso-pal/purso-pal-zakhilwal-discusses-afghan-peace-process>

(ب) منابع فارسی

الاماره. ۱۳۹۵. «ملا عبدالسلام راکیتی: من با امیر المومنین بیعت کرده ام، امارت مرا هر جا روانه کند در آن جا خدمت خواهم کرد (مصاحبه صوتی)». ۴ حوت.

<http://alemarah-dari.com/?p=22691>

پویا، فواد. ۱۳۹۶. «حکومت موقت: چالش‌ها و فرصت‌ها». روزنامه هشت صبح. ۲۵ سنبله.

https://8am.af/temporary-government-challenges-and-opportunities/?fbclid=IwAR29PhwWrSh0Ro50aF3mvtipHsGjslAN8u7imhYispHp1PIOTo9_R-iLEwI

خلیلزاد، زلمی. ۱۳۹۱. «برای بیرون رفت از خطر به اجماع ملی نیاز داریم.» مصاحبه با هشت صبح. روزنامه هشت صبح. ۲ حوت.

<https://8am.af/x8am/1391/12/02/khalilzad-8am-interview-2014-afghanistan-future/>

داودزی، عمر. ۱۳۹۷. نیاز به تدوین میثاق ملی صلح. هشت صبح. ۲۲ میزان.

رشاد، عبدالله. ۱۳۹۷. «طالبان برای کدام اهداف باید صلح کنند؟» امارت. ۱۷ دلو

<http://alemarahdari.com/?p=104604>

سپنتا، رنگین دادفر. ۱۳۹۵. سیاست افغانستان: روایت از درون. کابل: عازم.

صدر، عمر. ۱۳۹۷. فرآیند صلح افغانستان: دیدگاه‌های مردم. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک

افغانستان

[https://www.aiss.af/assets/aiss_publication/The_Fallacy_of_the_Peace_Process_in_Afghanistan_The_People's_Perspectives_\(English\).pdf](https://www.aiss.af/assets/aiss_publication/The_Fallacy_of_the_Peace_Process_in_Afghanistan_The_People's_Perspectives_(English).pdf)

لعلزاد، عبدالخالق. ۱۳۹۶. «مکانیزم ایجاد حکومت موقت و انتخابات زود هنگام!». جاویدان. ۶ دلو

<https://jawedan.com/1396/14836/>

مجاهد، ذبیح الله. ۱۳۹۷. «کانال سیاسی با ایران حفظ خواهد شد.» خبرگزاری کارگران ایران. ۱۶
جدی.

[شد-خواهد-حفظ-ایران-با-سیاسی-کانال-8/711246-الملل-بین-بخش](https://www.ilna.ir/شد-خواهد-حفظ-ایران-با-سیاسی-کانال-8/711246-الملل-بین-بخش)
[انتخابات-کنیم-می-دفن-افغانستان-در-را-داعش-دارد-ادامه-آمریکا-خروج-زمان-تا-جهاد](#)
[دانیم-می-اعتبار-فاقد-را-آینده-سال-جمهوری-ریاست](#)

مهاجر، محمد داود. ۱۳۹۷. «نظام اسلامی تنها گزینه ملت ما». الاماره. ۷ دلو.

<http://alemarahdari.com/?p=104070>

نور، عطا محمد. ۱۳۹۱. «طرح اجماع ملی». تاجیکان. ۲۱ حوت.

<http://www.tajikmedia.com/index.php/1390-01-02-23-12-32/552-2013-03-11-05-18-09>

درباره نویسنده

عمر صدر پژوهشگر ارشد انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان است. او از دانشگاه آسیایی جنوبی مدرک دکترا دارد. برخی از کارهای اخیر وی عبارتند از:

- فرآیند صلح افغانستان: دیدگاه های مردم، کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، ۱۳۹۷
- ‘Mahmud Tarzi: Intellectual and Reformist’, in Dev N Pathak and Sanjeev Kumar H.M. (eds.), *Modern South Asian Thinkers*, Delhi: Sage, 2018.
- ‘Afghanistan: the Vulnerabilities of Minorities’, in Sajjad Hassan (ed.) *South Asia State of Minorities Report- 2016: Mapping the Terrain*, Delhi: Books for Change, 2016.
- ‘Rethinking Stability for Afghanistan: Socializing Great Powers in a Multilateral Order’, in Rajen Harshe and Dhananjay Tripathi (eds.), *Afghanistan Post-2014: Power Configurations and Evaluating Trajectories*, London and New Delhi: Routledge, 2015.





انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان
Afghan Institute for Strategic Studies


مطالعات صلح ۵


 @AISS_Afg

 www.facebook.com/AISSAfghanistan

 https://t.me/AISS_Afg

 www.aiss.af

 contact@aiss.af

 +۹۳ ۷۹۹۸۴۰ ۱۶۱

ISBN 978-9936-8070-9-9



9 789936 807099